

پیشگفتار

صلوة کبیر، نمازی که اهل بهاء در حالت راز و نیاز با پروردگار به آن مناجات می‌کنند، نمونه‌ی یکی از بالاترین بیانات شیرین و روح‌پروری است که از قلم حضرت بهاء‌الله برای نزدیکی روح و روان انسان به آن حقیقت روحانی و یگانه‌ای که در پس هزاران هزار پرده‌های نور پنهان است، نازل گردیده.

شاید اگر فقط همین یک اثر از حضرت بهاء‌الله به یادگار می‌ماند، برای اثبات راستی ادعای آن حضرت کافی بود، چه که لطیف‌ترین و دقیق‌ترین درجات راز و نیاز با خداوند بی‌انباز و شیرین‌ترین گفتارهای دل و جان دل‌باختگان روی جانان و پوشیده‌ترین راز قلب‌های آکنده از عشق دلبر دو جهان، در این نماز بزرگ پوشیده و پنهان است.

نویسنده‌ی این رساله همانند هزاران هزار دیگر یاران که لذت مست‌کننده‌ی صلوة کبیر را چشیده‌اند و هر روز یک بار در حالت وارستگی از گرفتاری‌های روزانه به «مناجات در نماز» ایستاده‌اند، همیشه و هر بار و هر بار بیشتر در آرزوی درک رموز و اسراری بوده که در کلمات و آیات این اثر بی‌نظیر نهفته و پنهان است.

در بیست سال گذشته فرصت‌های زیادی نصیب شد که در جمع یاران مطالبی در شرح صلوة کبیر بیان گردد و چون این کار مورد استقبال

دوستان بود، هر بار مطلبی جدیدتر در شرح و بیان رموز و اسرار این اثر نفیس تهیه می‌شد که نتیجه‌ی پژوهش و بررسی دقیق و عمیق در این باره بود.

رفته رفته این کار به صورت برنامه‌ای مفصل و مرتب درآمد و با استقبال بیشتر یاران روبرو شد، به طوری که برنامه‌های بی‌شماری برای شرح و بیان مطالب این نماز و تشریح رموز عرفانی آن در مدارس تابستانه و سمینارهای مخصوص برگزار گردید و یاران عزیز در بسیاری از ممالک از جمله اتریش، آلمان، سوئیس، ایتالیا، امارات خلیج فارس، مالزی، استرالیا و نیوزیلند همگی، نویسنده این رساله را در نوشتن کتابی در این باره تشویق و ترغیب نمودند.

امید آن که این رساله برای همه‌ی یاران و دوستان صلوٰة کبیر مفید فایده باشد و اسباب سرور و شادی روح و روان دلدادگان روی جانان گردد.

داریوش معانی

اتریش، جولای سال ۲۰۰۴ میلادی

پیشگفتار علی نخبجوانی

همان طور که در الواح عدیده تصریح گشته و همه‌ی دوستان به خوبی می‌دانند، آثار مبارکه و آیات نازله از مظاهر مقدسه‌ی الهیه، غالباً دارای معانی و رموز است، تا قلوب صافیه با تحقیق و تدقیق و تضرع و توجه علی قدر مقدور به حقایق نهفته مودوعه پی‌برند و آن چه از این رموز و حقایق دریافته‌اند، در اختیار جمع اخیار و ابرار گذارند.

حضرت بهاءالله در آخر کتاب مستطاب ایقان این حدیث موثق را ذکر می‌فرمایند: «نحن نتكلمُ بكلمةٍ و نريد منها احدی و سبعین وجهاً.» مفاد این حدیث آن که در هر کلمه از کلمات نازله یا ملهمه، هفتاد و یک معنی و حقیقت پنهان و پوشیده است.

الحمد لله جناب دکتر داریوش معانی با قلب لطیف و روح سلیم خود آن چه که در آیات نازله در صلوة کبیر از رموز و حقایق درک نموده‌اند، برای ملاحظه‌ی یاران و دوستان در این کتاب درج فرموده‌اند.

حضرت بهاءالله در کتاب مستطاب ایقان می‌فرمایند: «بر جمیع انبیاء در هر عهده حکم صلوة نازل شده است و در هر عصری حکم صلوة محکم و مجری بوده»^۱ و در تأیید این حقیقت، حضرت عبدالبهاء

^۱ ص. ۳۹.

می‌فرمایند: «صلوة اس اساس امر الهی است و سبب روح و حیات قلوب رحمانی. اگر جمیع احزان احاطه نماید، چون به مناجات در صلوة مشغول گردیم، کلّ غموم زائل و روح و ریحان حاصل گردد.»^۱ و نیز می‌فرمایند که صلوة «معراج ارواح است و مصباح قلوب ابرار، آب حیات جنت رضوان است و تکلیف منصوص از حضرت رحمن.»^۲

در یکی از احادیث حضرت رسول اکرم مذکور است که صلوة مانند ستون مرکزی سراپرده‌ی ایمان است. اگر این ستون قائم نباشد و یا بشکند، سراپرده و طناب‌ها و بندها و میخ‌های آن بی‌فایده و بیهوده خواهد بود.

و اما بالأخص درباره‌ی صلوة کبیر، جمال اقدس ابھی چنین می‌فرمایند که این صلوة «معلق است به اوقاتی که انسان در نفس خود حالتی مشاهده نماید. فی الحقیقه بشأنی نازل شده لو تلقی علی الصخره لتتحرك و تنطق و علی الجبل لیمر و یجری طوبی لمن قرء و کان من العالمین.»^۳ مضمون قسمت عربی بیان مبارک این است که اگر این صلوة به تخته سنگ القا شود، تخته سنگ به حرکت و حتی به نطق خواهد آمد و اگر خطابش به کوه برسد، البته گریزان و متواری خواهد شد. خوشا به حال نفوسی که آن را تلاوت نمایند و از عاملین محسوب گردند.

امید چنان است که خوانندگان این اوراق پس از تعمق در نکات دقیقه و محاسبات و استنباطات ظریفه‌ی مندرجه که جمیع آنها شایان

^۱ امر و خلق، جلد ۴، ص ۹۲.

^۲ امر و خلق، جلد ۴، ص ۹۴.

^۳ امر و خلق، جلد ۴، ص ۹۱.

هزاران تقدیر و تحمید است، بتوانند در حین اقامه‌ی آن صلوة، رقتی لطیف‌تر و حلاوتی گواراتر احساس و حاصل فرمایند و به نزول این صلوة کبیر و عظیم که از قلم مقدس مطلع وحی صدور یافته، به شکرانه پردازند.

راز نماز در روش تحقیق

اساس درک و فهم کلمات الهیه بر پایه‌ی دقت و تفکر و تمعن در آیات و تمرکز فکر از طرفی و پاکی دل و آزادی روح و روان از طرف دیگر است. بیانات بی‌شماری در آثار مقدسه‌ی بهائی گویای این حقیقت است که شخص مؤمن چون آینه‌ی دل را از آلودگی‌های این جهان پاک کند، و این آینه را متوجه‌ی آفتاب حقیقت نماید، پرتو آن آفتاب حقیقت در آینه‌ی دل پاک بتابد و بر اثر تابش این آفتاب حقیقت، گل‌های عرفان و ایقان در گلشن قلب بروید تا «سنبلات علم و حکمت الهی از دل برآید، نه از گل». چنان چه حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند: «یا هو، آفتاب حقیقی، کلمه‌ی الهی است که تربیت اهل دیار معانی و بیان منوط به او است و تجلی او در هر مرآتی به لون او ظاهر. مثلاً در مرآیای قلوب حکما تجلی فرمود، حکمت ظاهر شد و هم‌چنین در مرآیای افئده‌ی عارفین تجلی فرمود، بدایع عرفان و حقایق تبیان ظاهر شد... اوست نار الهی و چون در صدور برافروخت، ماسوی‌الله را بسوخت. افئده‌ی عشاق از این نار در احتراق...»^۱، هم‌چنین فرموده‌اند: «ای برادر من، از لسان شکرینم کلمات نازنینم شنو و از لب نمکینم سلسبیل قدس معنوی بیاشام، یعنی تخم‌های

^۱ مائده‌ی آسمانی، جلد ۴، ص ۲۳.

حکمت لدنی ام را در ارض طاهر قلب بیفشان و به آب یقین آتش ده، تا سنبلات علم و حکمت من سرسبز از بلدهی طیبه انبات نماید.^۱

بنابراین راه پژوهش حقایق روحانی و درک رموز و اسرار ربانی همان طور که حضرت بهاءالله در ایقان شریف فرموده‌اند، بستگی به پاکی قلب و لطافت روح دارد، نه به کسب علوم ظاهره و اندوختن باری سنگین از معارف و فنون جاریه. چنان چه فرموده‌اند، قوله الاحلی: «... و فهم کلمات الهیه و درک بیانات حمایات معنویه هیچ دخلی به علم ظاهری ندارد. این منوط به صفای قلب و فراغت روح است.»^۲ هم‌چنین در کلمات مکنونه‌ی فارسی تأکید می‌فرمایند: «پس باید حبه‌های حکمت و علم را در ارض طیبه‌ی قلب مبذول نمایید و مستور دارید، تا سنبلات حکمت الهی از دل برآید، نه از گل.»^۳

بنابراین مقدمه، بررسی و تحقیق و درک و فهم نکات روحانی و لطایف عرفانی و دقایق ربانی در صلوة کبیر این چنین به وجود آمد که چه در اوقات توجه و تذکر و چه در ساعات تفکر و تمعن، بر اساس دقت در معانی کلمات و جستجوی اسرار نهفته در آیات نماز، هر از چندی ابواب حقایقی جدید و روابط معنوی بدیعی دیده‌ی دل را روشن می‌کرد و قلب و فؤاد از دست‌یابی به این گوهرهای نهفته در دریای کلمات الهی سرور و نشاطی تازه می‌یافت و پایه‌ی این راه و روش، بیان مبارک حضرت

^۱ حضرت بهاءالله: کلمات مکنونه‌ی فارسی، شماره ۳۳.

^۲ حضرت بهاءالله، کتاب ایقان، ۲۳۳.

^۳ حضرت بهاءالله، کلمات مکنونه‌ی فارسی، شماره ۳۶.

عبدالبهاء بود که می‌فرمایند: «کلمات مکنونه کنز اسرار است، چون در آن دقت نمایید، ابواب اسرار مفتوح گردد.»^۱

در بیشتری از اوقات صحت درک و کشف این حقایق در اثر مقایسه با سایر آثار و کلمات روشن می‌شد و اطمینان کامل به دست می‌آمد که شرح و بیان مطالب بر پایه‌ای محکم استوار است، در عین حال تحقیق و بررسی مسائل نماز در ادیان گذشته دایره‌ی پژوهش را گسترش می‌داد و افق‌های تازه‌ای از افکار و عقاید روحانی را پدیدار می‌ساخت. به خصوص مقایسه دقیق نماز اهل اسلام و بعضی نوشته‌های اهل عرفان در این زمینه، ابعاد جدیدی برای درک روابط موجود در صلوة کبیر به دست داد که در متن کتاب به آن اشاره شده است.

تدریس رموز و اسرار عرفانی و حقایق پنهانی در صلوة کبیر در سال‌های گذشته که به آن در پیشگفتار اشاره شده است نیز وسیله‌ی دیگری در درک بیشتر و بهتر این نماز شد، چه که بحث و مشورت و بیان عقاید و آراء یاران در کنفرانس‌های تزیید معلومات و مجامع تحقیق و مدارس بهائی، همگی الهام بخش گوینده بوده و بسیاری از معارف تازه در این مجامع روشن و آشکار شده است.

نتیجه‌ی همه‌ی این بررسی‌ها، مطالعات، بحث و تدقیق، گفتگو و تدریس، مشورت و تطبیق مدارک در رساله‌ی حاضر تقدیم دوستداران مطالعه‌ی آثار روحانی و عرفانی می‌گردد تا مذاق مشتاقان از حلاوت بیانات الهیه که در این جزوه آمده است، بیش از پیش شیرین گردد.

^۱کنز اسرار، جلد دوم، اول کتاب.

فصل اول در حکمت حرکات و اسرار عددی صلوة

باب اول نماز در ادیان گذشته

بررسی تاریخ عبادت در ادیان گذشته نشان می‌دهد که در همه‌ی آئین‌هایی که عقیده‌ی یگانگی خداوند وجود دارد، فریضه‌ی راز و نیاز با خداوند یکتا و به صورتی مخصوص، نماز روزانه وجود داشته است. اگرچه در بعضی ادیان اهل ایمان آن دستور را فراموش کرده‌اند و یا حکم نماز را به صورت دیگر در مراسم و روزهای خاص عملی می‌کنند، با این همه، تحقیق دقیق نشان می‌دهد که در ادیان الهی، به خصوص ادیان سامی، یعنی دیانت حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمد، نماز روزانه وجود دارد.

در دیانت حضرت زرتشت نیز اوقات نماز روزانه در پنج نوبت معین و مشخص شده است. در حالی که یهودیان و مسیحیان نماز روزانه را فراموش کرده و یا به صورتی دیگر روزهای یکشنبه در کلیسا و یا در مراسم مخصوص مذهبی و کفن و دفن و ازدواج و امثال آن بجای می‌آورند. اهل

اسلام نماز واجب روزانه‌ی خود را در سراسر عالم اسلامی با دقت زیاد اجرا کرده و پنج بار در روز نماز می‌گذارند.

نکته‌ی جالب در مقایسه‌ی مطالب این نمازها آن که اقلأ سه مطلب به عنوان پایه‌ی اصلی در همه‌ی این نمازها مشترک است. این اشتراک به طور مخصوصی در نماز یا دعای روزانه‌ی مسیحیان، مسلمانان و اهل بهاء روشن و آشکار است. مطلب اول اعتقاد به خداوند یگانه است که در آسمان‌ها می‌باشد. مطلب دوم اعتقاد به عالم امر و ملکوت الهی است که واسطه‌ی بین حق و خلق است و در هیکل پیامبران ظاهر می‌شود. مطلب سوم اشاره‌ی لطیف به آمدن مجدد ملکوت و هدایت به صراط مستقیم، یعنی ظهور بعد می‌باشد.

برای مثال چون دعای معروف و منتشر بین مؤمنین حضرت مسیح را بررسی کنیم، به طور وضوح به وجود سه عالم اشاره شده است. چنان که می‌گوید: «ای پدر ما که در آسمانی!» این اشاره به مقام آسمانی، یعنی خداوند یکتاست، «ملکوت تو بیاید.»^۱ این بیان اولاً اشاره به عالم ملکوت است که همان عالم امر، یعنی عالم بین جهان خداوندی و جهان بشری است و در این قسمت دعا می‌کنیم و نماز می‌گزاریم که این ملکوت بیاید که این خود اشاره‌ی واضحی است به ظهورات آتیه و به آن معنی است که ملکوت الهی که به آن اشاره می‌شود، در زمان حضرت مسیح هنوز نیامده

^۱ انجیل متی، باب ششم، آیه‌ی ۹ و ۱۰.

است و باید در آینده بیاید!^۱ از طرفی چون حضرت مسیح در انجیل می‌فرماید که ملکوت من از «آن جهان» است، پس ملکوتی که باید در روی زمین جایگزین شود، ملکوت دیگری است که بنابر باور بهائیان همان نظم جهان آرای بدیع حضرت بهاء‌الله می‌باشد که هدف آن رسیدن به صلح عمومی و وحدت نوع بشر است.

در آیه‌ی بعدی نماز مسیحی همین نکته دوباره به تأکید ذکر شده است، چه که می‌گوید: «و اراده‌ی تو چنان که در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود.»^۲ این نیز می‌رساند که اراده‌ی الهی که در زمان حضرت مسیح بر پایه‌ی محبت و فضل و رحمت به صورت آرزویی ارائه شد، زمانی خواهد رسید که در روی زمین نیز استوار گردد. این نکته که این حکومت محبت و عدالت و رحمت عمومی که در کتاب مقدس بیان شده، تا به امروز در عالم مسیحیت و در ممالک معتقد به دیانت حضرت مسیح عملی نشده، بسی واضح است و فقط جنگ‌های بین الملل اول و دوم که در واقع از ممالک مسیحی شروع و مشترکین آن غیر از ژاپنی‌ها همه مسیحیان بودند، شاهدی است بر این نکته که «ملکوت پدر آسمانی» در عالم

^۱ اصل دعایی (نمازی) که حضرت مسیح در انجیل متی، باب ششم، ۹: ۱۳ دستور فرموده‌اند به این صورت است: «پس بر این طور شما دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی! نام تو مقدس باد (۱۰) ملکوت تو بیاید. اراده‌ی تو چنان که در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود (۱۱) نان کفاف ما را امروز بده (۱۲) و قرض‌های ما را ببخش، چنان که ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم (۱۳) و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریرما را رهایی ده، زیرا ملکوت و قدرت و جلال تا ابد الابد از آن تست، آمین.»

^۲ انجیل لوقا، باب یازدهم، آیه ۲.

مسیحیت هرگز پیاده نشد. امید آن که در اعصار آتیه، این ملکوت در پناه نظم بدیع حضرت بهاءالله بر روی زمین نیز جایگزین گردد.

در نماز اسلامی نیز به طوری خیلی روشن تر و در نهایت نظم و ترتیب همان سه اصل اساسی نماز تکرار شده است. و هر یک از این پایه‌های اعتقادی به صورت جداگانه و با نظم و ترتیب مخصوصی بیان شده است.

شهادت اول نماز اسلامی، در توحید و یگانگی خداوند است که با بیان «اشهد ان لا اله الا الله» گواهی می‌دهد که نیست خدایی مگر خداوند یگانه. در شهادت دوم، مقام عالم امر و مقام پیامبری حضرت محمد تأکید می‌شود و وجود عالمی که واسطه‌ی خداوند و عالم خلق و بشر است، به وضوح بیان می‌شود. آیه‌ی «اشهد ان محمداً رسول الله» در واقع هر سه عالم را در خود پنهان دارد، چه که:

محمد: بشری است مثل همه‌ی افراد انسانی و این اشاره به عالم خلق است،

رسول: برگزیده‌ی خداوند و واسطه‌ی عالم حق و خلق و اشاره به عالم امر است،

الله: مقام خداوند یگانه و پایه‌ی اعتقاد به عالم حق می‌باشد.

اشاره به این نکته که هنوز راه حقیقت پایان نیافته است، در بقیه‌ی قطعات نماز آمده است که از جمله در تکرار سوره‌ی فاتحه، یعنی اولین سوره‌ی قرآن کریم می‌گویند: «اهدنا الصراط المستقیم»، یعنی خداوند! ما

را به راه راست راهنمایی کن. به این نکته باید دقت کرد که چگونه یک فرد مؤمن مسلمان که هر روز نماز اسلامی می‌خواند و به اسلام و حضرت رسول اکرم اعتقاد دارد، باز هم با این تأکید و تکرار از خدا می‌خواهد که او را به «صراط مستقیم» دلالت و راهنمایی کند؟ مگر صراط مستقیم و راه راستی و حقیقت با اعتقاد به دیانت مقدس اسلام تمام نشده است؟ و این اشاره که هم واضح و هم معنی آن پنهان است، اشاره‌ی صریح به راه راستی است که در آخرت و روز واپسین، یعنی روز قیامت که قیام قائم به امر جدید الهی است، باید عملی شود.

چون ایمان به آخرت، یک قسمت اصلی ایمان در هر دیانتی می‌باشد، هر روز اهل اسلام دعا می‌کنند که خداوند آنها را به «صراط مستقیم» رهنمون باشد. نکته‌ی جالب‌تر آن که این کلمه‌ی «صراط» اصطلاحی است که در قرآن مجید و آثار اسلامی به کثرت وارد آمده^۱ و در وصف آن احادیث بی‌شمار موجود است. از جمله می‌گویند که پل صراط، پلی است که بر روی درّه‌ی عمیقی نصب شده و مؤمنین برای آن که به نجات و فلاح و حقیقت و بهشت برسند، باید از روی این پل به سلامت بگذرند.^۲ در وصف این پل گفته شده است که از شمشیر تیزتر و از موی

^۱ در آیات زیادی در قرآن مجید «صراط» در ارتباط با هدایت به راه راست و این که خداوند هر که را که بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌نماید، نازل شده است. از جمله در سوره‌ی فاتحه، آیه‌ی ۶، سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۴۲ و ۲۱۳، سوره‌ی الانعام، آیه‌ی ۳۹ و در سوره‌ی المؤمنون، آیه‌ی ۷۴ اصطلاح «صراط» در ارتباط با ایمان به «آخرت» نازل شده است.

^۲ فرهنگ لغات منتخبه، دکتر ریاض قدیمی، چاپ دوم، کلمه‌ی صراط، ۱۹۸۶.

باریک تر است. اینها همه اشاره به امتحاناتی است که در روز ظهور موعود و آمدن پیامبر بعد برای مؤمنین وجود دارد و همین پل صراط و مشکل بودن گذشتن از آن است که امروز که یک صد و شصت سال از ظهور جدید الهی گذشته است، اهل ایمان در عالم مسیحیت و اسلام و سایر ادیان به ندرت از این پل گذشته اند.

اما در نماز بهائی، چه در نماز متوسط که روزی سه بار اجرا می شود و چه در صلوة کبیر که هر شبانه روز یک بار تلاوتش کافی است، در هر دو این نمازها اعتقاد به وجود سه عالم حق، امر و خلق نه تنها به صورت رمز و اشاره، بلکه زمانی به کوتاهی و زمانی به تفصیل بیان شده است.

هم چنین می توان گفت که اشارات و رموزی درباره ی آن چه از بعد خواهد آمد نیز در این آیات مبارکه وجود دارد، تا به چه اندازه دانش امروز اهل بهاء بر کشف این رازها موفق و مؤید باشد و آیا امروز چشم دل به مشاهده ی این اسرار روشن خواهد شد یا خیر، مطلبی است که در شرح رموز عرفانی صلوة کبیر بدان اشاره خواهد شد.

فصل اول

باب دوم

نماز در امر بهائی

قسمت اول در اهمیت و فلسفه‌ی نماز

در دیانت بهائی، مثل همه‌ی ادیان الهی دیگر، راز و نیایش به درگاه خداوند بی‌انباز بسیار اهمیت دارد. این رابطه‌ی روحانی در واقع بیانگر عشق و محبت خداوند به انسان و انسان به خداوند است. عشق و محبتی که پایه و مایه و علت آفرینش روحانی نوع بشر است. بیان حدیث قدسی که می‌فرماید: «كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف»^۱، گویای این حقیقت ازلی و ابدی است که خداوند چون دوست داشت شناخته شود، خلق را خلق فرمود تا او را بشناسند. پس اساس خلقت ما محبت خداوند بوده و می‌باشد. همین مفهوم عالی روحانی در کلمات مکنونه‌ی عربی به صورتی لطیف‌تر و عمیق‌تر آمده است، آن جا که می‌فرماید: «كنت فی قدم ذاتی و ازلیة کینونتی عرفت حبی فیک خلقتک

^۱ مضمون آن که: من یک گنج پنهانی بودم، پس دوست داشتم که شناخته شوم و خلق را آفریدم، تا شناخته شوم.

والقیة علیک مثالی و اظہرت لک جمالی.»^۱ مضمون آن کہ: من در قدمت ذات خود و در ازلیت کینونت و هستی درونی خود پنهان بودم و چون محبت خود را در تو دیدم، تو را خلق نمودم و مثال خود را بر تو القاء کردم و زیبایی و جمال خود را بر تو آشکار نمودم.

خداوند در این بیان می‌گوید کہ چون محبت خود را در تو یافتم، تو را خلق نمودم. در این رتبه و مقام، وجود محبت انسانی قبل از خلق او در علم الہی روشن و آشکار بوده و بر اساس این محبت، نہ تنها انسان را بہ صورت و مثال خود آفریدہ، بلکہ زیبایی، بہاء و جمال خود را بر او ظاہر و آشکار ساخته است.

حال واضح است کہ این رابطہ‌ی عاشق و معشوق و حبیب و محبوب مصاحبت روحانی و گفت و شنود معنوی و عرفانی در پی دارد: «کدام عاشق کہ جز در وطن معشوق محل گیرد و کدام طالب کہ بی مطلوب راحت جوید؟»^۲ این است کہ عاشق دلدادہ و حبیب مشتاق آرزویی جز راز و نیاز با معشوق جان و محبوب روان ندارد. بر این اساس است کہ دعا و مناجات و نماز و توجہ و ذکر الہی در ہمہ‌ی ادیان مقامی بس بلند دارد.

توجہ بہ سوی حق و آرزوی مشاہدہ‌ی جمال محبوب در بسیاری از ادیان جزء فرایض اصلی و احکام قطعی شمرده شدہ است کہ مهمترین این احکام، حکم نماز روزانہ است کہ در اسلام آن را ستون دین نامیدہ‌اند و

^۱ کلمات مکنونہی عربی، شمارہ‌ی ۳.

^۲ کلمات مکنونہی فارسی، شمارہ‌ی ۴.

در دیانت بهائی نیز یکی از «ارکان شریعت الله^۱» به شمار می‌رود، به طوری که در کتاب مستطاب اقدس بعد از لزوم عرفان حق و عرفان مظهر ظهور، اولین حکمی که نازل شده است، حکم صلوة می‌باشد. نماز در واقع این رابطه‌ی روحانی و این راز و نیاز با پرودگار عالمیان را به صورتی مرتب و منظم و در اوقاتی معین زنده و پابرجا نگه می‌دارد.

در حالی که در دیانت بهائی هزاران ادعیه و مناجات و الواح از قلم حضرت بهاءالله نازل شده است و برای همه‌ی موارد دعاها و مناجات‌های مخصوص در دسترس مؤمنین می‌باشد، با این همه، تلاوت و زیارت هیچ کدام از این آثار موجوده، وظیفه‌ی هر روز مؤمنین نیست و هر بهائی آزاد است، هر دعا یا مناجاتی که صلاح بداند و مطابق و موافق حالت روحانی او و یا نیاز و خواهش قلبی‌اش باشد، انتخاب نماید و تلاوت کند.

حال این سؤال پیش می‌آید که چه طور در کنار این همه امکانات راز و نیاز با خداوند، نمازی روزانه نیز نازل شده است که اجرا و تلاوت آن در هر روز، در واقع یکی از مهمترین واجبات و احکام دیانت شمرده می‌شود. این حکم و اجرای مرتب روزانه‌ی آن چنان اهمیتی دارد که اگر اجرای آن به علت ناامنی و یا سفر و یا بروز امراض، یک یا چند بار ممکن نشود، بایستی نماز قضا به جای آورد. یعنی باید آیاتی مخصوص به جای نماز یا نمازهای فوت شده، به عبارت دیگر به جای نمازهایی که گزارده نشده‌اند، تلاوت نمود. در واقع می‌توان گفت که نماز مثل قرض و وامی است که هر شخص مؤمنی باید در طول عمر خود آن را به خداوند پس

^۱ اشاره به بیان حضرت ولی امرالله در آخر این قسمت.

بدهد و اگر به دلایلی موفق به پرداخت قسمتی از آن وام نشد، باید در اولین وقت ممکن آن را با نزولش برگرداند.

با اجرای حکم نماز، شخص مؤمن روی هم رفته در مدت ۵۵ سال، رابطه‌ی روحانی خود را با خالق جهان محفوظ می‌دارد و راز و نیاز عاشق و معشوق را نه تنها قطع نمی‌کند، بلکه به دل و جان منتظر مشاهده‌ی روحانی روی جانان است و آرزو می‌کند که روح او که نشانی از عالم بالاست^۱ با وطن اصلی خود که کوی جانان است، رابطه‌ی معنوی پیدا کند.

در مجموع از سن ۱۵ سالگی که نماز واجب می‌شود، تا سن ۷۰ سالگی که وجوب آن قطع می‌شود، یعنی ۵۵ سال و هر سال ۳۶۵ روز، اهل ایمان موفق به اجرای نماز می‌شوند که با حساب ساده، اگر نماز کوچک یا نماز بزرگ را اجراء کنیم، تعداد نماز واجب در طول عمر $20075 = 55 \times 365$ مرتبه می‌شود و اگر شخصی در تمام عمر نماز وسطی را بخواند که روزی سه بار تلاوت آن واجب است، چنین شخصی در طول عمر جمعاً ۶۰۲۲۵ بار (یعنی شصت هزار و دویست و بیست و پنج دفعه) نماز به جای آورده است.

در فلسفه و حکمتِ دعا و مناجات و به خصوص نماز روزانه، گفتنی بسیار است و نصوص مبارکه بی‌شمار که در این مقام فقط بعضی از آن آثار زیارت می‌گردد.

^۱ اشاره به آیه‌ی صلوة کبیراست: «ایرب ... تری الغریب سرع الی وطنه الاعلی...».

جمال اقدس ابھی می فرمایند: «برای صوم و صلوات عندالله مقامی است عظیم.»^۱ حضرت مولی الوری می فرمایند: «نماز سبب خضوع و خشوع و توجه و تبتل الی الله است. انسان در صلوات با خدا مناجات کند و تقرب جوید و با معشوق حقیقی خویش گفتگو نماید. به واسطه‌ی صلوات، مقامات روحانی حاصل گردد.» هم چنین حضرت عبدالبهاء در بیان مبارک دیگری به لذت و شیرینی روحانی که در اثر تلاوت نماز دست می‌دهد، اشاره فرموده و اقامه‌ی نماز را دوبار «مناجات در صلوة» خوانده‌اند و این اصطلاح روشن کننده، حالتی است که اوج روحانی نماز را به خوبی بیان می‌دارد، قوله الاحلی: «صلوة أس اساس امر الهی و سبب روح و حیات قلوب رحمانی. اگر جمیع احزان احاطه نماید، چون به مناجات در صلوة مشغول گردیم، کل غموم زائل و روح و ریحان حاصل گردد. حالتی دست دهد که وصف نتوانم و تعبیر ندانم و چون در کمال تنبه و خضوع و خشوع در نماز بین یدی الله قیام نماییم و مناجات صلوة را به کمال رقت تلاوت نماییم، حلاوتی در مذاق حاصل گردد که جمیع وجود حیات ابدیه حاصل کنند...»^۲

و در بیانی از قلم حضرت ولی امرالله صادر، قوله المتین: «نماز تکلیف شرعی یاران است و از ارکان شریعت الله محسوب و تأثیرش از

^۱ سؤال و جواب، فقره‌ی ۹۳. مأخذ: کتاب اقدس، بیت العدل اعظم، حیفاء، ۱۹۹۵، ص ۱۰۶.

^۲ عبدالحمید اشراق خاوری: گنجینه‌ی حدود و احکام، نشر سوم، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع، ص ۱۱ و ۱۲.

ادعیه و مناجات‌های نازله شدیدتر و چون فرض و واجب است، مؤمنین و مؤمنات را در هر یومی از ایام به ذکر حق متذکر و مشغول گرداند و از غفلت و فراموشی محفوظ و مصون نماید.^۱

^۱ مائده‌ی آسمانی، جلد سوم، صفحه‌ی ۱۴. کنز اسرار، جلد اول، چاپ اول، ص ۱۵۹.

فصل اول

باب دوم

قسمت دوم نمازهای سه‌گانه در دیانت بهائی

می‌دانیم که احکام و دستورات مربوط به زندگانی روزمره و چگونگی عبادات و جزئیات مراسم مربوط به ازدواج و ارث و کفن و دفن و احکام مربوط به حلال و حرام بودن بعضی گوشت‌ها و مجازات دزد و قاتل و شبیه آن در هر دیانتی به شکل و صورتی دیگر وارد شده است. چون دیانت دوی درد بشر در هر دور و زمانی می‌باشد و دردها و گرفتاری‌های بشر در هر دوره‌ای و در مناطق و فرهنگ‌های مختلف در طول هزاران سال دست‌خوش تغییرات بسیار بوده است، بنابراین احکام و قوانین فردی و اجتماعی ادیان نیز بسته به مقتضیات و جبر زمان گوناگون بوده و در هر موردی خداوند داروی مناسب آن درد و گرفتاری آن زمان را برای نوع بشر صادر فرموده است. حضرت بهاء‌الله در بیانی الهی این نکته‌ی لطیف را روشن می‌فرمایند: «رگ جهان در دست پزشک داناست. درد را می‌بیند و به دانایی درمان می‌کند. هر روز را رازی است و هر سر را آوازی. درد امروز

را درمانی و فردا را درمان دیگر. امروز را نگران باشید و سخن از امروز رانید.^۱

بر اساس همین حکمت و فلسفه‌ی الهی، در دیانت بهائی سه نوع نماز وجود دارد که هر فرد مؤمن بسته به موقعیت کار و زندگی و روحیه‌ی خود، آزاد است که هر یک از سه نماز را انتخاب و به آن عمل نماید. این ترتیب و این آزادی اختیار برای بشر امروز که از هر حیث گرفتار کم وقتی این زمان است و از شدت گرفتاری‌های روزانه آرامش باطنی خود را از دست داده، در بسیاری از موارد اسباب راحتی و نجات می‌شود که شخص بتواند با وجود گرفتاری‌های روزافزون اقلأً چند دقیقه‌ای به راز و نیاز با محبوب و معشوق روحانی خود مشغول شود.

برای افرادی با گرفتاری زیاد و وقت کم، نماز صغیر، یعنی نماز کوچک، بسیار مناسب است، چه که تلاوت آن یکی دو دقیقه بیشتر وقت نمی‌خواهد. در عین حال مسائل اصلی ایمان و عبادت و اطاعت و شهادت به مقام خداوند یکتا در همین چند آیه‌ی مختصر، مستور و پنهان است. این نماز را رو به قبله می‌توان تلاوت نمود و وقت تلاوت آن نیز از ظهر تا هنگام غروب آفتاب است.

افرادی که زندگی و ساعات کار و گرفتاری آنها اجازه می‌دهد، می‌توانند نماز وسطی را تلاوت نمایند. این نماز متوسط را باید روزی سه بار اجرا نمود. یک بار در صبح از سحر تا دو ساعت بعد از طلوع آفتاب و یک بار از ظهر تا غروب و یک بار از غروب تا دو ساعت بعد از آن. این

^۱ منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، لانگنهاین، آلمان ۱۴۱ بدیع، شماره‌ی ۱۰۶.

نماز البته مفصل‌تر از نماز کوچک است. تلاوت آن - بسته به چگونگی حالت عبادت و توجه نمازگزار - حدود پنج تا ده دقیقه بیشتر طول می‌کشد.

نماز بزرگ یا صلوة کبیر مناسب نفوسی است که در جستجوی راز و نیاز روحانی و عرفانی عمیق‌تری با خداوندگار خود بوده و در حالت وارستگی و آزادگی از این دنیا گاهی در دمدمه‌ی سحر، گاهی در سکوت نیمه شب و گاهی در غروب دلنشین آفتاب، محبوب و معشوق خود را به یاد آورده و به «مناجات در نماز» مشغول می‌شوند. این نماز در واقع نمازگزار را در طول قطعات ۱۹ گانه‌ی خود از عالم خاک به وطن پاک می‌کشاند و او را در یک سیر و سفر روحانی به عوالم لانه‌ی الهی راهنمایی می‌کند و در طی این سیر و سلوک نشانه‌هایی از محبوب بی‌نشان را برگزیده‌ی نماز آشکار می‌سازد. عالمی دارد و حکایتی کند که در بیان ننگند. هر نمازگزار صادق، خود در حال عبادت و مناجات می‌تواند آن حال و نشاط و مستی شراب الهی را مشاهده کند و «ساغر معانی از ید غلام الهی»^۱ بیاشامد. (ر.ک. یادداشت ۱، از فصل اول)

^۱ کلمات مکنونه‌ی فارسی، شماره‌ی ۷۰.

فصل اول

باب دوم

قسمت سوم در آداب و رسوم نماز بهائی

درباره‌ی حکم نماز، همانند بسیاری احکام دیگر در دیانت بهائی، روشن شدن بعضی مسائل اهمیت زیادی دارد.

اول آن که در این دور نورانی اساس عمل به دستورات دینی عشق و محبت به زیبایی و جمال خداوندگاری است. معنی آن این است که یک فرد بهائی بر اساس عشق و محبتی که به خداوند دارد و بر اساس آرزوی مشاهده‌ی جمال و زیبایی خداوند، دستورات و قوانین دینی را عمل می‌کند.

این طرز تفکر و این دیدگاه روحانی ارزشی تازه به اعمال بندگان می‌دهد. پایه و علت اجرای دستورات به امید رفتن به بهشتی خیالی و لذت بردن از نعمت‌های آن نیست، چه که این طرز فکر در واقع تجارتنی است با خدا که مؤمن بگوید، من در این دنیا این اعمال خوب را انجام می‌دهم و دستورات تو را عمل می‌کنم و در عوض تو در آن جهان مرا به بهشت موعود برسان و مرا از همه‌ی نعمت‌های آن برخوردار کن.

با وجود اعتقاد محکم بهائیان به درجات روحانی که بعد از این عالم باعث ترقی روح انسانی می‌شود و با اعتقاد بهائیان به این نکته که بهشت

واقعی در شناسایی خداوند و ایمان و عمل نیک نهفته است و بهشت حقیقی چیزی جز نزدیکی به عوالم روحانی و معرفت او نیست و با وجود اعتقاد به این نکته که اعمال نیک و درجه‌ی معرفت و خدمت به بشر و پاکی و طهارت در این دنیا سرمایه‌ی ابدی هر انسانی در عوالم پاک بعد از این دنیا می‌باشد، با وجود اعتقاد به همه‌ی این مراتب، باز هم پایه و اساس اطاعت و عمل به احکام همانا محبت جمال جانان و عشق به پروردگار دو جهان است، چه که حضرت بهاءالله در کتاب اقدس می‌فرمایند: «ان اعملوا حدودی حباً لجمالی»، (یعنی دستورات مرا به خاطر محبت به زیبایی من عمل کنید).

دوم آن که در دیانت بهائی مراسم ظاهری مربوط به هر حکمی به حد اقل ممکن رسیده است. به این معنی که توجه و نظرگاه، هرچه بیشتر به محتوای معنوی و پایه‌های روحانی و عرفانی متوجه و معطوف است، تا به جزئیات اعمال و صورت ظاهر حرکات و امثال آن. به معنای دیگر آن چه در عالم یهود و مسیحیت و اسلام امروزه به صورت دستورات بی‌شمار و مراسم عبادتی محسوب می‌شود که فی‌المثل تا رنگ لباس‌ها و جزئیات حرکات رؤسای ادیان و پوشش آنها و درجات روحانیون به صورت نوعی قوانین مستحکم گشته و دامن‌گیر اهل ادیان شده است و زمانی به صورت کتب مفصل فقه و شریعات و زمانی به شکل *Kathekismus*^۱ در بین مسیحیان مرسوم است و یا مراسم مخصوص مشکلی که در بین ملت یهود معمول شده، اکثر قریب به اتفاق آنها پایه و اساسی در کتب مقدسه ندارد،

^۱ تعلیمات اصول دینی کلیسای کاتولیک روم.

بلکه ساخته و پرداخته‌ی دست رؤسای ادیان و علمای رسوم بوده است. تمامی این نوع مراسم به کلی در امر بهائی به کناری گذاشته شده و همان طور که گفته شد، به حد اقل لازم خلاصه شده است، تا نظر مؤمنین بیش از پیش به اصل روحانی و مایه و پایه‌ی عرفانی هر حکمی ناظر باشد، نه آن که تمرکز در جزئیات مانع درک روحانیات شود.

اگرچه در احکام ازدواج، کفن و دفن و نمازهای روزانه مراسمی در دیانت بهائی وجود دارد، ولی همان طور که گفته شد، این مراسم به کمترین مقدار لازم تقلیل داده شده است. در مورد حرکات و مراسم نماز وسطی و نماز کبیر زیارت چند بیان از حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی ربانی که در صفحات بعد آمده است، کمک مؤثری در روشن شدن این مطلب می‌نماید.

فصل اول

باب سوم

در اسرار و حرکات نماز و رموز عرفانی آن

قسمت اول در مقدمات

در مورد اسرار و حکمت حرکات و آیات نمازهای روزانه، حضرت عبدالبهاء بیانی به این مضمون می‌فرمایند که: «بدان که در هر کلمه و در هر حرکت نماز اشارات، اسرار و حکمتی پنهان است که هیچ کس آن را درک نتواند و حروف و کتب آن را شرح نتوانند.»^۱

حضرت شوقی ربانی، ولی امرالله، در جواب یکی از مؤمنین درباره‌ی حرکات و آداب نماز بیانی به مضمون زیر صادر فرموده‌اند: «حضرت بهاءالله در دیانت خود همه‌ی مراسم و آداب را به حد اقل خود محدود فرموده‌اند. در چند مورد محدودی که این مراسم وجود دارد، مثل دو نماز مفصل^۲ این مراسم فقط رمزی از حالت باطنی می‌باشد و در آنها حکمت و برکت بزرگی نهفته است، ولی ما نمی‌توانیم خود را مجبور کنیم که آن را

^۱ ترجمه به مضمون از:

The importance of prayers, Meditation and the devotional attitude, Nr. 20, Baha'i Verlag, Germany, 1981, Seite 16.

^۲ اشاره به نماز وسطی و نماز کبیر است.

درک کنیم یا احساس نماییم. به این علت برای کسانی که نمی‌خواهند، حرکات نماز را که در دو نماز دیگر وجود دارد، به جا آورند، نماز بسیار کوتاهی نیز نازل شده است.»^۱

بیانات دیگری از حضرت ولی‌عزیز امرالله روشن می‌سازد که اجرای مراسم و آداب نماز و سایر رسوم نباید ما را از توجه به روح و اصل نماز بازدارد. در عین حال احبا را از روحیه‌ی سخت‌گیری و ریزینی و تعصب در این امور برحذر داشته، نظر مؤمنین را به پایه‌های روحانی و توجه به مرکز امر و اصل نماز معطوف می‌دارند. از جمله در نامه‌ای به یکی از مؤمنین در تاریخ ۳۰ اکتبر ۱۹۳۶ بیانی به این مضمون صادر فرموده‌اند: «در تلاوت ادعیه‌ی بهائی و نماز و یا آثار دیگر باید سادگی رعایت شود و از سخت‌گیری در اجرای مراسم مخصوص بایستی اجتناب نمود.»^۲

در بیان دیگری مراسم مخصوص نماز وسطی و نماز کبیر را وسیله‌ی تمرکز قوی و کمک روحانی مهمی برای نمازگزار شمرده، می‌فرمایند: «...این چند حکم ساده و کم در مورد تلاوت بعضی ادعیه کمک روحانی مهمی برای مؤمنین می‌باشد. این دستورات مساعدت می‌نمایند که در

^۱ در نامه‌ای از حضرت ولی‌عزیز امرالله به یکی از مؤمنین مورخ ۲۴ جون ۱۹۴۹. ترجمه به مضمون از نسخه‌ی آلمانی کتاب

The importance of prayers, Meditation and the devotional attitude, Baha'i Verlag D. Nr. 54 s. 31.

^۲ Ebd. Baha'i Verlag, 1981, Nr. 21

حالت دعا و تفکر تمرکز قوی حفظ شود. بنابراین اهمیت آنها صرفاً روحانی است»^۱.

بیانات دیگری از حضرت ولی امرالله نشان میدهند که اصل و پایه همان حالت روحانی و توجه و تمرکز قوا در حین ادای نماز است. از جمله در جواب سؤال یکی از احبا که به درد پا گرفتار بوده و امکان انجام حرکات نماز را نداشته است، اجازه فرموده‌اند که قسمت آخر نماز یعنی قعود را در حالت نشسته روی صندلی اجرا نماید. این اجازه‌ی هیكل مبارک گویای آن است که رسوم و آداب سخت و غیر قابل انعطافی که در ادیان قبل دست و پای مؤمنین را می‌بست و آنها را به جای توجه به اصل نماز و یا سایر احکام بیشتر متوجه به جزئیات ظاهر می‌نمود، در امر بهائی جائی ندارد.^۲

برای این که بدانیم، چگونه در فقه اسلامی در این موارد افراط شده است، ذکر این مثال کافی است که در جواب این سؤال که در حالت رکوع که نمازگزار خم شده و دست‌های خود را روی زانو نهاده و قسمتی از نماز را به جا می‌آورد، این خم شدن به چه اندازه و به چه زاویه‌ای باید باشد، جواب داده شده که حالت باید طوری باشد که اگر تخم مرغی روی پشت نمازگزار قرار دهند، آن تخم مرغ حرکت نکند و در جای خود باقی بماند.

^۱ Ebd. Baha'i Verlag, D. 1981, Nr. 33

از نامه‌ای از حضرت شوقی ربانی، به تاریخ ۱۳ مارچ ۱۹۳۴ به یکی از مؤمنین.

^۲ ر.ک. به گنجینه‌ی حدود و احکام، نشر سوم، ص ۲۳.

حال باید دید که آیا نمازگزار بیچاره باید به فکر زاویه‌ی بدن و ثابت ماندن تخم مرغ باشد یا متوجه‌ی مطالب و مسائل عالی روحانی و معنوی نماز؟ این چنین رسوم افراطی و سخت‌گیری‌های روحانیون و پیشروان دینی قبل الحمدلله در دیانت بهائی منسوخ و ممنوع شده است.

با اعتقاد راسخ به این نکته که به فرموده‌ی مرکز عهد و پیمان در هر کلمه و در هر حرکت نماز رازهای بی‌شمار پنهان و اسرار بی‌پایان موجود است، توجه خود را معطوف این دریای بی‌کران می‌نماییم. شاید، به فرموده‌ی حضرت بهاءالله، بتوان در اثر جستجو در اعماق اقیانوس بیانات الهی گوه‌های حکمت به دست آورده و به ساحل دریای معرفت نزدیک‌تر شویم.

این امید و این آرزو که شاید در اثر تحقیق و تتبع و دقت در آیات و کلمات، درهای گلشن شناسایی باز شود و دیده‌ی دل به مشاهده‌ی گل‌ها و سبزه زارهای معرفت روشن گردد، از جمله بر اساس سه بیان مبارک بنا شده است:

اول بیان جمال اقدس ابهی در کتاب مستطاب اقدس که در بالا به آن اشاره شد، آن جا که می‌فرمایند: «اغتمسوا فی بحر بیانی لعلّ تطلعون بما فیہ من لئالی الحکمة و الاسرار»^۱ مضمون آن که در دریای کلمات من فروروید، شاید به حکمت‌ها و اسراری که در آن است آگاه گردید.

دوم بیان مبارک حضرت عبدالبهاء درباره‌ی کشف اسرار کلمات مکنونه که می‌توان آن را دستوری عمومی برای همه‌ی آیات الهی دانست.

^۱ کتاب مستطاب اقدس، قطعه‌ی ۱۸۲.

در آن بیان می‌فرمایند: «کلمات مکنونه کنز اسرار است، چون در آن دقت نمایید، ابواب اسرار مفتوح گردد.»^۱

سوم بیانی است از حضرت شوقی ربانی ولی امرالله در نامه‌ی صادره به تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۹۴۳ خطاب به یکی از مؤمنین که مضمون آن به فارسی چنین است: «الهامی که در اثر دعا و توجه Meditation به دست می‌آید، کیفیتی دارد که نمی‌توان آن را اندازه گرفت یا معین نمود. خداوند می‌تواند - اگر اراده نماید - به روح ما چیزهایی القا نماید که پیش از آن، آنها را نمی‌دانستیم.»^۲

بر اساس شواهد بالا و با توکل به فضل و عنایت الهی سعی می‌شود، در صفحات بعد تا آن جا که ممکن است، بعضی رموز و اسرار و حکمت‌های نهفته در حرکات صلوة کبیر تشریح و بیان گردد. در پیشگفتار نیز گفته شد که تعبیرات و نظریاتی که درباره‌ی حکمت حرکات و یا اسرار عددی نماز کبیر بیان می‌شود، از جمله اگر مستند به نصوص و آیات مبارکه نباشد، نظریات و پژوهش‌های شخصی بوده ورد یا قبول آن بستگی به نظر خواننده‌ی گرامی دارد.

قبل از شروع به تشریح رموز حرکات نماز کبیر، شرح مختصری درباره‌ی حکمت توجه به قبله ضروری به نظر می‌آید.

^۱ کنز اسرار، جلد دوم (در اول آن کتاب)

^۲ ترجمه از آلمانی به مضمون از کتاب:

The importance of prayers, Meditation and the devotional attitude, Baha'i Verlag, D. 1981, Nr. 45.

۱- توجه به قبله

رسم توجه به نقطه و مرکز و جهتی مقدس و مبارک در حین دعا و مناجات در همه‌ی فرهنگ‌ها و ادیان معتقد به خداوند یکتا، معمول و مرسوم بوده و هست.

این رسم به خصوص در ادیان سامی از جمله دیانت حضرت مسیح و دیانت مقدس اسلام رایج است. چنان که ساختمان کلیساها همیشه طوری بنا می‌شود که جهت دعا و مناجات و محراب به شرق و به اماکن متبرکه‌ی محل تولد و شهادت حضرت مسیح متوجه باشد.

در عالم اسلام، قبله رو به مکه‌ی مکرمه است و نقطه‌ی مورد توجه «حجر الاسود» سنگ سیاهی است که داستانش بسیار قدیمی است و به حضرت ابراهیم نسبت داده می‌شود.

در دیانت حضرت بهاءالله قبله‌ی اهل بهاء مزار مبارک حضرت بهاءالله می‌باشد. محلی که عرش مطهر ایشان محفوظ و زیارت‌گاه مؤمنین می‌باشد.

حضرت ولی امرالله در مورد علت توجه به سوی قبله در وقت نماز می‌فرمایند: «... این یک رمز و سمبول جسمانی برای یک حقیقت باطنی است. همان طور که شاخه‌ی گیاه خود را به سوی نور آفتاب متوجه می‌سازد، که مایه‌ی حیات و رشد و نمو اوست، همان طور هم ما قلب خود را در حالت دعا متوجه‌ی مظهر امر الهی، حضرت بهاءالله، می‌نماییم و در مدت این نماز کوتاه، روی خود را به سوی محلی متوجه می‌سازیم که در

آن، غبارِ او در این زمین قرار گرفته است و این رمزی برای توجه باطنی ماست.»^۱

^۱ در نامه‌ای به تاریخ ۲۴ جون ۱۹۴۹ خطاب به یکی از یاران، در کتاب قدرت دعا، چاپ آلمان، شماره‌ی ۵۴.

فصل اول

باب سوم

قسمت دوم در انواع حرکات نماز و اسرار روحانی آن

پیش از تشریح رموز و اسرار عرفانی حرکات در نماز کبیر، لازم است انواع حرکات نماز کبیر را از مد نظر بگذرانیم.

در بررسی انواع حرکات می‌توان گفت که حرکات و قطععات و یا اعمالی که در نماز کبیر صورت می‌گیرد، ۱۹ عمل و حرکت است. چگونگی رابطه‌ی حرکات و اعمال نوزده‌گانه و تقسیم آن به حرکات شامل آیات و اذکار و بعضی رموز عددی در صلوة کبیر، در باب‌های آخر این فصل خواهد آمد. ۱۴ قسمت از این حرکات یا اعمال ۱۹ گانه را می‌توان متون شامل آیات مبارکه دانست. این حرکات چهارده‌گانه، آن قطععاتی از نماز کبیر هستند که در آنها آیات و بیاناتی چند نازل شده و مطالب و مسائل عمیق روحانی و عرفانی آن، پایه‌ی الهیات بهائی و اساس اعتقادات اهل بهاء می‌باشند. بقیه‌ی ۵ حرکت اگرچه در نهایت اهمیت روحانی هستند، ولی در آنها آیات و جملاتی نازل نشده، بلکه فقط به توجه به خدا و ذکر او اکتفاء شده است.

پس صلوة کبیر شامل ۱۴ قسمت و حرکت است که در آنها آیات مختصر یا مفصلی تلاوت می شود و نیز ۵ حرکت و قسمت دارد که قسمت اول آن، حالت ایستادن در اول نماز و توجه به چپ و راست است و چهار قسمت دیگر از این حرکات نماز، عبارت از ذکر است که در سه ذکر از این چهار ذکر «الله ابهی» می گوئیم و در یک ذکر دیگر «الله اعظم من کل عظیم» بر زبان می رانیم.

مجموع این ۵ عمل (یک بار ایستادن در اول نماز و چهار بار ذکر) به اضافه ی ۱۴ متن که شامل آیات است، ۱۹ عمل یا حرکت می شود که مطابق یک واحد بیانی می گردد! غیر از حالت ایستادن در ابتدای نماز که حالت جلب فضل و رحمت الهی می باشد و به جز عمل بلند کردن دست ها برای ذکر الله ابهی و الله اعظم من کل عظیم، بقیه ی حرکات نماز شامل ۵ نوع حرکت می باشد:

- | | |
|---------|--|
| ۱- قیام | ایستادن. |
| ۲- قنوت | بلند کردن دو دست و تلاوت آیات در حالت توجه به سوی خداوند که در حالت ذکر نیز معمول است. |
| ۳- رکوع | خم شدن در حالی که دست ها روی زانو قرار دارند |
| ۴- قعود | نشستن روی زمین. |
| ۵- سجود | گذاشتن پیشانی و کف دست ها تا آرنج روی زمین، |

^۱ کلمه ی «واحد» در حروف ابجد مطابق عدد ۱۹ می باشد. (واو مطابق عدد شش، الف = یک، ح = هشت و دال = ۴ است که جمعاً ۱۹ می شود).

درحالی که زانوان تا انگشتان پا نیز روی زمین هستند.

در جدول مربوطه در انتهای کتاب، حرکات چهارده‌گانه شامل آیات و حرکات پنج‌گانه و اذکار الهی آمده است، تا برای خوانندگان عزیز مراجعه به ترتیب حرکات و شماره‌ی آنها که در باب‌های آینده‌ی این رساله خواهد آمد، به آسانی ممکن باشد.

برای درک حکمت و فلسفه‌ی این حرکات دقت در ترتیب اعمال و ترکیب آن از طرفی و بررسی رابطه‌ی هر حرکت با حرکت قبل و حرکت بعد از طرف دیگر، رمزها و حقایق بسیاری را بر هر جوینده و پژوهنده‌ای روشن می‌سازد.

از طرف دیگر بررسی دقیق مطلب و محتوای هر قسمتی از قسمت‌های ۱۴‌گانه و ارتباط این مطالب و گفته‌ها با شکل حرکت ظاهری که در وقت تلاوت آن قسمت موجود است، خود روشن‌کننده‌ی روابط دیگری است که همه‌گویای این حقیقت می‌باشد که این اعمال و حرکات ظاهری، رمزی از حقایق و مطالب باطنی است که در کلمات الهیه نهفته و پنهان است و در وقت تلاوت آن آیات و آن کلمات، شکل بدن ما نیز حرکتی موافق و مطابق معنی و مفهوم آن آیات به خود می‌گیرد.

اصولاً در تمام پدیده‌های طبیعی، صنعتی و هنری، این اصل مورد قبول است که شکل ظاهری هر پدیده‌ای یا ساختمانی یا یک وسیله‌ی صنعتی مطابق و موافق کارکرد و وظیفه‌ی آن چیز و آن پدیده باید باشد. به عنوان مثال چون در شکل و ظاهر ساختمان‌ها دقت نماییم، از سبک و

نحوه‌ی ساختمان بر ما معلوم می‌شود که در داخل و باطن این ساختمان چه عملی انجام می‌شود و این بنا برای چه مقصد و منظوری ساخته شده است. چنان که از شکل ظاهری یک مسجد یا کلیسا فوراً به کارکرد و مقصد از بنای آن ساختمان پی می‌بریم. همین طور یک شخص دقیق از خارج ساختمان یک مدرسه، فوراً می‌داند که این بنا ساختمان یک مدرسه یا یک بیمارستان یا یک تئاتر و اپراست. به همین روش یک ویلای سلطنتی یا یک قصر قدیمی هم از ظاهر و هم در تقسیمات و کارکرد داخل تفاوت بسیار با ساختمان‌های مسکونی چندین طبقه دارد. بر همین منوال هر عضو و ارکان بدن انسان به شکل و صورتی خلق شده است که تناسب با کارکرد و وظیفه‌ی آن ارگان دارد و به همین علت است که شکل ظاهر دست و پا و چشم و گوش و بینی با یکدیگر متفاوتند، چه که هر یک از این ارگان‌ها از نظر فیزیولوژی و زیست‌شناسی کاملاً مناسب وظیفه و کارکرد خود ساخته شده‌اند و در عین حال پایه و مایه‌ی وحدت و هماهنگی حرکات انسانی می‌باشند.

بنابراین حرکات و شکل‌های ظاهری که در نماز کبیر و نماز وسطی وجود دارد نیز گویای معانی و رمزها و حقایق بی‌شماری هستند که همگی موافق و مناسب آن مطالب روحانی و عرفانی است که در آیات نمازها نهفته و پنهان است.

اینک با در نظر گرفتن مطالب بالا، به شرح اعمال و حرکات مختلف نماز کبیر می‌پردازیم.

۱ - قیام

قیام به معنی ایستادن است و نمازگزار در حالت قیام ایستاده آیات نماز را تلاوت می‌نماید.

در نماز کبیر چهار حرکت قیام وجود دارد و وقتی تمام قسمت‌های چهارگانه‌ی قیام را در کنار یکدیگر قرار داده، به دقت زیارت و بررسی نماییم، به زودی ملاحظه می‌شود که در حالت قیام مطالب و مسائلی گفته می‌شود که مربوط به خود انسان و آرزو و آمل و خواست‌های او از خداوند متعال می‌باشد.

در متن‌های حالت قیام کثرت استفاده از ضمیر «ی» که در زبان عربی ضمیر شخص اول، یعنی «من» می‌باشد، حقیقت فوق را کاملاً روشن می‌سازد. مثلاً در قیام اول نماز کبیر که شروع نماز است، می‌گوییم: «...تجعل صلوتی ناراً لتحرق حجاباتی التي منعتنی عن مشاهدة جمالک و نوراً یدلنی الی بحروصالک».

در این آیات از جمله می‌گوییم که: ... نماز «من» را آتشی ساز که پرده‌های مانع از دیدار روی تورا بسوزاند و باز می‌گوییم که: این نماز «مرا» نوری فرما که «من» را به دریای وصال تو برساند.

در قیام دوم که قسمت چهارم نماز کبیر است، بار دیگر تکرار ضمیرهای شخص اول که مربوط به شخص نمازگزار و تمنا و تقاضای اوست، مطرح است. چنان که نمازگزار می‌گوید: «ایرب فاجعل «صلوتی» کوثر الحیوان لیبقی به «ذاتی» بدوام سلطنتک و یدکرک فی کل عالم من عوالمک.» باز هم در این قیام در حالتی که ایستاده‌ایم از خدا می‌خواهیم

که نماز «من» را چون چشمه‌ی زندگی ابدی فرما تا ذات و هستی «من» به دوام سلطنت تو باقی بماند و ذات «من» تو را در همه‌ی عالم‌های تو ذکر و ثنا گوید.

به همین صورت بایستی مطالب و محتوای قیام‌های بعدی را نیز بررسی نمود تا روشن شود که نماز گزار در این قسمت‌ها میل و آرزو و خواهش خود را در پیشگاه خداوندگاری اظهار می‌نماید و هنوز مانند قسمت‌های رکوع یا سجود از ارتباط با عوالم روحانی و اظهار فقر و فنا کمتر سخنی در میان است. در این قیام‌ها مثل قسمتی در رکوع نمی‌گوید: «...تری روحی مهتراً فی جوارحی و ارکانی...»، یعنی مشاهده می‌کند روح مرا که در ارکان و جوارح من به اهتزاز آمده است و نیز نمی‌گوید: «...ای رب تری الغریب سرع الی وطنه الاعلی...»، به این مضمون که پروردگارا این غریب را می‌بینی که به سوی وطن اعلائی خودش در شتاب است و امثال آن. باری، این دو مثال تا اندازه‌ای فرق بین آن چه در حالت قیام گفته می‌شود با آن چه در حالت قنوت و رکوع بیان می‌گردد را روشن می‌سازد.

در ادبیات اهل عرفان، در عوالم نیستی و فنا، قلم فرسایی بسیار شده است، از جمله می‌گویند که نفس وجود ما و نفس اظهار وجود خود در برابر خدا جسارت بزرگی است. شاید توجه به این نکته و این بیان اهل عرفان تا حدی راه‌گشای فهم حرکات بعدی نماز باشد که در آن در مقام اظهار بندگی و خضوع و خشوع و عبودیت صرف به حالت رکوع و سجود

افتاده و در مقابل قدرت و سلطنت و هیمنه‌ی خداوندگاری، خود و مقام و هستی خود را فراموش کرده‌ایم.

۲- قنوت

در حالت قنوت^۱ نمازگزار ایستاده و در حالی که دست‌های خود را به طرف بالا بلند نموده است، آیات نماز را تلاوت می‌نماید. اول: این بلند کردن دست‌ها به سوی آسمان را می‌توان به حرکت شاخه‌های درختان به سوی نور و گرمای خورشید تشبیه کرد و همان طور که در عالم طبیعت این نهال‌های لطیف به سوی منبع و مبدأ انرژی جسمانی در حرکتند، همین گونه در مورد انسان نیز بلند کردن دست‌ها به سوی آسمان می‌تواند رمزی از توجه و توسل معنوی به آن مصدر و منبع قوای روحانی و معبود رحمانی باشد. بنابراین رمز بلند کردن دست‌ها به سوی آسمان که نشانه‌ای از حالت تمنا و رجا و آرزو و خواهش اتصال و ارتباط با محبوب و معشوق می‌باشد، در فقراتی که در آن به حالت قنوت نماز می‌گذاریم و هم‌چنین در حالت ذکر به چشم می‌خورد.

اگر مطالب سه قنوت نماز کبیر را در کنار هم قرار دهیم، مشاهده می‌کنیم که مطالب این سه قسمت در لفظ و مطلب مشابهت دارد و محتوای آن در قنوت اول که قسمت دوم از حرکات اصلی نماز است،

^۱ قنوت در اصل، در زبان عربی به معنای اطاعت کردن و مطیع و فرمانبردار شدن در مقابل حق بوده و در مورد نماز، به حالتی گفته می‌شود که انسان دو دست خود را به سوی آسمان بلند نموده، با خداوند خود راز و نیاز می‌نماید.

گویای توجه نمازگزار به سوی خدا و انقطاع او از ماسوی الله و تمسک او به اراده‌ی الهی شروع شده و به فنای اراده‌ی نمازگزار در اراده‌ی الهی خاتمه می‌یابد. در همه‌ی این احوال آرزوی نمازگزار وارستگی از عالم خاک و رسیدن به جهان پاک الهی است، یعنی در حال بلند کردن دست‌ها، نهایت درجه سعی برای ایجاد رابطه‌ی روحانی به عمل می‌آید، تا شاید امواج نور هدایت از آن عالم روحانی متوجه به آینه‌ی قلب نمازگزار گردد. این حالت که در قنوت اول با جمله‌ی «الهی الهی، ترانی مقبلاً الیک منقطعاً عما سواک...» شروع می‌شود و در آخر به تسلیم و رضای محض در مقابل اراده‌ی الهی ختم می‌گردد، در قنوت‌های بعدی بُعد روحانی و عرفانی عمیق‌تری پیدا می‌کند و از عالم توجه و تمسک به عالم جان و روان صعود کرده و گویای مطالبی روحانی‌تر و لطیف‌تر می‌شود.

در قنوت دوم در حالت راز و نیاز صحبت از غربی است که آرزوی رسیدن به وطن اعلی دارد و بحث از بیگانه‌ای است که می‌گوید: «ایرب تری الغریب سرع الی وطنه الاعلی...»، یعنی ای پرودگار، می‌بینی این غریب بیگانه‌ای را که به سوی وطن اعلای خود می‌شتابد.

این غریب کسی نیست مگر روح انسانی که زمانی در باغ و بوستان الهی بوده و حال در این عالم فانی تنها و بی‌کس و بیگانه مانده و همین غریب است که در کلمات مکنونه از او یاد می‌شود و به رمز مرغی که نظر بر آشیان دارد، درباره‌اش گفته شده که: «هر طیری را نظر بر آشیان است و

هر بلبلی را مقصود جمال گل، مگر طیور افنده‌ی عباد که به تراب فانی قانع شده از آشیان باقی دور مانده‌اند...»^۱

شبیبه به قنوت، عمل و حرکت دیگری در نماز کبیر پیش می‌آید که آن بلند کردن دست‌هاست در موقع گفتن ذکر اسم اعظم که شاید حکمت آن را بتوان در حکمت قنوت بازیافت. در نماز کبیر چهار بار ذکر گفته می‌شود که سه بار این ذکرها، ذکر «الله ابهی» می‌باشد که هر مورد سه بار تکرار می‌شود. در ذکر دیگر سه بار «الله اعظم من کل عظیم» می‌گوییم، یعنی خداوند بزرگتر و بالاتر از هر بزرگی است که گویای مقام خاص و غیر قابل وصول خداوند در دیانت بهائی است. (ر.ک. یادداشت ۲ از فصل اول)

۳- رکوع

در حالت رکوع نمازگزار خم شده، دست‌ها را روی زانو قرار داده و بیاناتی در نهایت خضوع و خشوع و افتادگی که گویای بندگی و در نوردیدن او در دریای عظمت و بزرگی خداوند است، تلاوت می‌نماید. ممکن است بسیاری از افراد این حالت تواضع و افتادگی و عبودیت را خلاف شأن و مقام والای انسانی بدانند و بگویند، سبب این خم شدن و یا سجده کردن و پیشانی بر خاک نهادن چیست و چرا انسان که اشرف مخلوقات است، بایستی خود را چنین خوار و خفیف نماید. نکته‌ی جالب توجه آن است که بسیاری از این افراد که به دلیل بالا بودن و بلندی مقام انسان ایراد به حالات نمازگزار می‌گیرند، خود پیرو باورهای متناقضی

^۱ کلمات مکنونه‌ی فارسی، شماره‌ی ۲.

هستند، از جمله انسان را از نسل میمون تصور می‌کنند و به این درجه اصالت نوع انسان را بی‌ارزش می‌سازند.

از طرف دیگر شاید بعضی از یاران شرق نتوانند اجرای مراسم نماز را در مقابل دوستان غرب و پیروان مسیحیت و یا سایر ادیان با جرأت و اطمینان ذکر و بیان نمایند و یا این حرکات و آداب را قدیمی و شرقی تلقی کنند. در این مورد باید گفت که در کلیساهای مختلف مسیحی نه تنها رسوم و آداب بسیاری شبیه حرکات نماز مرسوم و رایج است، بلکه مسیحیان در آداب عبادت و کلیساهای خود قدم را از این نیز فراتر نهاده‌اند، چنان که در آداب قبولی کشیش‌ها به مقام کشیشی و نیز در مراسم قبولی کشیش‌های برجسته به مقام‌های بالاتر، مثل مقام اسقف و امثال آن، رسم است که از جمله شخص مذکور در جلوی محراب کلیسا کاملاً به خاک می‌افتد و روی شکم خوابیده، دست‌های خود و سرش را نیز روی زمین می‌گذارد و کاردینال مربوطه دعا‌های مخصوص قرائت نموده، با آب مقدس او را متبرک کرده و بعد از این حالت که مقام تسلیم و به خاک افتادگی کامل کشیش را نشان می‌دهد، او را در مقام و رتبه‌ی جدید قبول می‌کنند. امثال این مراسم در حضور تعداد زیادی از مؤمنین انجام می‌گیرد و قسمتی از آن نیز در تلویزیون‌ها پخش می‌شود.

در نماز اسلامی نیز اعمال قیام و قنوت و رکوع و سجده و ذکر شهادت «لا اله الا الله» معمول و متداول است که به جزئیات تشابه آن با نماز کبیر بیشتر اشاره خواهد شد.

مقصد از ذکر این مثال‌ها خدای ناکرده این نیست که ما دلیلی برای اطاعت اجرای احکام خود جستجو کنیم، چه که این اطاعت، از جمله انجام نماز روزانه، به صرف عشق و محبت جمال ازلی و محبوب ابدی است. اشاره به رسوم معمول در کلیساها، فقط برای آن است که وجود عاداتی شدیدتر از حرکات نماز بهائی را در شرق و غرب عالم به یاد آوریم.

رابطه‌ی ذکر «الله ابهی» با رکوع و سجود

این مسئله در نماز اسلامی نیز وجود دارد که هر بار ذکر «الله اکبر» گفته می‌شود، بعد از آن حالت رکوع یا سجود پیش می‌آید. فلسفه و حکمت این رابطه آن است که انسان، چون اسم اعظم الهی را که در این دور مبارک کلمه‌ی «بهاء» و مشتقات آن است، بر زبان می‌راند، در مقابل عظمت و قدرت و هیمنه‌ی خداوندگاری تعظیم می‌کند و یا به خاک می‌افتد. این حالت مثل وقتی است که انسان به حضور پادشاهی با قدرت و یا سلطانی صاحب شوکت و هیمنه بار می‌یابد و در مقابل او به احترام تعظیم نموده، خم شده و یا به عادت بسیاری از اقوام به خاک افتاده و پای شخص محترمی را که مقام بزرگ روحانی و یا مملکتی و سلطنتی دارد، می‌بوسد.

در دیانت بهائی مقام همه‌ی افراد بشر، چه در اجتماع و چه از نظر دیانتی، مساوی است و طبقه‌ی روحانی و رهبران دینی در نظام بهائی وجود ندارد و هر دستور و رسمی مثل توبه نزد یک انسان دیگر و یا کشیش منسوخ گشته و نیز مراسم تقلید فروع دیانت از مرجع تقلید و یا مجتهد و

امثال آن همگی ممنوع شده است و بوسیدن دست رهبران دینی که در ادیان قبل معمول بوده، در دیانت بهائی نسخ گشته است.

اما در موضوع خضوع و خشوع و افتادگی بنده در مقابل خداوند می‌توان مثال زیر را در نظر گرفت که چون انسان قرار باشد به حضور پادشاهی قدرتمند و صاحب ثروت و مکنت باریابد و بخواهد برای او هدیه‌ای ببرد و پیش کشی تهیه نماید، چه خواهد کرد؟ چه که هر آن چه آن شخص بخواهد به پادشاه تقدیم نماید، وی بهترین آن را دارد. پس آن شخص باید بسیار فکر کند، چیزی به پادشاه هدیه نماید که شاه آن را نداشته باشد. حال وقتی کسی می‌خواهد به حضور خداوند رود، چه هدیه‌ای برای خداوند مناسب است؟ خداوند همه چیز دارد و صاحب علم و رحمت و قدرت و اختیار و فضل و جود و محبت و همه‌ی اسماء و صفات است. یگانه صفتی و چیزی که خداوند ندارد، فقر، خضوع و خشوع و افتادگی و فناست. این است که چون بشر بخواهد هدیه‌ای مناسب به بارگاه الهی تقدیم نماید، ناچار این هدیه چیزی جز اظهار فقر و فنا و ضعف و بندگی نتواند بود.

مطابقت ذکر «الله ابهی» با اسم اعظم

از پیش روشن شد که هر بار ذکر اسم اعظم و یا ذکر خداوند به صورت «الله اعظم من کل عظیم» گفته می‌شود، بلافاصله بعد از آن در مقابل عظمت و مقام خداوندی و «نام بزرگ» او به سجده می‌افتیم و یا با

احترام خم شده، دست‌ها را روی زانو گذاشته به راز و نیاز با خداوند بی‌انبار مشغول می‌شویم.

چون به دقت در حرکات نماز و تتابع آن نظر اندازیم و قوانین حاکم بر روابط این حرکات را به یاد آوریم، ملاحظه می‌کنیم که در یک مورد این قانون به صورت ظاهر عملی نمی‌شود و این وقتی است که بعد از قسمت دوم که یک قنوت طولانی است به سجده می‌افتیم و سر بر زمین نهاده، آیاتی در وصف خداوند بی‌مانند تلاوت می‌کنیم. چون قبل از این سجده ذکر «الله ابهی» نگفته‌ایم، گمان می‌توان کرد که در این قسمت از نماز، قانون کلی که هر سجده و یا رکوع بایستی بعد از ذکر «الله ابهی» باشد، رعایت نشده است. اما چون دقت لازم به کار بریم، حقیقت و نکته و رمز دقیقی برایمان روشن می‌گردد. این رمز و سرّ، آن است که اگرچه قبل از اولین سجده به صورت ظاهر ذکر «الله ابهی» نگفته‌ایم، ولی به جای آن، در آخرین آیه‌ی حرکت قبل که همان قنوت مفصل باشد، خداوند را به «اسم اعظم» او قسم داده و گفته‌ایم که اراده‌ای جز اراده‌ی او نخواهیم و چیزی را که او دوست ندارد، دوست نداریم. در این مقام چون «اسم اعظم» خداوند را یاد کرده‌ایم، همین نام بردن و یاد کردن و گفتن کلمه‌ی «اسم اعظم» جایگزین ذکر «الله ابهی» شده است و کافی است که به احترام عظمت و بزرگی این اسم به سجده افتاده، به وصف خداوند مشغول شویم.

بنابراین روشن می‌شود که «اسم اعظم» خداوند مطابق است با «الله ابهی»، چه که هم بعد از ذکرهای «الله ابهی» به رکوع و سجود می‌افتیم و

هم بعد از آن که در آیه‌ای نامی از «اسم اعظم» بردیم، باز هم به سجده افتاده و در مقابل نام بزرگ خداوند سر به آستانش می‌نهم. عین آیه‌ی آخر در قسمت دوم نماز چنین است: «... و اسمک الاعظم یا مالک الامم ما اردت الا ما اردته و لا احب الا ما تحب». مضمون آن که قسم به نام بزرگ تو ای مالک امت‌ها که اراده نمی‌کنم چیزی، مگر آن چه را که تو اراده کرده باشی و دوست ندارم چیزی را مگر آن چه را که تو دوست داری.

بلافاصله بعد از این آیه به سجده افتاده و در وصف خداوند می‌گوییم: «سبحانک من توصف بوصف ما سواک او تعرف بعرفان دونک» و این به آن مضمون است که خداوندا، پاک و مقدسی از این که به وصف غیر خود توصیف شوی و یا به شناسایی غیر از خودت شناخته گردی.

در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء تطابق «اسم اعظم» با ذکر «یا بهاء‌الابهی» به تلویحی روشن‌تر از تصریح وارد آمده است، قوله الاحلی:

هو الله

ای یاران الهی و اماء رحمانی، نام مبارک محبوب بی‌همتا، جمال ابهی را در منتهای جذب و وله به یاد آرید و زبان‌گشایید تا ساحت دل از اندوه آب و گل منزّه و مقدس شود و روحانیت کبری جلوه نماید.... نام او درمان هر دردی است و شفا بخش هر سردی، دریاق اعظم است و طلسم اکرم. الیوم این اسم مقدس حرز عالمیان است و پناه آدمیان، نغمه‌ی الهی

است و رتبه‌ی رحمانی. پس ای یاران باوفا، نعره‌ی «یا بهاء‌الابهی» برآرید و ای طالبان جمال کبریا، به افق‌اعلی توجه نمایید... ع^۱

شرح این نکته که مطالب قسمت‌های رکوع با حالت حرکتی که در موقع تلاوت آن به خود می‌گیریم، مطابقت کامل دارد، در فصل دوم این کتاب، ضمن شرح مطالب آیات گفته خواهد شد و روشن می‌شود که در این حالت، نمازگزار در نهایت فروتنی به بیان شوق و اشتیاق روح انسانی برای رسیدن به وطن الهی مشغول می‌شود و آرزوی انس و قرب و جوار رحمت الهی را رجا می‌نماید.

۴- حالت سجده

در حالت سجده نمازگزار کف دست‌های خود را روی زمین گذاشته و پیشانی خود را نیز روی زمین یا هر شیء پاک و تمیزی نهاده و آیات مربوط به قسمت سجود را تلاوت می‌نماید.

حال چون مطالب آیات قسمت‌های سجود را کنار هم بگذاریم و در معانی آن دقت نماییم، به زودی درمی‌یابیم که مطالب آیات قسمت‌های سجده، در مقام اول در باره‌ی شناسایی خداوند بوده و این نکته‌ی اساسی به خصوص در سجده‌ی اول (حرکت سوم نماز) و سجده‌ی دوم (حرکت هشتم نماز) به طور روشن و مؤکد بیان شده است. (به شکل‌های مربوط به حرکات در انتهای کتاب رجوع فرمایید).

^۱کنز اسرار، جلد اول، چاپ اول، صفحه‌ی ۱۵۸، نقل از آهنگ بدیع شماره‌ی ۳۳۵.

در سجده‌ی اول، پایه‌ی اصلی معرفت الهی گفته می‌شود و آن، این که انسان حقیقت و واقعیت خداوندی را نمی‌تواند بشناسد و در سجده‌ی دوم به طور مفصل‌تر بیان شده که حتی قلوب و افئده‌ی مقربین، به آسمان قرب الهی پرواز نتوانند کرد و به آستان شناسایی او نتوانند رسید. این اقرار و اعتراف به عدم شناسایی پروردگار بالاترین درجه‌ی شناسایی بشری نسبت به ذات خداوندگار است.

در سجده‌ی سوم که حرکت سیزدهم نماز است، باز هم راز و نیاز نمازگزار متوجه‌ی مقام خداوند است و در این قسمت خداوند را حمد و ثنا گوئیم از این که بر ما آن چه که ما را به او نزدیک می‌کند، نازل فرموده و نعمت همه‌ی خوبی‌های دنیا را بر ما ارزانی داشته است. خلاصه آن که آیات هر سه سجده‌ی نماز کبیر در شرح شناسایی خداوند و عدم رسیدن فکر و تصور و معرفت فؤاد به حقیقت وجود خداوند می‌باشد و در عین حال شکر و سپاس ما را در مقابل نعمت‌های نازل شده از سوی او بیان می‌کند. در واقع حرکت سجده، نقطه‌ی مقابل حرکت قیام است. در حالی که در حالت قیام، نمازگزار به حالت ایستاده مطالبی که بیشتر با خود او و آمال و آرزویش بستگی دارد، بیان می‌دارد، در حالت سجده که پیشانی را بر خاک می‌ساید و در نهایت عبودیت و اظهار بندگی می‌باشد، فقط به مطالبی می‌پردازد و آیاتی را می‌خواند که مربوط به ذات باریتعالی و مقام و مرتبه‌ی او می‌باشد. حضرت عبدالبهاء در رمز سجود از جمله می‌فرمایند، قوله‌العزیز: «... انسان تا به مقام فدا قدم ننهد، از هر موهبتی محروم گردد و مقام فدا مقام فنا و نیستی است، تا هستی الهی جلوه نماید، و مشهد فدا

میدان انقطاع است، تا آیات بقا ترتیل گردد. تا توانید از خود به کلی بیزار شوید و گرفتار آن روی پرانوار، و چون به این مقام سجود فائز شوید، من فی الوجود را در ظل خویش یابید...»^۱. (ر.ک. یادداشت ۳، فصل اول)

۵- حالت قعود

حالت قعود که در آن نمازگزار روی زمین نشسته و آیات نماز را تلاوت می‌کند، در واقع حالت وسط و میانه‌ی بین قیام و سجود است. این حالت ظاهری و این حرکت که نه ایستاده و نه بر خاک افتادگی است، بلکه حالتی مابین آن دو می‌باشد، در معنی و مطلب نیز حالتی بین عالم خداوندگار و عالم بشری می‌باشد، به این معنی که در حال قیام صحبت از عالم خلق است، و انسان که اشرف مخلوقات است، نماینده‌ی آن است. در حالت سجود صحبت از عالم حق است و در آن بیان مراتب و مسائل به عالم حق در میان می‌باشد. در حالت نشسته و قعود صحبت از عالمی است که بین این دو عالم بوده و واسطه‌ی عالم حق با عالم خلق می‌باشد و شاید بتوان گفت که رمز و نشانه‌ای از ظهور انبیای الهی و جلوس آن مظاهر امر بر سریر سلطنت و رسالت خداوندگاری می‌باشد. به این عالم در اصطلاح بهائی عالم امر گفته می‌شود که مطابق با عالم پیامبران و رسولان الهی است و مظاهر مقدسه در هر دوره‌ای نماینده‌ی این عالم بوده و به امر الهی مأمور به هدایت بشر می‌باشند.

^۱ منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد اول، ص ۷۴.

در نماز کبیر دو بار به حالت نشسته بیان مطلب می‌شود و چون به مطالب این دو قسمت (متن نهم و حرکت آخر نماز، یعنی چهاردهم) دقت نماییم، به طور واضح می‌بینیم که در آن به طور مخصوص مقام مظهر امر الهی در این دور، یعنی مقام حضرت بهاءالله بیان شده است. این مطلب به خصوص در قسمت نهم، یعنی قعود اول بسیار واضح است. در این قسمت که در واقع شهادت اصلی اهل بهاء را دربردارد، بعد از اقرار و اعتراف و شهادت به مقام خداوند یکتا، شهادت می‌دهیم که با ظهور حضرت بهاءالله، آن «اسم مکنون» و «رمز مخزون» ظاهر و آشکار شده است.

همان طور که در صفحات اول این رساله گفته شد، یکی از مطالب پایه‌ای و اصلی نماز و دعای روزانه در همه‌ی دیانت‌ها، اقرار و اعتراف به مقام خداوند، پیامبر عصر و عالم خلق است که شهادت و اقرار به این مراتب و مقامات به خصوص در دعای معروف حضرت مسیح و در نماز روزانه‌ی اسلام به صورت شهادت‌های چندگانه وارد آمده است.

همان مطلب شهادت‌های نماز مسیحی و اسلامی در نماز کبیر به صورتی عمیق‌تر و مفصل‌تر و مفاهیم و مضامین بسیار لطیف و عالی عرفانی و روحانی تکرار شده و به صورت مناجاتی بسیار دلنشین و روح افزا در نماز کبیر وارد آمده است. در واقع در قسمت هشتم و نهم نماز بزرگ دو شهادت اصلی نماز اسلامی، یعنی: «اشهد ان لا اله الا الله» و «اشهد ان محمداً رسول الله» به صورتی بدیع و فصیح وارد آمده و شهادت به مقام خداوند و پیامبر این عصر تثبیت و تحکیم شده است. اضافه بر آن، در نماز کبیر اهل بهاء، در حرکات زیادی شهادت به یکتایی و بزرگی خدا داده

شده و اقلأ در چهار حرکت شهادت و اعتقاد به ذات خداوندگاری مایه‌ی اصلی نماز می‌باشد:

اول در ذکر «الله اعظم من کل عظیم» که آن را سه بار تکرار می‌کنیم
دوم در قسمت سوم نماز که شرح آن از قبل داده شد.
سوم در قسمت هشتم نماز که سر به سجده گذاشته می‌گوییم:
«سبحانک من ان تصعد الی سماء قدسک اذکار المقربین او
ان تصل الی فناء بابک طیور افئدة المخلصین لا اله الا
انت العزیز الوهاب.»

چهارم در قسمت نهم نماز، در حالت نشسته (که در واقع مطالب آن مربوط به بیان مقام حضرت بهاء‌الله می‌باشد) باز هم در ابتدا شهادت به مقام خداوند بی‌همتا داده: «اشهد بما شهدت الاشیاء و الملاء الاعلی و الجنة العلیا و عن ورائها لسان العظمة من الافق الابهی انک انت الله لا اله الا انت...» می‌گوییم و بعد از این شهادت به مقام خداوندی شهادت دوم که اظهار اعتقاد به مقام حضرت بهاء‌الله باشد، شروع می‌شود و می‌گوییم: «والذی ظهر انه هو السرّ المکنون و الرمز المخزون الذی به اقترن الکاف برکنه النون...»^۱

^۱ مضمون دو بیان فوق آن که: گواهی می‌دهم به آن چه اشیاء عالم و ملاء اعلی و اهل بهشت علیا و از ورای آن زبان بزرگی تو از افق ابهی به آن شهادت داده که تویی خداوند یکتا و

در هیچ جای دیگر نماز کبیر به این روشنی و تأکید بیان مقام حضرت بهاءالله نشده است. جالب آن که این بیان و این شهادت اصلی نماز در متن «نهم» وارد آمده است که عدد «۹» در حروف ابجد مطابق کلمه‌ی «بهاء» می‌باشد. در مورد اسرار و رمزهای عددی نماز کبیر در صفحات آینده به طور مفصل صحبت خواهد شد.

حکمت پایان نماز در حالت قعود

نکته‌ی جالب دیگر آن که نه تنها نماز کبیر، بلکه نماز میانه بهائی که آن را صلوة وسطی می‌نامیم، نیز در حالت نشسته به پایان می‌رسد. در مقایسه با نماز اسلامی این نکته به چشم می‌خورد که نماز اسلامی هم در حالت قعود به پایان می‌رسد. شیخ محمد علوی در کتاب خود می‌نویسد که تمام شدن نماز در حالت نشسته امری است که با طبیعت و سرشت انسانی و روش زندگی صحیح انسان ارتباط دارد، چه که انسان نمی‌تواند همیشه در حالت سجده باشد و پیشانی به خاک ساییده در حالی که در بحر عبودیت و شکر و نیایش فرورفته، زندگی نماید و هم چنین انسان نمی‌تواند به رمز حالت قیام، فقط به خود تکیه کرده، خود را مرکز همه چیز بداند و با چنین برداشتی از زندگی، عمر خود را بگذراند. اما حالت نشسته که میانه‌ی این دو حالت است و نماز به آن پایان می‌یابد، می‌تواند رمزی باشد که راه را برای زندگی معتدل و هماهنگی بین

نیست خدایی مگر تو... و آن کسی که ظاهر شد، اوست راز پنهان و رمز پوشیده‌ای که به واسطه‌ی او کاف به پایه‌ی نون وصل شد...

روحانیات و جسمانیات هموار می‌کند و ما را از حالت نماز و توجه بیش از اندازه به عوالم روحانی تا حدی آزاد نموده و آماده‌ی ادامه‌ی زندگی روزمره می‌نماید و به فرموده‌ی «خیر الامور اوسطها»، یعنی بهترین چیزها میانه روی است، این حالت نشسته نیز بیانگر این فلسفه‌ی حکمت زندگی است^۱، فلسفه و حکمتی که در بیان مبارک حضرت بهاءالله نیز نازل گردیده، قوله الاعلی: «براستی می‌گویم، هر امری از امور اعتدالش محبوب، چون تجاوز نماید سبب ضرر گردد.»^۲

^۱ برای شرح بیشتر رجوع کنید به شیخ محمد علوی در کتاب عارفی از الجزایر، بخش نماز.

^۲ لوح کلمات فردوسیة در مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، لانگنهاین، آلمان ۱۳۷۰ بدیع، ص ۳۸.

فصل اول

باب چهارم

اسراری عددی در نماز کبیر

ارتباط اعداد با باورها و اعتقادات انسان در فرهنگ‌های مختلف جهان سابقه‌ای طولانی دارد. در ادیان سامی توجه به اعداد و رابطه‌ی اعداد با حروف و کلمات از دیانت یهود و شاید قبل از آن شروع شده است. علم اعداد و حروف در بین عرفای یهودی مقام و موقعیت به خصوصی داشته و دارد. از معروف‌ترین مکاتب و رشته‌های آن کابالا (KABBALA) را می‌توان نام برد. سیستم مطابقت حروف الفبای ابجد با اعداد در نزد علمای کابالا موضوع کتب و رساله‌های بیشماری است که تا امروز نیز رایج و پایه‌ی بحث و تحقیق و تدریس در رشته‌های مربوط به الهیات یهود و عرفان آن قوم است.^۱

^۱ برای اطلاع بیشتر از جمله مراجعه کنید به:

Der Sohar, Das Heilige Buch der Kabbala, Diederichs, Gelbe Serie, 1986, Köln
و به رساله‌ی اعداد سخن می‌گویند (فضیلت اعداد در نزد ملل) از نویسنده‌ی فقید جناب حسام نقبائی، در ۶۰ صفحه بدون تاریخ و بدون نام مؤسسه مطبوعاتی و یا به:

Die Jüdische Mystik,
Gershom Schalem, Surkamp Taschenbuch, 1993, 5. Auflage, Frankfurt/a.M.

توجه به اعداد و حروف و کلمات و استفاده از حروف ابجد^۱ در دیانت اسلام به خصوص در بین بعضی از فرقه‌ها و مکاتب اهل عرفان و تصوف نیز رایج بوده و در پاره‌ای از موارد، پیروان تصوف این علوم را به حد افراط مورد بحث و تحقیق قرار داده و گرایش منحصراً در این امر داشته‌اند که در واقع از حرف شروع شده و به حرف خاتمه یافته و نفعی از آن به عالم انسانی نرسیده است. این گرایش افراطی و بیش از اندازه، همانند همه‌ی امور افراطی دیگر - چه در رشته‌های بسیاری از کابالا و چه در بین مکاتب مربوط در اسلام - در دور بهائی مورد قبول و پسند نمی‌باشد، چه که اصل اعتدال در امور و رعایت آن چنان چه اشاره شد، فصل الخطاب و نسخه‌ی شفا بخش همه‌ی دردها و گرفتاری‌ها می‌باشد.

در آثار حضرت باب توجه مخصوص به اعداد و روابط عددی و ذکر بسیاری از اسرار دیانت در لباس و پوشش اعداد و نیز رعایت مطابقت عددی کلمات با معنی روحانی آن شده است. حضرت باب از همان شب اول اظهار امر، مطابقت اعداد را با معنی کلمات، پایه‌ی تشکیلات دیانت خود قرار دادند و به ملاحسین بشروئی، اولین مؤمن به دین جدید، فرمودند که بعد از تو ۱۷ نفر دیگر در اثر جستجوی شخصی به ظهور جدید ایمان خواهند آورد و جمع عدد مؤمنین چون به ۱۸ نفر برسد که مطابق است با عدد «حی» به معنی زنده و اشاره به کسانی است که به روح ایمانی زنده

^۱ به جدول ضمیمه در انتهای کتاب که حروف ابجد و تطابق عددی آن و نیز شیوه‌ی نگارش آن را به انگلیسی نشان می‌دهد، مراجعه فرمایید.

شده‌اند، (ح = ۸، ی = ۱۰ جمعاً می‌شود ۱۸)، اعلان امر جدید به بقیه‌ی مردم شروع می‌شود. سپس فرمودند که این ۱۸ مؤمن که به «حروف حی» نامیده شده‌اند و با حضرت نقطه‌ی اولی جمعاً ۱۹ نفر می‌شوند، واحد^۱ اول بیانی را تشکیل می‌دهند و هر یک از این ۱۹ نفر، چون ۱۸ نفر دیگر از مؤمنین به آنها اضافه شوند، واحد مستقل دیگری را تشکیل می‌دهند و به همین روش در سایه‌ی هر مؤمن جدیدی واحدی که عددشان ۱۹ نفر باشد، به وجود می‌آید.

همان طور که می‌دانیم، حضرت باب عدد ۱۹ و عدد ۳۶۱ را که مطابق است با $۱۹ \times ۱۹ = ۳۶۱$ پایه‌ی تقسیمات سال و ماه و پایه‌ی تقویم جدید قرار داده‌اند. چنان که هر ماه در دوره‌ی بیان و بعداً هر ماه بهائی ۱۹ روز و هر سال عبارت از ۱۹ ماه بیانی می‌باشد که مطابق عدد ۳۶۱ می‌شود. عدد ۳۶۱ در حروف ابجد مطابق کلمه‌ی «کل شیء» است که به معنی همه‌ی اشیاء و همه‌ی چیزها می‌باشد و مفهوم آن شامل بودن به همه‌ی امور و کامل شدن دوره و زمان می‌باشد.

حضرت بهاء‌الله در احکام دیانت بهائی به تقویم بیانی که در آن هر سال ۳۶۱ روز بود، چهار روز و در سال‌های کبیسه ۵ روز اضافه فرمودند. به طوری که سال در تقویم بدیع که تقویم بهائی است، ۳۶۵ روز می‌باشد و مطابقت با سال شمسی دارد.

^۱ کلمه‌ی واحد در حروف ابجد مطابق ۱۹ می‌شود (واو = ۶، الف = ۱، ح = ۸، دال = ۴ جمعاً می‌شود ۱۹) و در عین حال کلمه‌ی واحد UNIT در معنای کلمه نیز مطابقت با معنی عملی خود دارد که پایه‌ی همه‌ی تقسیمات عددی در دیانت بابی و احکام آن است.

حضرت باب کتابِ اصلي دِيانت خود را که بيان فارسی و بيان عربي است نیز به نوزده فصل که هر فصل نوزده باب دارد، تقسیم فرمودند و بسیاری از احکام و فرائض دینی نیز بر اساس عدد ۱۹ پایه گذاری شده است.

این ترتیب در بسیاری از احکام بهائی نیز وارد شده است. چنان که دستور حقوق الله بر اساس عدد ۱۹ گذاشته شده و درباره‌ی تعداد اعضای محافل روحانی و بیت العدل که دارای نه عضو می‌باشند، فرموده‌اند که اعضا مطابق عدد «بهاء» انتخاب شوند که کلمه‌ی «بهاء» در حروف ابجد، عددش مساوی «۹» می‌باشد و در دستورات مربوط به تقسیم ارث نیز مقدار سهمی که هر یک از بازماندگان می‌برند، به صورت عدد ریاضی وارد نشده، بلکه به صورت حرفی از الفبای ابجد نازل شده است که مطابق عددی آن حرف همان درصد سهم را نشان می‌دهد. این چند نمونه به این علت نوشته شد، تا روشن شود که استفاده از سیستم تطابق عددی حروف الفبا با اعداد ریاضی که سابقه‌ای چندین هزارساله دارد، نه تنها در دِيانت یهود و اسلام و نزد عرفای آن رایج و مورد نظر بوده، بلکه در دِيانت حضرت باب به طوری چشمگیر در بسیاری از موارد به کار رفته و در دِيانت حضرت بهاءالله نیز هر از چندی به آن برخورد می‌نماییم.^۱

^۱ در مورد عدد ۱۹ در سال‌های اخیر تحقیقات علمی زیادی شده و نتایج شگفت‌انگیزی به دست آمده است. عالم بیوشیمیست مصری به نام رشاد خلیفه که فرزند یکی از علمای مذهبی مصر بوده، در دهه‌ی ۷۰ قرن بیستم بعد از تحقیقات بیشماری که با کامپیوتر نمود، بر اساس اعداد و شمارش‌های الکترونیکی ثابت نمود که پایه و اساس همه‌ی تقسیمات قرآن

کریم بر اساس عدد ۱۹ و یا ضربی از آن می‌باشد. آیهی بسم الله الرحمن الرحيم از ۱۹ حرف تشکیل شده و این آیه به طور کامل در قرآن کریم ۱۱۴ بار تکرار شده که مساوی با ۱۹×۶ می‌باشد. تحقیقات بسیار مفصل او صدها مثال دیگر دربردارد که همگی اثبات می‌کند که عدد ۱۹ معجزه‌ی قرآن بوده و اساس الهی بودن قرآن را ثابت کرده و نشان می‌دهد که قرآن کلام الهی می‌باشد، چه که اگر دست بشر آن را تحریف و دستکاری کرده بود، این نظم ریاضی شگفت انگیز که همه‌ی آن به عدد ۱۹ برمی‌گردد، بهم می‌خورد. خلاصه‌ای درباره‌ی این کشف در مجله‌ی مصری آخر ساعه، مورخ ۳۱ دسامبر ۱۹۷۵ مندرج است. ترجمه‌ی مختصر این مقاله در حدود یک سال بعد در آهنگ بدیع در ایران از نویسنده‌ی این رساله منتشر شده است. جالب‌تر از کشف این دکتر مصری، سه جلد کتاب است که در سال‌های آخر قرن بیستم، یعنی سال ۱۹۹۱ میلادی، در دوسلدرف آلمان توسط دکتر پتر پلیچتا Dr. Peter Plichta به چاپ رسید. این دکتر زیست شناس و شیمیست سی سال عمر خود را از دوره‌ی دانشجویی به بعد صرف تحقیق درباره‌ی عدد ۱۹ نموده و هر روز بر شگفتی او درباره‌ی اهمیت و اسرار این عدد افزود شده است. کشفیات او در این مورد می‌رساند که عدد ۱۹ پایه و اساس عددی نظام همه‌ی امور در این عالم است، به طوری که شماره‌های واحدهای اولیه‌ی حیات بشری ۱۹ عدد یا ضربی از ۱۹ بوده و بسیاری از معادلات ریاضی و روابط ثوابت و سیارات و حل مشکلات علمی برپایه‌ی عدد ۱۹ استوار شده است. جلد سوم کتاب او «فرمول پنهانی خداوند» نام دارد Gottes geheime Formel. این دانشمند نه بهائی است و نه از بهائیت اطلاعی دارد، با این همه خودش در اثر مطالعات ۳۰ ساله‌ی علمی به رمز و سری رسیده است که حضرت اعلی این رمز را به طور واضح در ابتدای کتاب بیان فارسی یک صد و پنجاه سال قبل از او آشکارا نازل فرموده‌اند. آن جا که می‌فرمایند: «و خداوند امر فرمود نظم خلق کلشیء را بر اساس عدد کلشیء». جالب آن که حضرت باب اعظم در نهایت وضوح خلق نظم همه چیز را بر اساس عدد کلشیء $۳۶۱ = ۱۹ \times ۱۹$ بیان فرموده‌اند. بنابراین چیزی در دنیا خلق نشده که نظم خلقت در آن بر اساس عدد ۱۹ نباشد. تحقیقات این دانشمند آلمانی شاید یکی از بالاترین و مهمترین سند و دلیلی باشد که توافق علم و دین را از یک طرف و دارا بودن علم الهی و لدنی پیامبران و حضرت باب را از طرف دیگر ثابت می‌کند.

با در نظر گرفتن مقدمات فوق، برای نویسنده جای شگفتی نیست که تعداد حرکات در صلوة کبیر نیز مطابق با عدد ۱۹ می باشد، چه که این آیات مبارکه نیز خارج از «کل شیء» نمی باشد و چون به فرموده‌ی حضرت باب، خداوند «نظم» خلق کل شیء را بر اساس عدد ۱۹ قرار داده است، پس این «نظم» در نماز کبیر نیز منظور شده است.

در ابتدای بحث رمزهای عددی نماز کبیر، ذکر این نکته لازم است که تمام مطالب این فصل نتیجه‌ی بررسی‌ها و دریافت‌های شخصی نویسنده بوده و نباید آنها را، هرچه هم که جالب و خوش آیند باشند، بخشی از اعتقادات رسمی اهل بهاء دانست و یا آن را معجزه و دلیلی بر حقانیت این ظهور اعظم به حساب آورد، چه که این امر اعظم احتیاج به چنین دلایل و براهینی ندارد و نفس ظهور حضرت بهاء الله و قوت و قدرت و نفوذ کلمات و آیات آن حضرت، چه در عالم وجود و چه در بین افئده و قلوب مؤمنین، بر اثبات راستی و حقانیت این دیانت دلیلی کافی و برهانی قاطع است و «آفتاب آمد دلیل آفتاب» شاهد این ادعاست.

ساختمان عددی صلوة کبیر

همان طور که از پیش اشاره شد، چون یک یک حرکات نماز کبیر را شمارش کنیم، جمع همه‌ی آنها مطابق عدد نوزده می شود.

رجوع شود به مجله‌ی آخر ساعه، قاهره، ۳۱ دسامبر ۱۹۷۵ و:

Peter Plichta: Das Primazahl Kreuz, Quadropol Verlag, Düsseldorf, 1991 Band I + II

این نوزده حرکت را می‌توان به دو دسته حرکات تقسیم نمود که بعضی از آنها شامل متن‌های نماز کبیر هستند. این حرکات، حرکاتی هستند که در آنها آیاتی چند تلاوت می‌شود و در آن معنی و مفهوم خاصی بیان می‌گردد. حال در بعضی قطعات، این آیات یک یا دو سطر بوده و در بعضی دیگر ده تا ۱۵ آیه می‌باشد. جمع همه‌ی این قطعات نماز کبیر که در آنها مطالبی بیان می‌گردد، رویهم‌رفته ۱۴ قطعه می‌باشد.

نوع دوم حرکات، آن قسمت‌هایی است که یا فقط ذکر «الله ابهی» سه بار تکرار می‌شود و مطلب و مسئله‌ای دیگری به همراه ندارد و یا ذکر «الله اعظم من کل عظیم» سه بار تکرار می‌شود و مطلب و آرزو و خواهش دیگری در میان نیست. غیر از این دو ذکر مبارک، عمل و حرکت دیگری در نماز وجود دارد که در آن اصولاً ذکر و آیه‌ای تلاوت نمی‌شود، بلکه در ابتدای نماز، نمازگزار رو به قبله ایستاده و به چپ و راست توجه می‌نماید که این توجه به چپ و راست چنان است که گویی رحمت خداوند رحیم و رحمان را طالب و آرزومند است. جمع تعداد این حرکات که آن را حرکات توجه و ذکر الهی توان نامید، عبارت از حرکت و توجه اول است به اضافه‌ی چهار ذکر که رویهم پنج حرکت می‌شود. حال جمع ۱۴ حرکت همراه متن به اضافه‌ی ۵ حرکت توجه و ذکرها رویهم ۱۹ حرکت می‌شود که در صفحه‌ی ضمیمه‌ی کتاب نشان داده شده است.

شهادت به مقام حضرت بهاءالله در قسمت نهم

حال چون در آن قطعات اصلی نماز که در آنها مطالب و مسائل روحانی، اعتقادی و عرفانی نازل شده است، دقت نماییم و مطالب هر قسمت را با شماره‌ی آن قطعه در نظر بگیریم، بعضی رموزها و نشانه‌های جالبی در این روابط به چشم می‌خورد.

یکی از این نکته‌های دقیق و لطیف این است که شهادت اصلی به مقام حضرت بهاءالله در نهمین متن نماز کبیر وارد آمده است. می‌دانیم که عدد «بهاء» که لقب اصلی حضرت بهاءالله می‌باشد، در سیستم حروف ابجد مطابق عدد ۹ است (ب = ۲ + ه = ۵ + الف = ۱ + همزه = ۱ جمع آن می‌شود ۹). به همین مناسبت عدد ۹ که بزرگترین عدد آحاد است، در دیانت بهائی مقام مخصوصی دارد. اولاً ۹ بالاترین عددی است که به صورت فردی نوشته می‌شود و هر عدد بالاتر از آن مثل ۱۰ یا ۱۱ عددی ترکیبی از دو واحد است. بنابراین عدد ۹ اشاره‌ای است به ظهور کلی الهی در این عالم و از طرف دیگر اشاره‌ای است به اسم اعظم خداوند «بهاء» که کشف و شناسایی این اسم اعظم آرزوی قلبی عرفا و شعرا و اهل ایمان بوده است.

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش

که به تزویر و ریا دیو مسلمان نشود

اگرچه در بعضی قطعات دیگر نماز کبیر اشاره به حضرت بهاءالله شده است، ولی در هیچ یک از متون نماز، شرح مقام آن حضرت به این

روشنی و قاطعیت بیان نشده است. گویی خداوند قطعه‌ی نهم نماز بزرگ روزانه‌ی اهل بهاء را برای خود اختصاص داده و در این قطعه قلب مؤمن را اجازه‌ی پرواز به درگاه خود عطا فرموده و او را به ساحل دریای شناسایی رهنمون ساخته است.

نه بار تکرار اسم اعظم به صورت ذکر

در جستجوی اسرار عددی نماز کبیر و ارتباط آن با عدد ۹ که مطابق عدد «بهاء» می‌باشد، از جمله متوجه‌ی این نکته می‌شویم که از چهار ذکری که در نماز وجود دارد، سه ذکر آن به ذکر اسم اعظم اختصاص دارد که در هر مرتبه اسم اعظم الهی «الله ابهی» سه بار تکرار می‌شود. بنابراین باز هم $9 = 3 \times 3$ می‌شود، یعنی شخص نمازگزار در نماز کبیر هر روز نه بار ذکر اسم اعظم الهی را می‌نماید که این عدد ۹ نیز مطابقت با کلمه‌ی «بهاء» دارد که اصل اسم اعظم بوده و الله ابهی نیز یکی از مشتقات آن می‌باشد.

در ارتباط با ۹ مرتبه «الله ابهی» گفتن می‌توان به رمز دقیق دیگری نیز اشاره نمود و آن این که در نماز کبیر چهار بار ذکر می‌گوییم که سه بار آن تکرار «الله ابهی» بوده و یک بار نیز ذکر «الله اعظم من کل عظیم» می‌باشد. حال اگر این ذکر هم به جای «الله اعظم...»، «الله ابهی» می‌بود، تعداد ذکر «الله ابهی» از ۹ بیشتر شده به ۱۲ بار می‌رسید. شاید حکمت الهی و اراده‌ی مظهر ظهور آن بوده که از این راه نیز اهمیت عدد

۹ و در واقع کلمه‌ی «بهاء» را تأکید فرماید و ذکر اسم اعظم خود را مطابق عدد کلمه‌ی «بهاء» که اسم اعظم اوست، نازل فرماید.

نکته‌ی دوم درباره‌ی همین تطابق عددی ذکر «الله ابهی» اسم اعظم با عدد ۹ این که یک بار دیگر نیز اشاره به «اسم اعظم» در نماز کبیر شده است، ولی این بار هم این بیان طوری نازل شده است که تعداد «الله ابهی» باز هم از ۹ بار تجاوز نکند.

این ذکر اسم اعظم بدون بیان «الله ابهی» در آخر قسمت دوم نماز است که در آخر آن قنوت، خداوند را به اسم اعظم خود قسم داده و مراتب تسلیم و رضای کامل خود را اظهار می‌داریم و چون اسم اعظم را به این صورت یاد کرده‌ایم، باز هم طبق سنت نماز به سجده افتاده، پیشانی بر زمین می‌گذاریم. با توجه به این نکته و این رمز، می‌توان یک بار دیگر چنین استنباط کرد که اراده‌ی الهی در هر صورت بر این بوده که ذکر «الله ابهی» بیش از ۹ بار که مطابق عدد «بهاء» است، در نماز تکرار نشود و عملاً هم به طوری که مشاهده می‌کنیم، در نماز کبیر بیش از ۹ بار الله ابهی نازل نشده است. این رمز نشان دهنده‌ی یک ساختمان عددی پنهان در صلوة کبیر است که هر چه در آن بیشتر جستجو نماییم، درهای جدیدی از گلزار حقایق دیده‌ی دل را روشن تواند کرد.

فصل اول

باب پنجم

تجلی اسرار صلوة کبیر در نقش اسم اعظم

بحث اسرار عددی نماز کبیر به پایان نمی‌رسد، مگر آن که بعضی نکته‌های دقیق در مقایسه‌ی ساختمان عددی صلوة کبیر و مفاهیم آیات آن با نقش نگین اسم اعظم و رموز آن مورد نظر قرار گیرد.

پایه‌ی این مقایسه از طرفی بیانات حضرت عبدالبها در شرح نگین اسم اعظم می‌باشد^۱ و از طرف دیگر مطالب و حقایقی است که در صلوة کبیر نازل شده است.

شکل اصلی اسم اعظم، به فرموده‌ی حضرت عبدالبها در آن لوح مبارک: «...مربک از دو باء است و چهار هاء...». تکرار باء، اشاره به مقام غیب و شهود است و اما چهار هاء که ارکان اربعه‌ی بیت توحید است...». در همین لوح مبارک نیز نقش نگین اسم اعظم را رمزی از جلوه و سطوع عوالم سه گانه‌ی حق، امر و خلق بیان نموده، می‌فرمایند: «...و هم چنین ملاحظه کنید که سطوع ثلاثه‌ی عالم حق و عالم امر و عالم خلق

^۱ مائده‌ی آسمانی، جلد دوم، صفحه‌ی ۱۰۱ تا ۱۰۰، چاپ جدید، هندوستان، مؤسسه‌ی بهائی دهلی، ۱۹۸۴، صورت این قسمت از لوح مبارک در ضمن یادداشت‌ها آمده است.

است که مصادر آثار است. عالم حق مصدر فیض جلیل است و عالم امر مرآت صافی‌هی لطیف که مستنبأ از شمس حقیقت است و عالم خلق مصدر اقتباس انوار است که به واسطه‌ی وسیله‌ی کبری المستفیضة من الحق و المفیضة علی الخلق حاصل گردد. باری، باء حقیقی که حقیقت کلیه است، چون در مراتب ثلاثه از ذروه‌ی اعلی تا به مرکز ادنی نزول و تجلی کرد، جامع و واحد جمیع عوالم شد...» انتهی

در شرح و بیان مطالب اصلی در صلوة بهائی و مقایسه‌ی آن با نماز روزانه‌ی سایر ادیان، روشن شد که پایه و مایه‌ی اصلی همه‌ی این نمازها از جمله اقرار و شهادت به وجود سه عالم حق، امر و خلق می‌باشد.

حال با زیارت نصوص مبارکه‌ی فوق درباره‌ی نگین اسم اعظم نیز این مطلب روشن می‌شود که هم شکل ظاهری این نقش مبارک و هم رموز و معانی آن، چنان که حضرت عبدالبهاء تبیین می‌فرمایند، رمز و اشاره به معتقدات اصلی و پایه‌ای دیانت بهائی، یعنی اعتقاد به خداوند یکتا و ظهور و جلوه و تجلی آن فیض اقدس در عوالم امر و خلق می‌باشد.

رموز باء عمودی

این ظهور و تجلی و این ارتباط و اتصال روحانی به وضوح از باء عمودی که عوالم سه گانه را به یکدیگر متصل می‌کند، به چشم می‌خورد. اگر این باء عمودی در این نقش نبود، سه سطح این نقش به یکدیگر ارتباط و اتصالی نداشت و رمز جلوه‌ی این «باء حقیقی که حقیقت کلیه است»، در «مراتب ثلاثه» روشن نمی‌شد.

حال چون به قطعه‌ی نهم از صلوة کبیر رجوع نماییم و آن آیه‌ی مبارکه که می‌فرمایند: «...والذی ظهر انه هو السرّ المکنون و الرمز المخزون الذی به اقترن الکاف برکنه النون...» را در نظر بگیریم، ملاحظه می‌کنیم که همین مفهوم و مقصودی که در نگین اسم اعظم به شکل و رمز «باء عمودی» نمایان گشته، در آیات صلوة کبیر به کلمات اقتران و وصل شدن حرف «ک» به حرف «ن» آمده که به آن وسیله امر الهی و کلمه‌ی «کن» (بشو، در انگلیسی be و در آلمانی sei) صادر گشته و سبب «تجلی» آن «حقیقت کلیه» در مراتب سه گانه شده است که این «حقیقت کلیه» و «باء حقیقی» رمز و اشاره به مقام حضرت بهاءالله، مظهر «مشیت اولیه» و «حقیقت کلیه» می‌باشد. این مفهوم با بیان مبارک که در ابتدای شرح نگین اسم اعظم آمده است، مطابقت دارد که «تکرر باء، اشاره به مقام غیب و شهود است».

رمز چهاره‌اء و چهار ذکر

مطلب دوم مربوط به چهار «ه‌اء» می‌باشد که حضرت عبدالبهاء آن را از طرفی اشاره به ارکان اربعه‌ی بیت توحید، یعنی ستون‌های چهارگانه‌ی توحید خداوندی و از طرفی مطابق با عدد «باب» بیان فرموده‌اند، چه که عدد «باب» در حروف ابجد مطابق ۵ است و عدد «ه‌اء» به تنهایی نیز مساوی ۵ می‌باشد.

شرح این نکته که چهار بار تکرار «ه‌اء» اشاره به ستون‌های چهارگانه‌ی ارکان اربعه‌ی بیت توحید می‌باشد، آن که در معارف اسلامی

این چهار رکن عبارتند از: سبحان الله (رکن تسبیح)، الحمد لله (رکن تحمید)، لا اله الا الله (رکن توحید) و الله اکبر (رکن تکبیر).

حضرت عبدالبهاء در لوح صفی علیشاه از جمله می فرمایند: «حروف کلمه‌ی توحید که «لا اله الا الله» است، ترکیب از دوازده حرف است». جالب آن که خود ذکر «لا اله الا الله» نیز که شهادت اصلی به توحید الهی است، مرکب از «چهار» کلمه می باشد.

از طرف دیگر، می دانیم که کلمه و اصطلاح «ذکر» در نزد عرفای ادیان مختلفه، در مقام و مرتبه‌ای مخصوص عبارت از یاد نمودن نامی از نام‌های خداوند می باشد که به تعدادی مخصوص تکرار می شود. درباره‌ی ذکر و سابقه و عادات مربوط به آن، در آخر فصل دوم شرح مفصلی آمده است.

حال چون در صلوة کبیر دقت نماییم، ملاحظه می کنیم که در صلوة کبیر نیز چهار بار عمل ذکر را به جا می آوریم و در این اذکار مبارک، جز شهادت به عظمت و بزرگواری و بهاء او چیز دیگری تلاوت نمی کنیم. این اذکار چهارگانه عبارتند از سه بار ذکر «الله ابهی» و یک بار ذکر «الله اعظم من کل عظیم». حال می توان وجود این چهار عمل ذکر الهی را که در حمد و سپاس و عظمت و بهای الهی نازل گردیده، رمزی و کنایه‌ای از چهار رکن بیت توحید دانست که در نماز کبیر به صورت چهار بار ذکر الهی و در نقش نگین اسم اعظم به صورت چهار بار تکرار «هاء» نمایان گشته است.

رمز عدد ۱۲ در صلوة کبیر

گفتیم که در نماز کبیر چهار بار عمل ذکر تکرار می شود و در هر بار کلمه یا جمله‌ی ذکر سه بار تکرار می گردد. یعنی در مجموع ۱۲ بار نام و صفات الهی را بر زبان می رانیم که ۹ بار آن ذکر «الله ابهی» بوده و سه بار ذکر «الله اعظم من کل عظیم» تلاوت می شود.

در اهمیت و رمز عدد ۱۲ و سابقه‌ی آن در ادیان الهی، حضرت عبدالبهاء در لوحی در جواب سؤالات شیخ صفی علیشاه، صوفی معروف معاصر حضرت عبدالبهاء، از جمله می فرمایند: «...بنویس که اولاً چون آفتاب اثر را در فلک بروج، دوازده برج محقق و مقرر است، لذا حکمت الهیه چنین قرار گرفت که شمس حقیقت را هم در فلک احدیت، دوازده برج مقرر باشد، چه که تثلیث^۱ را که حقیقت ولایت است، چون در تربیع^۲ که حقیقت نبوت است، ضرب نمایی، عدد دوازده^۳ ظاهر گردد... و دیگر آن که چون حروف کلمه‌ی توحید که «لا اله الا الله» است و کلمه‌ی نبوت که «محمد رسول الله» است، ترکیب از دوازده حرف است، مقتضی حکمت الهیه چنین بود که مظاهر ولایت که عبارت از تفصیل اجمال هستند نیز در عدد دوازده ظاهر گردد، تا هر حرفی از این حروف در عالم ملک مطلع و مشرق انوار احدیت باشند.»^۴

^۱ تثلیث: سه گانگی، در ارتباط با عدد سه.

^۲ تربیع: چهارگانگی، آن چه در ارتباط با عدد ۴ است.

^۳ اشاره به دوازده امام در دور اسلام است.

^۴ مائده‌ی آسمانی جلد ۹، ص ۴۵.

سپس حضرت عبدالبهاء اشاره می‌فرمایند که در دور حضرت موسی عدد اسباط اسرائیل دوازده بود و در دور حضرت مسیح ۱۲ حواری و در دور اسلام ۱۲ امام بودند که همگی حاکی از رمز عدد دوازده می‌باشد. همان طور که گفته شد، در نماز کبیر نیز عدد ۱۲ از ضرب عدد ۴ تکبیر و در هر تکبیر سه بار تکرار ذکر به دست می‌آید که کاملاً با بیان حضرت عبدالبهاء که اهمیت ۱۲ از ضرب عدد ۳ و عدد ۴ رمز ولایت و نبوت است، مطابقت می‌نماید.

رابطه‌ی دو ستاره‌ی نگین اسم اعظم با اسرار عددی صلوة کبیر

در چپ و راست نگین اسم اعظم دو ستاره‌ی پنج‌پر قرار دارد. در شرح رمز این دو ستاره، حضرت عبدالبهاء در لوح اسم اعظم می‌فرمایند، قوله الحکیم: «باری، باء حقیقی که حقیقت کلیه است، چون در مراتب ثلاثه از ذروه‌ی اعلی تا به مرکز ادنی نزول و تجلی کرد، جامع جمیع عوالم شد و در افق عزت قدیمه دو کوکب نورانی ساطع و لامع گردید. کوکبی از یمین و کوکبی از یسار و این رمز عظیم، دو شکلی است که در یسار و یمین اسم اعظم در فصّ نگین محترم ترسیم گردیده و رمز از ظهور جمال ابهی و حضرت اعلی است و هر چند دو شکل یمین و یسار به صورت ستاره

است، ولی اشاره به هیكل انسانی است که عبارت از سر و دست و دو پاست و علیک البهاء الابهی. ع ع»^۱ انتهی

در اوایل همین لوح مبارک، حضرت عبدالبهاء در شرح مطابقت عدد بهاء = ۹ با عدد آدم = ۴۵ می فرمایند که چون مفردات عدد ۹ یعنی از ۱ تا ۹ را با هم جمع کنی، مطابق عدد آدم که ۴۵ است، می شود. (الف = ۱ + د = ۴ + م = ۴۰ می شود ۴۵) و نیز اگر عدد باب را که مساوی ۵ است چون مفردات آن را از ۱ تا ۵ با هم جمع کنی، مطابق ۱۵ می شود که عدد «حوا» است. (ح = ۸ + و = ۶ + الف = ۱ می شود ۱۵).

در ارتباط تطابق عددی نام های «بهاء» و «باب» با «آدم» و «حوا»، این تطابق را موافق با «...حدیث انا و علی ابوا هذه الامه» ذکر می فرمایند. اشاره به این است که حضرت محمد و حضرت علی ابوبن امت اسلام هستند. این اشاره به ابوت در حدیث مبارک را حضرت عبدالبهاء در همان بیان مبارک تبیین فرموده: «مقصد از آدم را... حقیقت فائضه... فاعله و حوا را به حقیقت مقتبسه مستفیضه...» تعبیر فرموده اند. از طرف دیگر در آخر همین لوح مبارک است که حضرت عبدالبهاء دو ستاره در چپ و راست نقش اسم اعظم را از طرفی «...رمز از ظهور جمال ابهی و حضرت اعلی...» بیان فرموده و از طرف دیگر آن را «اشاره به هیكل انسانی...» دانسته اند.^۲

^۱ مائدهی آسمانی، جلد چهارم، صفحه ۱۰۳، طهران، ۱۲۹ بدیع.
^۲ به اصل بیانات مبارکه در یادداشت شماره ۱ آخر کتاب مراجعه فرمایید.

از تطبیق این دو بیان مبارک حضرت عبدالبهاء چنین استنباط می‌شود که در این دور مبارک، حضرت بهاءالله و حضرت رب اعلی نیز ابوبن روحانی این دور جدید و کور مجید می‌باشند، چه که هم در مطابقت عددی و هم در شکل دو ستاره‌ی این تطابق و مقایسه در بیان مبارک روشن و آشکار می‌گردد.

مقصد از ذکر مطالب فوق از طرفی بیان نکات و دقایقی است که همراه رموز و اسرار عددی در نقش نگین اسم اعظم به قلم حضرت مولی الوری تبیین و تشریح شده است و از سوی دیگر، بیان زمینه‌ای برای پژوهش در اسرار عددی است که ممکن است، در ساختمان صلوة کبیر کشف و عیان گردد.

غیر از آن چه در بالا بیان گردید، بقیه‌ی نظریات و تقسیمات عددی و یا مقایسه‌هایی که در این مورد مطرح می‌گردد، نتیجه‌ی تحقیقات و استنباط‌های شخصی است که چون کمک مؤثری به درک ساختمان و آگاهی به رموز عددی صلوة کبیر می‌نماید، برای دوستداران مطالب عرفانی معروض می‌گردد.

حال چون به تطابق عجیبی که بر اساس تطابق عددی کلمات باب و بهاء با آدم و حوا دارد، تفکر کنیم، ملاحظه می‌نماییم که این رمز عجیب که در واقع از اول به وجود آمدن زبان و از ابتدای ایجاد سیستم حروف ابجد در باطن این حروف و این اعداد و این کلمات پنهان بوده، رمزی است که حیرت آدمی را در مقابل رازهای نهفته در روابط اشیاء صد چندان افزایش می‌بخشد.

حال چون به تعداد حرکات صلوة کبیر نظر اندازیم می بینیم که تعداد حرکات توجه و ذکر نماز ۵ حرکت می باشد که مطابقت با عدد کلمه‌ی «باب» دارد و تعداد متون و قطعات نماز کبیر، چنان چه از پیش گذشت، ۱۴ عدد می باشد. عدد ۱۴ در نظر اول به ظاهر ارتباطی با عدد ۹ ندارد، ولی نکته‌ی جالب این است که حضرت بهاءالله در لوح مبارکی در جواب یکی از احباب^۱ می فرمایند که عدد چهارده مطابق عدد ۹ می باشد، چه که اگر کلمه‌ی «بهاء» را در حروف ابجد به طور معمولی محاسبه کنیم، مطابق ۹ می شود (ب = ۲ + ه = ۵ + الف = ۱ + همزه = ۱ مساوی با ۹) که در این نوع محاسبه همزه در حروف ابجد مطابق یک می باشد. حضرت بهاءالله سپس بیان می فرمایند که اگر به جای آن که تطابق عددی همزه یعنی یک را حساب کنیم، شکل همزه «ء» را به حساب آوریم، عدد «بهاء» مطابق ۱۴ خواهد بود، چه که شکل همزه همان شکل عدد «۶» در شمارش زبان عربی و فارسی می باشد. بنابراین کلمه‌ی بهاء مطابق ۱۴ می شود (ب = ۲ + ه = ۵ + الف = ۱ + ۶ می شود ۱۴).

چون عدد ۱۴ مثل عدد ۹ مطابقت با کلمه‌ی بهاء دارد، می بینیم که قطعات حاوی آیات که عدد آن ۱۴ است، نیز با عدد کلمه‌ی «بهاء» مطابق است. از سوی دیگر می دانیم که مجموع قطعاتی که در آن فقط یا حالت توجه به قبله حاصل می گردد و یا فقط اذکار الهی تلاوت می شود، عبارت از ۵ حرکت می باشد که مطابق عدد «باب» است.

^۱ مائده‌ی آسمانی، جلد ۴، صفحه‌ی ۱۷۳-۱۷۴.

نیز باید توجه کرد که عدد ۱۴ مطابق است با جمع عدد ۵ و ۹، یعنی در حقیقت در عدد ۱۴ هر دو نام مبارک «باب» و «بهاء» مستور و پنهان است. به یک معنی دیگر، عدد ۱۴ از طرفی رمز وحدت دو ظهور مبارک در این دور مقدس است و از طرف دیگر گویای این نکته می باشد که حقیقت هر دو ظهور در کلمه‌ی «بهاء» که هم با عدد ۹ و هم با عدد ۱۴ مطابقت دارد، مستتر و مکنون و مخزون می باشد.

در مورد جمع همه‌ی حرکات صلوة کبیر، یعنی عدد ۱۹، و اهمیت اصولی آن، در آثار مبارکه قبلاً مطالب لازم گفته شد. در این جا فقط تکرار می شود که خود عدد ۱۹ را نیز می توان از جمع عدد ۵ و ۱۴، یعنی از اعداد کلمه‌ی «باب» و «بهاء» به دست آورد که مطابق جمع همه‌ی حرکات نماز می باشد.^۱

رمز چهار «ه» و دو باء در صلوة کبیر

نقش نگین اسم اعظم ترکیبی از حرف «باء» که اشاره به حضرت بهاء الله است و حرف «ه» که عدد آن ۵ و اشاره به حضرت باب است، می باشد.

حضرت عبدالبهاء در لوحی که به آن اشاره شد، در تفسیر اسم اعظم از جمله می فرمایند: «... در خصوص فصّ نگین اسم اعظم... باید که

^۱ از طرفی گفته شد که در کلمه‌ی بهاء چون همزه را به شکل آن که مثل عدد شش (۶) می باشد، حساب کنیم، عدد بهاء مطابق ۱۴ می شود: $ب = ۲ + ه = ۵ + الف = ۱ + همزه = ۶ = ۱۴$.

تعمق زیاد نمایند و تدبر کلی فرمایند، زیرا مرکب از دو باء است و چهار هاء ... تکرر باء اشاره به مقام غیب و شهود است و اما چهار هاء که ارکان اربعه‌ی بیت توحید است... باری هاء را عدد پنج است و این هاء، هاء هویت و حقیقت رحمانیه است در عدد پنج که عدد باب است، ظاهر و آشکار است!^۱ لہذا در فص نگین اعظم با هاء ترکیب شده است و ہم چنین اسم اعظم از آن نقش ظاهر و عدد اسم اعظم ۹ است.^۲ چون ۹ را که عدد بهاء است در باب که عدد ۵ است ضرب نمایند، ۹ پنج است که چهل و پنج گردد... و این عدد با عدد آدم مطابق است و ہم چنین مفردات ۹ را چون جمع کنی چهل و پنج است...»^۳

در این جا بحث مقایسه‌ی تعداد حرکات و ذکرهای نماز کبیر با نقش نگین اسم اعظم و اسرار عددی آن به پایان می‌رسد. در فصل دوم این کتاب که در شرح آیات نماز کبیر و رموز عرفانی آن می‌باشد، باز ہم از روابط و حقایقی که در حروف و کلمات این اثر مبارک نهفته و پنهان است، صحبت خواهد شد. (ر.ک. یادداشت ۴، فصل اول)

^۱ توضیح آن که در حروف ابجد حرف هاء به تنهایی مطابق عدد ۵ می‌باشد و کلمه‌ی «باب» یعنی $ب = ۲ + الف = ۱ + ب = ۲$ نیز جمع آن همان ۵ می‌شود و این تطابق عددی رمزی از اشاره حرف «ه» به حقیقت حضرت نقطه‌ی اولی می‌باشد.

^۲ از ترکیب «ب» و «ه» کلمه‌ی بهاء به وجود می‌آید که عدد آن چنان که از قبل گذشت «۹» می‌باشد.

^۳ شرح این که جمع از ۱ تا ۹ مساوی ۴۵ و مساوی عدد آدم است و این که جمع ۱ تا ۵ مساوی ۱۵ و مساوی عدد حوا است. در صفحات قبل آمده است.

لوح اسم اعظم

حضرت عبدالبهاء در لوح اسم اعظم از جمله می‌فرمایند، قوله الاحلی: «... و اما شروح (مسیوانزل من) در خطوط فص نگین اسم اعظم، هرچند به درجه‌ای مقارن حقیقت است، ولی باید که تعمق زیاد نمایند و تدبر کلی فرمایند. زیرا مرکب از دو «باء» است و چهار «هاء».

شرح «باء» در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحیم» مرقوم گردیده، بسیار مفصل است، در این نامه نگنجد، رجوع شود به آن. تکرر باء اشاره به مقام غیب و شهود است.

و اما چهار «هاء» که ارکان اربعه‌ی بیت توحید است و عددش متمم عشره است، زیرا یک با دو سه، سه و سه شش، شش و چهار ده و اشاره به این مقام در آیه‌ی قرآن است که می‌فرماید «واتمناها بعشر».

باری، «هاء» را عدد پنج است و این هاء، هاء هویت و حقیقت رحمانیه است، در عدد پنج که عدد باب است، ظاهر و آشکار است.

لهذا در فص نگین اعظم «باء» با «هاء» ترکیب شده است و هم چنین اسم اعظم از آن نقش ظاهر و عدد اسم اعظم ۹ است. چون ۹ را که عدد «بهاء» است در «باب» که عدد ۵ است ضرب نمایند، ۹ پنج است که چهل و پنج می‌گردد و هم چنین پنج را که عدد «باب» است در ۹ ضرب کنی، که عدد «بهاء» است، چهل و پنج است و این عدد با عدد «آدم» مطابق است و هم چنین مفردات ۹ را چون جمع کنی، چهل و پنج

است. یک و دو سه، سه و سه شش، شش و چهار ده، ده و پنج پانزده، پانزده و شش بیست و یک، بیست و یک و هفت بیست و هشت، بیست و هشت و هشت سی و شش، سی و شش و نه چهل و پنج.

و هم چنین چون عدد «باب» را جمع کنی، پانزده گردد: یک و دو سه، سه و سه شش، شش و چهار ده، ده و پنج پانزده، مطابق عدد حوا است و موافق حدیث «انا و علی ابوا هذه الامه». مقصد از آدم حقیقت فائضه‌ی متجلیه فاعله است که عبارت از ظهور اسماء و صفات الهیه و شؤونات رحمانیه است و حوا حقیقت مقتبسه‌ی مستفیضه‌ی مستنبه‌ی منفعله است که منفعل به جمیع صفات و اسمای الهیه است.

باری، این ادنی رمزی از ترکیب اسم اعظم در نص نگین رحمانی

است.

و هم چنین ملاحظه کنید که سطوع ثلاثه، عالم حق و عالم امر و عالم خلق است که مصادر آثار است. عالم حق مصدر فیض جلیل است و عالم امر مرآت صافیه‌ی لطیف که مستنبأ از شمس حقیقت است و عالم خلق مصدر اقتباس انوار است که به واسطه‌ی وسیله‌ی کبری المستفیضة من الحق و المفیضة علی الخلق حاصل گردد.

باری، «باء» حقیقی که حقیقت کلیه است، چون در مراتب ثلاثه از

ذروه‌ی اعلی تا به مرکز ادنی نزول و تجلی کرد، جامع و واجد جمیع عوالم شد و در افق عزت قدیمه دو کوکب نورانی ساطع و لامع گردید. کوکبی از یمین و کوکبی از یسار و این رمز عظیم، دوشکلی است که در یسار و یمین اسم اعظم در فص نگین محترم ترسیم گردیده و رمز از ظهور جمال ابهی و

حضرت اعلی است و هر چند دو شکل یمین و یسار به صورت ستاره است، ولی اشاره به هیكل انسانی است که عبارت از سر و دست و دو پاست. و علیک البهاء الابهی ع ع^۱» انتهى

درباره‌ی تطابق عدد «بهاء» با عدد ۹ و ۱۴ حضرت بهاء الله از جمله می‌فرمایند: «...فاعلم بان الفرق فی العدد اربعة عشر و هذا عدد البهاء اذا تحسب الهمزة ستة لانّ شکلها ستة فی قاعدة الهندسة.»^۲ معنی به مضمون و شرح مطلب آن که: بدان که فرق عددی (مقصود فرق عددی کلمه‌ی قائم با قیوم در حروف ابجد است) چهارده می‌باشد و این مطابق عدد «بهاء» است، در صورتی که همزه را (در کلمه‌ی بهاء) شش حساب کنی، چه که شکل هندسی همزه (۶) مثل شش می‌باشد.

اتریش، پنجم سپتامبر ۲۰۰۴

داریوش معانی

^۱ مائده‌ی آسمانی، جلد ۲، ص ۱۰۱/ ۱۰۳

^۲ مائده‌ی آسمانی، جلد ۴، ص ۱۷۳/ ۱۷۴

فصل دوم در اسرار عرفانی آیات صلوة کبیر

باب اول در مقدمات

در آغاز این رساله به بیان مبارک حضرت عبدالبهاء اشاره شد که هر حرفی و هر حرکتی در نماز گویای رموز و اسراری است که قلم از عهده‌ی بیان آن برنیاید و به خاطر خطور ننماید.

در بیان دیگری حضرت بهاءالله اشاره می‌فرمایند که همان طور که آیات الهی بی‌شمار و بی‌نهایت است، به همان ترتیب معانی آیات نیز بی‌نهایت می‌باشد.^۱ در کتاب مستطاب ایقان نیز حضرت بهاءالله این نکته را تأکید می‌فرمایند که هر کلمه و آیه‌ای از آیات الهی هفتاد و یک معنی دارد و آن چه در دست مردم موجود است، یکی از آن معانی است.^۲

در عین حال در این دور مبارک در صدها آیه به یاران الهی امر شده است که در دریای کلمات الهیه غوطه ور شده و از قعر اقیانوس معرفت، جواهر و لثالی حکمت به دست آرند.

^۱ منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره‌ی ۸۹.

^۲ کتاب مستطاب ایقان، شماره‌ی ۲۸۳.

برای روشن شدن اهمیت درک و فهم معانی باطنی آیات و تعمق در حقایق نهفته در پس پرده‌ی کلمات، بعضی از نصوص مبارکه در این باره زیارت می‌شود، تا تشریح رموز عرفانی و روحانی آیات صلوة کبیر که مقصد از نوشتن این رساله است، بر پایه‌ای متین استوار گردد.

حضرت بهاءالله می‌فرمایند: «... مقصود از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری ادراک معانی آن و بلوغ به معارج اسرار آن بوده، والا تلاوت بی‌معرفت را البته فایده‌ی کلی نباشد.»^۱ و حضرت عبدالبهاء در مناجاتی به لسان جان مسئلت می‌فرمایند که: «... تأییدات غیبیه برسان و مکاشفات روحانیه ارزان فرما...»^۲

در مناجاتی دیگر می‌فرمایند: «هوالبهی ای پروردگار، این بنده‌ی درمانده را در کهف منیعت مأوی ده و در ملاذ رفیعت مسکن بخش. شمع روشنی در قلبش برافروز و چشمه‌ی سلسبیلی از دلش جاری کن. ابواب فیض بر رخش بگشا و اسرار غیب به فؤادش الهام فرما...»^۳

و در بیان مبارک دیگری راه و روش درک این اسرار و وصول به فیض حضرت پروردگار را روشن و آشکار می‌فرمایند، قوله العزیز: «ای ناظر به ملکوت الهی... بکوش، تا یک سرسیم را در مرکز صدور منصوب کنی و سر دیگر را در مرکز اعلی، تا مصدر اسرار ملکوت ابهی گردی و واسطه‌ی فیض حقایق و معانی جبروت اعلی شوی. این سیم توجه تام و ارتباط

^۱ کتاب مستطاب ایقان، ۱۸۵.

^۲ مناجات‌های حضرت عبدالبهاء، پاکستان، ص ۳۴.

^۳ مجموعه‌ی مناجات، چاپ کراچی ۱۹۶۵، ص ۶۸/۶۹.

معنوی روحانی به جهان بالاست و سیّالهی برقیه‌اش قوّهی محبّه‌الله و شدّت تمسّک به عهد و میثاق الله. والبهاء علیک ع»^۱

حضرت بهاء‌الله در بیان مبارک دیگری اشاره می‌فرمایند که خداوندا، ما را مثل کسانی مساز که آیات الهی را تلاوت می‌کنند، ولی از درک معانی نهفته‌ی در آن که جان را حیات تازه می‌بخشد، محروم هستند.^۲ این درک معانی روحانی و مقاصد الهی که در آیات نهفته است، برای هر مؤمن مخلصی که در حالت انقطاع و انجذاب کامل بسوی حق توجه نماید، ممکن است و به فرموده‌ی جمال مبارک ربطی به علم و فرهنگ ظاهر ندارد.^۳ چون با چنین حالتی در آیات الهی «دقت» نماییم، به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء «ابواب اسرار مفتوح گردد.»^۴

بر پایه‌ی بیانات مبارک فوق و آن چه در مقدمه‌ی این کتاب آمده است، سعی خواهد شد که در صفحات آینده کلمات و آیات نازله در صلوة کبیریک یک تشریح شود.

مقصد از این تشریح نوشتن قاموسی درباره‌ی صلوة کبیر نیست، بلکه نیت اصلی نویسنده آن است که مسائل اساسی که در این شاهکار الهی وارد آمده است - تا حدی که برای این ناتوان ممکن است - روشن گردد و ارتباط این مسائل با یکدیگر معلوم شود و در عین حال ارتباط این مسائل

^۱ از مجموعه‌ی شخصی نویسنده.

^۲ خلاصه‌ی مضمون از: Den Glauben Vertiefen, Bahai - Verlag, 26

^۳ ایقان مبارک، شماره‌ی ۲۳۳.

^۴ کنز اسرار، جلد اول، صفحه‌ی اول.

با حرکات نماز و ترتیب ساختمانی نماز کبیر و نظم قطعات و ارتباط شماره‌ی هر قطعه با مطالب وارده در همان قطعه تحقیق و تشریح گردد. در مجموع این پژوهش البته در بعضی قطعات روابط و مطالبی بر دل‌خطور می‌کند که جنبه‌ی احساس و ادراک باطنی دارد. در چنین مواردی اگر این احساس و ادراک با شواهد موجود در آیات و نصوص مطابقت و یا مشابهت داشته باشد، ذکر آن در این رساله آمده است و قبول یا رد آن به عهده‌ی خواننده و پژوهنده‌ی عزیز خواهد بود.

فصل دوم

باب دوم حرکت اول نماز

قبل از شروع به تلاوت آیات نماز، در اولین حرکت رو به قبله ایستاده، روی را به چپ و راست گردانیده و در این حالت رجای نزول رحمت خداوند رحیم و رحمان را آرزومندیم.

در مورد توجه به سوی قبله، قبلاً گفته شد که این توجه ظاهری رمزی و نشانه‌ای از توجه قلبی و باطنی به سوی آن معشوق و محبوب ازلی است که در هر دور و عصری به صورت پیامبر زمان ظاهر گشته و جان و روان و آسایش و امان خود را فدای تربیت و ترقی نوع بشر نموده است. اما گردانیدن روی به راست و چپ به حالتی که گویی طلب رحمت خداوندی را منتظریم، از جمله می‌تواند گویای این حقیقت باشد که به هر سوی روی کنی همان سوی، سوی خدا و روی خداست. چنان که فرموده‌اند: «فاینما تَوَلَّوْا فَجْهَ اللّٰهِ»^۱ یعنی به هر سوی روی نمایی، همان سوی روی خداوند است.

^۱سوره ی بقره، آیه ۱۱۵.

این حقیقت که همه‌ی اشیاء دنیا و همه‌ی مخلوقات نشانه‌ای از آن یار بی‌نشان است، معروف همه‌ی ادیان بوده و هست. از جمله در کتاب ایقان، صفحه‌ی ۱۴۹ نازل، قوله الاحلی: «... اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود، ملاحظه می‌نماید که هیچ شیئی بی‌ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه. چنان چه همه‌ی ممکنات و مخلوقات را ملاحظه می‌نمایند که حاکی اند از ظهور و بروز آن نور معنوی، و ابواب رضوان الهی را مشاهده می‌فرمایند که در همه‌ی اشیاء مفتوح گشته برای ورود طالبین در مدائن معرفت و حکمت و دخول واصلین در حدایق علم و قدرت» انتهى.

این رمز در داستانی از برخورد دو عارف روشندل به خوبی بیان شده است. گویند، عارفی از عارف دیگری پرسید: «تو به چه مقام از معرفت رسیده‌ای؟» گفت: «به آن جا رسیده‌ام که در همه‌ی اشیاء عالم، خدا را جستجو می‌کنم.» سپس او از عارف اول پرسید: «تو چه؟» او پاسخ داد: «من در همه‌ی اشیاء می‌گردم، تا غیر از خدا چیزی پیدا کنم.»

البته بحث عرفانی و فلسفی این دو نحوه‌ی دید از حوصله‌ی این رساله خارج است ولی این مثال به سادگی نشان می‌دهد که چگونه انسان در همه‌ی اشیاء آثار قدرت و خلاقیت و نظام آفرینش را مشاهده تواند کرد.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

البته این عقیده و باور، گویای آن نیست که خداوند در جهان آفرینش وارد گشته و یا این که جهان آفرینش همچو امواج و خداوند دریای

بی انتهاست. چنین عقیده‌ای که وحدت وجودی خداوند را با آفرینش او از یک نوع و جنس بداند، مورد قبول بزرگان اهل عرفان و اهل ادیان نبوده و نیست، چه که برای خداوند دخول و خروج و مشابَهت و مشارکت با خلق را تصور نتوان کرد و به فرموده‌ی مبارک «همه از اوست، نه او»، حتی در عقاید عارف شهیر شیخ الاکبر محی‌الدین العربی که نماینده‌ی عقیده‌ی وحدت وجود به شمار می‌رود نیز تنزیه و تقدیس ذات الهی و جدا بودن او از آفرینش به خوبی و روشنی آشکار و نمایان است. (ر.ک. یاد داشت ۱، از فصل دوم)

بیان زیر از حضرت بهاءالله در این مقام دلیل راه و سبیل نجات است. آن جا که می‌فرمایند: «بر اولی العلم و افئده واضح است که غیب هویه و ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول بوده و متعالی است از وصف هر واصفی و ادارک هر مدرکی. لم یزل در ذات غیب بوده و هست و لایزال به کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود...»^۱

^۱ منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره‌ی ۱۹.

فصل دوم

باب سوم

تشریح آیات فقره‌ی اول صلوة کبیر

بعد از قیام و توجه به سوی قبله و طلب رحمت و فضل الهی (حرکت اول) در همان حالت ایستاده و با توجه به سوی حق، آیات زیر را تلاوت می‌نماییم: «یا الہ الأسماء و فاطر السماء اسألک بمطالع غیبک العلی الابهی بأن تجعل صلوتی ناراً لتُحرق حجباتی التي منعتنی عن مشاهدة جمالک و نوراً یدلنی الی بحر وصالک»، مضمون آن که ای خداوند نام‌ها و شکافنده‌ی آسمان (آفریننده‌ی جهان)، سؤال می‌کنم از تو به مطالع غیب تو (مقصد پیامبران هستند) که بلندمرتبه و نورانی هستند، به این که قرار بدهی نماز مرا آتشی، تا پرده‌هایی که مانع دیدار روی توست، بسوزاند و نیز نماز مرا نوری سازی که مرا به دریای وصال تو راهنما شود.

همان طور که در فصل اول گفته شد، در این قسمت از نماز که در حالت ایستاده بیان می‌شود، مطالب و آیات معطوف و متوجه به شخص نمازگزار و آمال و آرزوهای قلبی او است، چه که نمازگزار در این بخش از نماز «مطالع غیب» خداوند یعنی پیامبران الهی را واسطه‌ی فیض و رحمت

الهی قرار داده و از این راه از خداوند آفریننده‌ی زمین و آسمان می‌خواهد که نماز او را چون:

۱- آتشی سازد، تا پرده‌هایی را که مانع از مشاهده‌ی جمال الهی است، بسوزاند و نیز

۲- چون نوری قرار دهد که او را

۳- به دریای وصال خداوند راهنمون شود.

توجه و عنایت دقیق به این فقره از نماز کبیر بسیاری از حقایق روحانی و عرفانی را بر خواننده‌ی نماز روشن می‌سازد:

اول آن که در این قسمت، جواب این نکته و این سؤال داده شده که نمازگزار در حال نماز قلباً به چه سویی باید توجه کند و تصور خود را به چه منبع روحانی تمرکز بخشد؟ با بیان این آیه که «مطالع غیب» یعنی فرستادگان خداوند را که از افق پنهان و از آسمان مشیت و اراده‌ی الهی ظاهر شده‌اند، واسطه‌ی نزول فیض و رحمت الهی قرار می‌دهیم، واضح می‌شود که مرکز توجه و نقطه‌ی مورد نظر ما مظاهر ظهور الهی و پیامبران آسمانی هستند.

حضرت ولی امرالله در بیانی که در جواب یکی از یاران صادر شده، در این مورد می‌فرمایند که یاران بهتر است در حین نماز توجه خود را به سوی مظهر ظهور الهی معطوف نمایند، چه که این مظهر ظهور در دنیای بعد نیز شفیع و واسطه‌ی فیض الهی خواهد بود.^۱

^۱ مجموعه‌ی نصوص در کتاب:

نکته‌ی لطیف دیگری که از آیات این فقره مستفاد می‌گردد، آن است که اصطلاح مظاهر ظهور به حال مفرد نازل نشده، بلکه به صیغه‌ی جمع آمده است، چه که می‌فرمایند: «اسألک بمطالع غیبک» یعنی از تو به واسطه‌ی مطالع غیب تو، یعنی پیامبران تو، طلب می‌کنم که نماز مرا چنین و چنان نیرو و قوتی بخشی. ذکر این آیه‌ی مبارکه به صورت ضمیر جمع، از طرفی نشانه‌ی وحدت اصلیه‌ی مظاهر مقدسه‌ی الهیه است و از طرف دیگر گویای این حقیقت تواند بود که توجه به همه‌ی مظاهر مقدسه‌ی الهیه در حال نماز، واسطه‌ی فیض و رحمت الهی تواند بود.

نکته‌ی سومی که در درک کلی این فقره اهمیت دارد، آن است که جمال مبارک مقصد و منظور از انجام حکم نماز روزانه را در همین قسمت اول نماز بیان فرموده‌اند. در نتیجه‌ی توجه به این نکته، از جمله روشن می‌شود که نماز روزانه وسیله‌ای است که اولاً پرده‌های مانع از مشاهده‌ی جمال و کمال الهی را از جلو چشمان ما برطرف نماید و چون این پرده‌ها برطرف شود، و حجباتی که مانع از دیدار روی دلدار است، به کناری رود، چشم آزادانه مشاهده تواند نمود. حال این چشم که از غبار دنیا و کثافت آز و هوی آزاد گشته، برای آن که راه حقیقت را ببیند، و سوی دلدار بشتابد، احتیاج به نوری دارد که راه او را روشن نماید و راهنما و دلیل راه گردد و در این مرحله است که از خدا می‌خواهیم که نماز ما را همچون نوری سازد که ما را به مقصد اصلی و هدف نهایی نماز برساند و آن رسیدن به دریای وصال و یگانگی خداوند است.

این سه مرحله حرکت عرفانی و روحانی در حقیقت گویا و شامل تمامی راه سیر و سلوک اهل حق و عرفای ادیان بوده و می باشد، همان راهی را که اهل طریقت در دیانت یهود و اسلام در هفت مرتبه و در هفت وادی و شهر تقسیم و توصیف نموده اند و عرفای مسیحی آن را در سه مرحله خلاصه کرده و آن سه مرحله عبارتند از:

۱- تزکیه و پاکی نفس

۲- تنویر و روشنی باطن

۳- وصول و یگانگی روحانی با حق^۱

نکته‌ی جالب آن که در فقره‌ی اول نماز کبیر، در بیانی به این کوتاهی، این سه مرحله با نام‌های کاملاً مشابه نازل شده است، اول از آتشی که پاک می‌کند سخن رفته است و بعد ذکر نوری است که دلالت می‌نماید و روشنی می‌بخشد و بالأخره از رسیدن به هدف اصلی که وصال الهی است، سخن به میان آمده است.

در همین بیان کوتاه یکی از معانی روحانی اصلی اصطلاح آتش نیز بیان شده و «نار» به عنوان وسیله‌ای که پرده‌های مانع از مشاهده‌ی جمال را می‌سوزاند، عنوان گردیده است.

این بیان از جمله جواب سؤالی را می‌دهد که در لوح احمد نازل گشته و مورد ایراد اهل اعراض گشته، چه که در لوح احمد می‌فرمایند: «وکن کشعلة النار لأعدائی»، یعنی برای دشمنان من چون آتشی باش.

^۱ برای توضیح بیشتر مراجعه کنید به مقدمه‌ی کتاب:

Mystische Schriften, Diederichs Gelbe Reihe, 1988.

پس این آتش از جمله عبارت از ناری است که پرده‌های غفلت و تقلید و تعصب دشمنان را می‌سوزاند و چشم آنها را برای دیدن جمال حق و حقیقت آماده می‌سازد.

نکته‌ی دوم فهم اصطلاح «وصال» یعنی رسیدن به حق می‌باشد. در بسیاری از مکاتب عرفانی ادیان مختلفه، بعضی از عرفا و اهل تصوف این وصال را وصالی به صورت آمیختن با حق و وحدتی با آن غیب منیع لایدرک دانسته و یا در حالت عشق و جذب به کلمات و بیاناتی متکلم شده‌اند که معنی وحدت و یکی شدن با حق از آن به نظر می‌آید، تا حدی که جان خود را به این خاطر از دست دادند و ذکر «انا الحق»، یعنی من حق مطلق یا خداوند هستم، علت شهادت آنان شد و چون منصور حلاج به این نام در تاریخ عالم نامیده شدند.

در مورد وصال و رسیدن به دریای وصال و مطالبی شبیه آن، نظری که ادیان الهی و امر بهائی ارائه می‌دهند، آن است که چون شخص مؤمن از جمیع آلودگی‌ها پاک و منزّه شود و قلب او آینه‌ی تمام نمای شمس حقیقت گردد، و از خود فانی شده، نام و نشانی نخواهد و وجود خود را به کلی وقف حق و حقیقت نماید و از این راه به فنای کامل از «خود» دست یابد، لایق تجلی فیض و رحمت و حب و معرفت الهی گردد و روشنی آفتاب کلمه‌ی الهیه قلب و وجود و روح و جان او را فراگیرد و در این حال چون از خود چیزی ندارد و چیزی نخواهد، قلب او چون آینه‌ای پاک جلوه کند و پرتو کلمه‌ی الهی و شمس حقیقت را منعکس نماید و او را در بحری از وصال روحانی غوطه ورگرداند.

آیات بسیاری در کلمات مکنونه‌ی عربی و در رساله‌ی هفت وادی و در کتاب مستطاب ایقان و سایر آثار مبارکه گویای این حقیقت است. محض نمونه بعضی از آیات از هفت وادی مبارک در این مقام زیارت می‌شود.

در رساله‌ی هفت وادی می‌فرمایند: «ای برادر من! قلب لطیف به منزله‌ی آینه است. آن را به صیقل حب و انقطاع از ما سوی الله پاک کن، تا آفتاب حقیقی در آن جلوه نماید و صبح ازلی طالع شود... و چون انوار تجلی سلطان احدیه بر عرش قلب و دل جلوس نمود، نور او در جمیع اعضاء و ارکان ظاهر می‌شود... زیرا که صاحب بیت در بیت خود تجلی نموده و ارکان بیت همه از نور او روشن و منور شده و فعل و اثر نور از منیر است. این است که همه به او حرکت نمایند و به اراده‌ی او قیام کنند...»^۱ و در همین حال است که درباره‌ی چنین شخصی در حدیث آمده است که خداوند فرموده، من گوش او هستم که با آن می‌شنود و چشم او هستم که با آن می‌بیند.

بعد از ذکر این حالت، حضرت بهاءالله به طور روشن تصور و فکر حلول یا نزول عوالم حق را در عالم بشری نفی می‌فرمایند، قوله الاحلی: «...مباد در این بیانات رائج‌هی حلول و یا تنزلات عوالم حق در مراتب خلق رود و بر آن جناب شبهه شود، زیرا که بذاته مقدس است از صعود و نزول و از دخول و خروج... نشناخته او را احدی و بکنه او راه نیافته نفسی... منزله است از ادراک هر مدرکی و متعالی است از عرفان هر عارفی. السبیل

^۱ هفت وادی در آثار قلم اعلی، جلد ۳، ص ۱۱۳.

مسدود و الطلب مردود.^۱ و در مراتب فقر و فنای حقیقی که به بقاء بالله و وصال معنوی منجر می‌شود، می‌فرمایند: «این رتبه، مقام فنای از نفس و بقای بالله است... و در این مقام که ذکر فقر می‌شود، یعنی فقیر است از آن چه در عالم خلق است و غنی است به آن چه در عوالم حق است. زیرا که عاشق صادق و حبیب موافق چون به لقای محبوب و معشوق رسید، از پرتو جمال محبوب و آتش قلب حبیب ناری مشتعل شود و جمیع سرادقات و حجابات را بسوزاند، بلکه آن چه با اوست حتی مغز و پوست محترق گردد جز دوست چیزی نماند.

چون تجلی کرد اوصاف قدیم

پس بسوزد وصف حادث را کلیم^۲»

در این مقام روشن می‌شود که چگونه آتش محبت الهی پرده‌ها را می‌سوزاند و حقیقت انسانی را پرتو تجلی آفتاب حقیقت چنان فرا می‌گیرد که وجود خود را در وجود حق فراموش کرده و فانی مشاهده نماید و سر وصال بر او آشکار گردد. (ر.ک. یادداشت ۲ از فصل دوم)

پس مقصد و منظور و هدف از تلاوت صلوة کبیر آن است که پرده‌های غفلت و نادانی و حرص و آز و خودپرستی به آتش عشق الهی بسوزد، تا نور الهی جان و روان و حقیقت انسان را فراگیرد و روشن نماید و او را به مقام وصال حقیقی رساند.

^۱ هفت وادی در آثار قلم اعلی، جلد ۳، ص ۱۱۵.

^۲ هفت وادی در آثار قلم اعلی، جلد ۳، ص ۱۲۹.

چون این راه و این مقصد همان راه و طریقتی است که اهل عرفان در همه‌ی ادیان به جان و دل در طلب آن بوده‌اند، پس می‌توان گفت که نماز کبیر وسیله‌ای است که هر روز مؤمنین به جمال جانان را در این سیر و سلوک کمک و مساعدت می‌نماید و در راه رسیدن به محبوب و مقصود و وصال معنوی با آن دلبر روحانی راهنمون می‌گردد.

بنابراین جای تعجب نخواهد بود، اگر محتوای آیات فقره‌ی بعد نیز راه و رسم سیر و سلوک را به ما بیاموزد و مراتب و درجات و مقامات انقطاع را راهنمون شود. حال با توجه به این انتظار، آیات فقره‌ی دوم (حرکت سوم نماز) را زیارت می‌نماییم.

فصل دوم

باب چهارم

تشریح فقره‌ی دوم و سوم نماز کبیر و حرکت چهارم

در حال تلاوت فقره‌ی دوم صلوة کبیر که عبارت از حرکت سوم در نماز است، دست‌ها را به سوی آسمان بلند نموده، آیات زیر را تلاوت می‌نماییم: «یا مقصود العالم و محبوب الامم! ترانی مُقبلاً الیک منقطعاً عَمَّا سِوَاک متمسکاً بِحَبْلِک الذی بحرکتہ تحرکتہ الممکنات. ای رب انا عبدک و ابن عبدک. اکونُ حاضراً قائماً بینَ ایادی مشیتک و ارادتک و ما اریدُ الاّ رضائک. اسألك ببحرِ رحمتک و شمسِ فضلک بان تفعل بعبدک ما تحب و ترضی. و عزتک المقدسة عن الذکر و الثناء کَلَّمَا یظهر من عندک هو مقصودُ قلبی و محبوبُ فؤادی. الهی الهی لاتنظر الی آمالی و اعمالی بل الی ارادتک الّتی احاطت السّموات و الارض و اسمک الاعظم یا مالک الامم ما اردتُ الاّ ما اردته و لا احبُ الاّ ما تحب.»

با بلند کردن دست‌ها بسوی آسمان - حتی به طور ظاهر - آرزوی ایجاد ارتباط با عالمی بالاتر را نمایان می‌سازیم و در مطالبی که می‌گوییم نیز در واقع اولین قدم را برای حرکت روحانی بسوی خداوند و نزدیکی او برمی‌داریم.

مضمون مطالبی که در این قسمت بیان می‌شود، در واقع خلاصه و فشرده‌ای است از راه سیر و سلوک که حقیقت انسانی را از این «وطن خاکی» به عالم پاک الهی کشاند و راه را برای قبول و پذیرش تجلی پرتو آفتاب حقیقت در آینه‌ی پاک دل آماده سازد.

بلند کردن دست‌ها به سوی آسمان را می‌توان تشبیه به تمایل و کشش شاخه‌های لطیف نهالی نمود که در شوق و جذبه‌ی وصول به آفتاب جهان تاب، به سوی آسمان در رشد و نمو می‌باشند و یا به آنتنی شباهت داد که امواج فرستنده‌ی دوردستی را جذب می‌نماید. بیان لطیفی از حضرت عبدالبهاء، چگونگی جذب «افواج الهام» را در مثالی زیبا نشان می‌دهد، قوله الاحلی: «... الله ابهی! خان رئیس، ای خان رئیس! ای اسیر دل، قلب انسانی مهبط الهام رحمانی است، چون مرکز مخابره مرتبط به مراکز سایره است. این است که هر دل مرتبط به دل‌هاست و هر دلی را صد هزار هواها. ولی اگر مخابر ماهر بتواند یک سرسیم را در مرکز دل محکم نماید و سر دیگر را به ملکوت ابهی رساند، آن وقت افواج الهام بیند که هجوم آرند و انوار تأیید بیند که از جمیع جهات درخشد. والبهاء علیک. ع ع»^۱

مفهوم و مضمون مطالبی که در این فقره به عربی نازل شده، به فارسی چنین است: ای مقصود عالم و محبوب امم! می‌بینی مرا که به سوی تو اقبال نموده و از غیر تو گسسته‌ام. در حالی که به ریسمان اراده‌ی تو که به حرکت آن همه‌ی ممکنات به حرکت در می‌آیند، متمسک هستم.

^۱ در مقاله‌ی «در موقع و مقام عرفان در امر بهائی»، داریوش معانی، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، دوره‌ی ۲، صفحه‌ی ۴۷. آکادمی لندگ، سوئیس ۱۹۹۱.

پروردگارا، من بنده‌ی تو و فرزند بنده‌ی تو هستم و در مقابل تو ایستاده‌ام و چیزی جز رضای تو نخواهم. از تو سؤال می‌کنم به دریای رحمت و آفتاب فضل تو که آن چه دوست داری و رضای توست، نسبت به بنده‌ی خود روا داری قسم به بزرگواری تو که مقدس از ذکر و ثناست. هرچه از نزد تو ظاهر شود، همان مقصود قلب و محبوب جان و وجدان من است.

خداوندا! خداوندگارا! به آرزوها و اعمال من نگاه مکن، بلکه به اراده‌ی خود که آسمان‌ها و زمین را فراگرفته نظر انداز. و قسم به اسم اعظم تو ای مالک امت‌ها، جز آن چه تو خواهی، آرزویی ندارم و جز آن چه تو دوست داری، دوست ندارم.

دقت در بیانات مبارکه‌ی فوق روشن می‌سازد که در این قسمت از نماز، نمازگزار پایه‌های اولیه نزدیکی به خداوند و پرواز در آسمان‌های روحانی و معنوی را شروع می‌کند و در اواخر همین قسمت این پرواز را به نتیجه و درجه‌ای بسیار عالی می‌رساند.

در واقع می‌توان گفت که محتوای این قسمت در نهایت فشردگی و اختصار، درجات و مراتب هفت وادی مبارک را دربردارد و آن راه انقطاع را که حضرت بهاءالله در آخر کلمات مکنونه فارسی به آن اشاره فرموده‌اند، به ما می‌آموزد.

در ابتدای این قسمت نمازگزار که رو به قبله ایستاده است، در راز و نیاز با خداوند خود می‌گوید: «می‌بینی مرا که به سوی تو رو کرده‌ام.» این اولین مرحله‌ی حرکت روحانی است که انسان به سوی خداوند روی می‌آورد. ولی شخصی که به سویی و جهتی و مقصدی روی آورده، هنوز در

جای خود ایستاده است و برای آن که حرکتی نماید، باید از محل و منزل و موقع خود، چه جسمانی و چه روحانی، جدا شود و گسسته گردد و خود را از هر قیدی و از هر بندی آزاد کند. این حالت وارستگی و گسستگی را انقطاع خوانند. چنان که هواپیما نیز تا تمام قوای خود را به کار نیاندازد و از زمین جدا نشود و منقطع نگردد، در آسمان‌های بیکران پرواز نتواند کرد. حال چون به مقام و مرتبه‌ی انقطاع رسیدیم، حرکت برایمان ممکن می‌شود، ولی این حرکت هنوز جهت ندارد و راه و دلیلی موجود نیست. در این موقع است که تمسک به حبل و ریسمان اراده‌ی الهی لازم است، تا انسان در سبیل وصول به مقصود، محل توکل و اطمینانی داشته باشد و در بروز امتحانات و سختی‌ها دست خود را در نهایت استحکام به ریسمان اراده و هدایت الهی محکم دارد. از این ریسمان محکم در آثار و الواح از جمله به «عروة الوثقی» نیز یاد شده است. و عروة الوثقی از جمله به عهد و میثاق محکم و متین الهی و نیز به آیات و کلمات الهیه تعبیر شده است. از جمله در کتاب ایقان شماره‌ی ۲۲۶ می‌فرمایند: «آیات به منزله‌ی شمس است و سوای آن به منزله‌ی نجوم. و آن است حجت باقیه و برهان ثابت و نور مضئی از جانب سلطان حقیقی در میان عباد. کنز لئالی الهیه است و مخزن اسرار احدیه و آن است خیط محکم و حبل مستحکم و عروه‌ی وثقی و نور لایطفی...» که تمسک به آن نجات دهنده‌ی انسان در جمیع عوالم الهی می‌باشد.

بعد از مقام تمسک، مسئله‌ی عبودیت مطرح است و در این آیه نهایت درجه‌ی بندگی نمازگزار به خداوند خود به این شکل تأکید شده

است که می‌گوییم، نه تنها من بنده و خدمتگزار تو هستم، بلکه فرزند عبد تو نیز هستم. با این بیان، نمازگزار تأکیدی مخصوص در مقام بندگی و عبودیت می‌نماید که در گفتار عربی معمول است، یعنی بنده، نسل از بعد نسل در عبودیت تو ثابت بوده و هستم.

در این ایام که مسئله‌ی تساوی حقوق رجال و نساء و احقاق حقوق از دست رفته‌ی زنان در همه‌ی عالم موضوع روز است، هستند یارانی که سؤال می‌کنند، چگونه در این جا برای فرزند کلمه‌ی «ابن» که به فارسی اغلب «پسر» ترجمه می‌شود بیان شده است، جای نسوان کجاست؟ در شرح اصطلاح «ابن» باید گفت که در عربی «ابن» جنسیت ندارد و به معنای فرزند به طور عام گفته می‌شود و مقصد از «ابن» به فارسی همان فرزند است که هم از جنس مؤنث و هم از جنس مذکر تواند بود. حضرت ولی امرالله نیز در جواب یکی از یاران این نکته را تأکید فرموده‌اند.^۱ در نامه‌ای از طرف حضرت ولی امرالله به تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۳۵ در جواب یکی از یاران از جمله مطلب زیر وارد آمده است: در مورد قطعاتی از کلمات مکنونه‌ی حضرت بهاءالله که در آنها عناوینی مثل «ای پسر روح»، «ای پسر وجود»، «ای پسر انسان و امثال آن نازل شده است، کلمه‌ی «پسر» (Son) در این مناسبت یک نوع اسم جمع Collective بوده و به معنای نوع بشر (Mankind) می‌باشد و بنابراین ربطی به تفاوت جنسی بین مرد و زن ندارد. (ترجمه‌ی مطلب به مضمون)

^۱ مجموعه‌ی نصوص در مورد کلمات مکنونه، دارالتحقیق معهد اعلی، اکتبر ۱۹۸۱.

شیخ محی‌الدین عربی، عارف بزرگ اسلامی، نیز در شرح این نکته گفته است که «ابن» در مقابل «بنت» (دختر) نیست، بلکه نتیجه‌ی اقتران و ازدواج دو شیء می‌باشد. خواه این اقتران و ازدواج مادی باشد و خواه روحانی و «ابن» (IBN) میوه و حاصل این اقتران نامیده می‌شود.^۱

در وصف مقام عبودیت محضه گفته‌اند که «العبودية جوهره سرّها ربوبیه»، یعنی حقیقت و جوهر و سرّ عبودیت، ربوبیت و پروردگاری است. از دقت در این بیان، مقام مبارک حضرت عبدالبهاء که خود را بنده‌ی حقیقی جمال مبارک نامیدند، به خوبی روشن و نمایان می‌گردد که البته این مقام اختصاص به مثل اعلای دیانت بهائی، حضرت عبدالبهاء داشته و دارد.

بعد از اقرار به مرتبه و مقام عبودیت و اظهار بندگی، چون موقعیت روحانی و ایمانی خود را روشن نموده و بیان کرده‌ایم، در نهایت آگاهی روحانی، خود را در اختیار معبود و معشوق قرار داده، می‌گوییم که در خدمت تو ایستاده و حاضر هستم و در این حال چیزی جز رضای تو نخواهم. این مقام اولین قدم در راه قرار دادن اراده و آرزوهای شخصی در دست خداوند است.

در آیه‌ی بعدی از نظر عرفانی و روحانی یک قدم فراتر نهاده، از دریای رحمت و آفتاب فضل الهی می‌خواهیم که با بنده‌ی خود به هر نحوی که می‌خواهد و به آن رضا دارد، عمل نماید در این مرحله در

^۱ فرهنگ اصطلاحات تصوف از جواد نوربخش، جلد هفتم، ص ۹۹، چاپ لندن ۱۳۶۵ شمسی.

حقیقت از رضای خود گذشته‌ایم و سرنوشت خود را به آن چه خدا دوست دارد و به آن راضی است، سپرده‌ایم و از اراده‌ی خودمان دیگر صحبتی نمی‌کنیم. در عین حال هنوز اندکی از اراده و خواست ما در میان است، چه که این ما هستیم که به خدا می‌گوییم، هرچه می‌خواهی بکن. ما که در واقع نیستی محض هستیم، چگونه این جسارت را داریم که راه حل به پروردگار بیاموزیم؟ و چون به این جسارت خود آگاه گشتیم، یک باره بیدار شده، می‌گوییم، و قسم به بزرگواری تو که مقدس از ذکر و ثنای من است، آن چه از سوی تو ظاهر شود، همان مقصود قلب و محبوب فؤاد من است. در این مقام هنوز از مقصود قلب و محبوب فؤاد خود صحبت می‌کنیم. این است که بعد از رسیدن به این مقام بلند و مقصد لطیف و ارجمند، یک قدم دیگر در راه فنای اراده و فدای نفس خود برداشته می‌گوییم، ای خدای من! ای خدای من! به اعمال و آرزوهای من نگاه نکن، بلکه به اراده‌ی خودت که آسمان‌ها و زمین را فراگرفته، نگاه فرما.

در این جا در واقع، هم از اراده و رضا و خواست خود گذشته‌ایم و هم دست از تعیین تکلیف برای خدا برداشته‌ایم و هم از این شرط که هر چه تو کنی، همان رضای من خواهد بود، گذشته‌ایم و همه‌ی امور را به اراده‌ی خداوند واگذار کرده‌ایم.

حالا در این مقام و رتبه‌ی بلند روحانی، فقط صحبت از اراده و مشیت و رضای الهی در میان است، نه چیز دیگر. در آیه‌ی آخر این پیمان را محکم‌تر کرده و به زبان حال به اسم اعظم او قسم یاد می‌کنیم که

اراده‌ای جز اراده‌ی او نداشته و چیزی را که او دوست ندارد، هرگز دوست نخواهیم داشت.

چون در مراتب روحانی و درجات عرفانی این قطعه از نماز کبیر دقت کنیم، می‌بینیم که نمازگزار مراحل روحانی زیر را یکی بعد از دیگری طی کرده و به آخرین مرحله‌ی سیر و سلوک که فنای کامل اراده و خواست خود در خواست و رضای الهی باشد، رسیده است و این مراتب به ترتیب زیر در این قطعه وارد آمده است:

- ۱- اقبال بسوی او.
 - ۲- انقطاع و گسستن از آن چه غیر اوست.
 - ۳- تمسک به ریسمان محکم اراده‌ی او.
 - ۴- اقرار به عبودیت در مقابل او.
 - ۵- آمادگی در مقابل اراده‌ی او و رضا به رضای او و تمنای آن چه او دوست دارد.
 - ۶- اظهار تسلیم به آن چه از طرف او ظاهر می‌شود.
 - ۷- اقرار به این که هرچه از او ظاهر شود، مقصود قلب من است.
 - ۸- گذشتن از اهمیت دادن به اعمال و آرزوهای خود و خواهش این نکته که او فقط به اراده‌ی خود ناظر باشد.
 - ۹- قسم به این نکته که جز آن چه او دوست دارد، چیزی دوست ندارم و جز آن چه او اراده کند، اراده‌ای نخواهم.
- اگر به این نکته و رتبه‌ی آخر دقت کنیم، به یکی از رموز و اسرار این مطلب که چرا تلاوت نماز هر روز واجب است، پی می‌بریم و آن نکته این

است که هر روز با خداوند خود عهد و پیمان می‌بندیم و به «اسم اعظم» او را سوگند می‌دهیم که چیزی جز آن چه او دوست دارد، دوست نداریم و چیزی جز آن چه اراده‌ی اوست، عمل نمی‌کنیم. اگر این پیمان و سوگند را در اعمال روزانه‌ی خود در نظر داشته باشیم، اعمال و رفتار و گفتار و نحوه‌ی کار و برخوردمان با یار و اغیار بر محور دستورات و تعالیم الهی محکم و استوار گردد و نورش همگان را روشنی بخشد.

بعد از رسیدن به این رتبه‌ی فنای از خود و توکل و توسل به حق چون به قول عرفای اسلام، همه‌ی تعلقات و آن چه را که غیر از خداست به شمشیر «لا» از پایه برانداختیم، آن وقت آماده‌ی ورود به شهر و مدینه‌ی «الله» می‌شویم و شایستگی آن را پیدا می‌کنیم که سر به سجده گذاشته، به نیایش پروردگار و ستایش او پردازیم.

باب چهارم

تشریح فقره‌ی سوم نماز حرکت چهارم

چون در آخرین آیه‌ی قسمت قبل، «اسم اعظم» الهی را ذکر کردیم به سنت و قانون الهی، بعد از آن به خاطر عظمت و احترامی که آن اسم اعظم و ذکر اکرم دارد، در مقابل هیمنه و جلال الهی به سجده می‌افتیم و پیشانی بر خاک نهاده می‌گوییم: «سبحانک من ان توصف بوصف ما سواک او تعرف بعرفان دونک». مضمون آن که پاک و مقدسی از این که وصف شوی به وصف غیر از خودت، یا شناخته شوی به شناسایی غیر از خودت.

می‌دانیم که بالاترین درجه‌ی شناسایی و توحید آن است که خدا را مقدس و منزّه و پاک و بالاتر از هر وصفی و هر اسمی بدانیم، چه که آن چه به تصور و خیال و فکر درآید، مخلوق وجود انسانی ماست که خود این وجود، خلق خداوند است. حال، چگونه فکر مخلوق ضعیفی به حالت و کیفیت و ذات و حقیقت خالق خود پی تواند برد؟ همان طور که یک تابلوی نقاشی که مخلوق دست نقاش هنرمند است، هرگز نمی‌تواند به شناسایی نقاش هنرمند و حالات و احساسات او پی برد، عرفان ذات خداوند نیز راهش بسته و آرزوی رسیدن به این مقام باطل و مردود است.

در قطعات مختلف صلوة کبیر، به تکرار به این حقیقت اشاره شده که حتی طیور افنده‌ی مخلصین و اذکار مقربین به ساحت قدسش راه نیابند. از جمله در فقره‌ی هشتم نماز می‌فرمایند: «سبحانک من ان تصعد الی سماء قریک اذکار المقربین او ان تصل الی فناء بابک طیور افنده المخلصین اشهد انک کنت مقدساً عن الصفات ومنزهاً عن الاسماء لا اله الا انت العلی الابهی». مضمون آن که پاک و مقدسی تو از این که ذکر و دعای مقربین به آسمان نزدیکی تو صعود کند و یا این که پرندگان دل‌های مخلصین به آستانه‌ی درگاه تو برسد. نیست خدایی مگر تو که بلند پایه و شکوهمند هستی.

فصل دوم

باب پنجم

تشریح فقره‌ی چهارم صلوة کبیر

حرکت پنجم

پس از آن که در حالت سجده، عجز خود را از شناسایی و وصف حضرت موجود بیان کردیم، به پا ایستاده و در حالت قیام می‌گوییم: «ای رب فاجعل صلوتی کوثر الحیوان لیبقی به ذاتی بدوام سلطنتک و یدکرک فی کل عالم من عوالمک». مضمون آن که ای خداوند، نماز مرا آب زندگی قرار فرما، تا به وسیله‌ی آن ذات من بدوام سلطنت تو پاینده بماند و ترا در همه‌ی عالم‌های تو یاد نماید.

این فقره یکی از مهمترین قطعات صلوة کبیر برای فهمیدن نتایج تلاوت نماز می‌باشد. دقت و تفکر کافی در مطالب آن برایمان روشن می‌سازد که نماز ما را به چه درجات روحانی در این دنیا و جهان دیگر می‌رساند و چگونه درهای زندگی جاودانی را بر روی ما می‌گشاید.

اگر قطعه‌ی اول صلوة کبیر گویای راه و رسمی بود که ما را به مقصد می‌رسانید و نشان می‌داد که چگونه این نماز ما را به دریای وصال خداوند نزدیک می‌نماید و به سرمنزله دوست می‌رساند، این قطعه‌ی چهارم گویای

آن حالات و عوالمی است که بعد از وصول به مقصد، نصیب ما می‌گردد و عوالمی را شرح می‌دهد که پس از رسیدن به کوی محبوب، در انتظار ماست. مثل این است که مسافری بعد از طی سفری طولانی به منزل و مقصد خود می‌رسد، ولی هنوز نمی‌داند که در این محل و در این منزل چه چیز منتظر اوست. آیا به جشن و محفل انسی دعوت دارد، یا در مجلس بحث و تحقیقی باید شرکت کند و یا بیدار دوستان راستان موفق خواهد شد. حال در این فقره‌ی چهارم نمازگزار از خداوند می‌خواهد که نماز او چون آب حیات ابدی گردد، تا ذات و حقیقت او به دوام سلطنت الهی زنده ماند و خداوند را در جمیع عوالم او ذکر نماید. بنابراین می‌توان تأثیر و عملکرد نماز را در عوالم روحانی و معنوی اقلماً در مراتب زیر خلاصه نمود:

اول آن که این نماز آب زندگی ابدی است که چون انسان از آن چشمه بنوشد، هرگز نمی‌میرد و همیشه زنده می‌ماند. البته مقصود از این زندگی، زندگانی روح انسانی در جهان جاودانی است.

دوم آن که این زندگانی و این ابدیت به دوام سلطنت الهی باقی و برقرار است، ابدیتی که فهم و تصور آن خارج از محدوده‌ی فکر و خیال انسانی است.^۱

^۱ در ایام کودکی و نوجوانی اغلب اوقات کوشش می‌کردم، مسئله‌ی عالم و بی‌نهایت بودن آن را در عالم تصور مجسم کنم که البته چون وجود انسانی محدود است، هرگز عالم نامحدود و بی‌نهایت را تصور نتواند کرد. بعداً در نوشته‌ای مثالی خواندم که تا حد زیادی ناتوانی بشر را در برابر تصور بی‌انتهای نامحدود بودن عالم و امثال آن روشن می‌کرد و آن مثل این بود که کوه بسیار بلندی را تصور کنید که کیلومترها عرض و کیلومترها طول و کیلومترها ارتفاع دارد و پرنده‌ای را به خیال آورید که هر هزارسال یک بار از راه دوری می‌آید و بر قله‌ی این کوه

مطلب سوم گویای این نکته است که کار اساسی ما در جهان‌های بی‌نهایت الهی ذکر او و یادآوری نام اوست.

و بالأخره مطلب چهارم مطلبی است که حضرت بهاء‌الله در بسیاری از آثار و الواح خود به آن اشاره می‌فرمایند و آن بقای روح انسانی بعد از صعود از این عالم است که در عوالم لانهایی الهی باقی و برقرار می‌ماند.^۱ اگرچه مقصد از نوشتن این رساله شرح یک یک اصطلاحات و تعریفات عرفانی نیست، ولی از نظر اهمیتی که اصطلاح «ذکر» در عرفان همه‌ی ادیان الهی دارد، و چون در اکثری از مواقع کلمه‌ی «ذکر» به معنای عام آن که شامل دعا و مناجات و ادعیه و امثال آن باشد، فهمیده می‌شود، مناسب است که مختصری در شرح کلمه و اصطلاح «ذکر» به معنای یادآوری نام خداوند و یا ذکر اسماء الهی مرقوم گردد. شرح مفصل اصطلاح ذکر و اهمیت و سابقه‌ی آن در فصل مربوط به ذکر الله ابهی و تکرار ۹۵ بار اسم اعظم در هر روز، در آخرین کتاب خواهد آمد.

آیات این فقره معلوم می‌سازد که این نماز می‌تواند برای نمازگزار نه تنها آن آب حیاتی باشد که با نوشیدن آن زندگی ابدی می‌یابد، بلکه بعد از رسیدن به این زندگی ابدی در جهان دیگر به طول سلطنت الهی زنده خواهد ماند و در تمام عوالم خداوند به «ذکر» او مشغول خواهد بود.

می‌نشیند و با نوک خود ذره‌ای از خاک و یا سنگ این کوه را برداشته و به سفر می‌رود و هزار سال بعد برمی‌گردد، تا ذره‌ی دوم را بردارد. هر وقت این کوه کاملاً توسط آن پرنده تمام شد و منتقل گردید، آن وقت دوره‌ی نامحدود نیز به سر می‌رسد.

^۱ نگاه کنید به شماره‌های ۷۹ و ۸۱ در منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله.

اصطلاح «ذکر» در بین عرفای همه‌ی ادیان به معنای یادآوری و تکرار یکی از نام‌های خداوند است و اهل عرفان در همه‌ی ادیان در جستجوی «اسم اعظم» خداوند و «نام بزرگ» او بودند (ر.ک. یادداشت ۳، از فصل دوم) و مکاتب و فرقه‌های مختلف عرفا و اهل تصوف، هر یک به اعتقاد خود، رمز و طلسم این اسم را جستجو می‌کردند و ادعا داشتند که مهمترین اسم خداوند را دریافته‌اند و این اسم و رمز را در جلسات ذکر و در خانقاه‌ها و تکیه‌ها بر اساس رسوم خود به تکرار یاد می‌نمودند و در این رسم در اغلب اوقات از حد اعتدال تجاوز کرده، در اجرای مراسم افراط می‌کردند. بعضی ذکر را در جمع و همراه نوای نی و موسیقی اجرا می‌کردند و بعضی اعتقاد به ذکر خفی داشتند و در سکوت و انزوا به ذکر نام خداوند مشغول می‌شدند.

عرفای اسلامی در بین «اسماء الحسنی» که در قرآن کریم به آن اشارت رفته، ذکر مورد نظر خود را می‌جستند و بعضی از عرفای روشندل از جمله شیخ احمد عاملی به این نکته پی برد که اسم اعظم الهی «بهاء» می‌باشد و به این مناسبت به شیخ بهائی معروف و موسوم گردید.^۱

حضرت بهاءالله در لوح میرزا عباس استرآبادی درباره‌ی ذکر «اسم اعظم» در دعای سحر ماه رمضان می‌فرمایند: «بنام خدا... کتابت در سجن حاضر... و صدر آن به این کلمه‌ی مبارک مزین بود: «اللهم انی

^۱ شیخ بهائی نام اصلی او بهاءالدین محمد عاملی و متولد ۹۵۳، وفات ۱۰۳۱ هجری قمری است. (ر.ک. به زیرورقی «اسم اعظم خداوند» و «در مورد تأثیر و اهمیت ذکر» از فصل دوم، باب ۱۹.

اسئلک من بهائک بابهاء...» مشاهده در غفلت اهل فرقان نمایید، مع آن که از قبل فرموده‌اند که اسم اعظم الهی در این دعا مذکور است و نزد صاحبان بصر بسی واضح و مشهود است که مقام ذکر اسم اعظم در اول و ابتدا بوده و در صدر دعای مذکور واقع شده، با وجود این جمیع انکار نمودند و عارف به حق او نشدند.^۱

ذکر مایه‌ی زندگی ابدی

چون صحبت از زندگی ابدی به میان می‌آید و به این نکته اشاره می‌شود که تلاوت این نماز، اسباب رسیدن به زندگی ابدی است. شاید برای بسیاری از یاران این سؤال پیش آید که چگونه این نماز وسیله‌ی زندگی ابدی تواند شد.

در ابتدا باید گفت که فهم همه‌ی مراتب و عوالم و حالات، بدون در نظر گرفتن نسبی بودن آن حالات، بسیار مشکل است. مثلاً اگرچه همه‌ی افراد دنیا زنده‌اند و زندگی می‌کنند، ولی در عالم عرفان و در کتب مقدسه‌ی ادیان نسبت شخص مؤمن به فرد غیر مؤمن، مثل نسبت شخصی است که زندگی می‌کند و شخصی که مرده است. به همین علت است که مثلاً حضرت مسیح وقتی یکی از شاگردانش از او اجازه خواست که به تشییع جنازه‌ی پدرش برود، فرمودند: «بگذار که مردگان مردگان خود را دفن کنند.»^۲ این مثال نشان می‌دهد که حضرت مسیح شاگرد مؤمن را زنده

^۱ کنز اسرار، جلد اول، چاپ دوم، ص ۱۷۴ به نقل از مائده‌ی آسمانی، جلد ۴، ص ۲۳.

^۲ انجیل متی، باب هشتم، آیات ۲۲ و ۲۳.

خطاب کرده و غیر مؤمنین را که آنها هم به ظاهر زنده بودند، مرده محسوب داشتند و آنان را به ظاهر با مرده ظاهری و جسمی در یک ردیف قرار دادند.

این حالت به این معنی است که اگرچه همه روح انسانی دارند، و این روح انسانی باعث زندگی آنهاست، ولی کسانی که با ایمان به کلمة الله، قلبشان به نور ایمان روشن می‌شود، و جانشان از پرتو آفتاب حقیقت گرمی و طراوت می‌یابد، آنها به روح ایمانی زنده می‌شوند و این زنده شدن به روح ایمانی مثل تولد جدیدی است و پدر و مادر این تولد روح القدس یا کلمه‌ی الهی است که بر روح انسانی ما تأثیر کرده و از ازدواج روحانی کلمة الله با روح انسانی، فرزندی متولد می‌شود که نام او «ایمان» است و این روح ایمانی که تولد تازه و ثانوی نامیده می‌شود، اسباب زندگی ابدی است.

چون نمازگزار به این روح ایمانی زنده شد، باید به عهد و پیمان خود وفا کند و هر روز با اقامه‌ی نماز رابطه‌ی محبت و عبودیت و وفای خود را ابراز دارد و از این راه می‌تواند پایه‌ی باورهای دینی خود را در حال نماز به زبان دل و جان تکرار کرده و با خدای خود مناجات کند که این عمل او، یعنی قیام به نماز، وسیله‌ای شود که او از آب حیات ابدی بنوشد و در همه‌ی عوالم خداوند به ذکر و ثنای او موفق شود.

در معنی ذکر

اما ذکر به معنای خاص خود، یاد نمودن نام خداوند است. در این دور مبارک همه‌ی عاشقین جمال الهی به آرزوی عرفا و مؤمنین قبل رسیده‌اند و «اسم اعظم» الهی را از قلم جمال قدم فراگرفته‌اند و هر روز ۹۵ بار به ذکر اسم اعظم «الله ابهی» جان و روان خود را نشئه‌ی تازه می‌بخشند.

فرق ذکر با سایر مناجات‌ها و آثار و الواح این است که در حین ذکر فقط نام خداوند باریتعالی گفته می‌شود، نه طلب حاجتی از خدا می‌کنیم و نه برای گشایش امور مالی یا شفای مریض یا سلامتی در سفر و امثال آن دعا می‌کنیم. در حالت ذکر در حقیقت آن ذات و هستی و حقیقت روحانی انسان که آن را «فؤاد» می‌خوانند، کاملاً متوجه معبود و معشوق حقیقی می‌شود و فقط نام آن یار بی‌نشان را تکرار کرده، در نهایت توجه با تکرار اسم خداوند، هر آن بیشتر در دریای محبت و عشق الهی فرو رفته و در اثر این درنوردیدن با نور الهی، آن هسته‌ی اصلی روحانی که خداوند در وجود انسان به ودیعه گذاشته، به حرکت می‌آید و آن «شمع دلی» که به «دست قدرت» الهی در قلب ما افروخته شده، شعله‌اش پابرجا می‌ماند.^۱

در مورد ذکر گفته‌اند که چون فقط نام خدا تکرار می‌شود، انسان خود را و حقیقت خود را که هدیه‌ای است الهی، به آن نور رحمانی و روحانی نزدیک می‌کند و تکرار نام اعظم الهی این فرصت را می‌دهد که

^۱ کلمات مکنونه‌ی فارسی، شماره‌ی ۳۲.

هر آن بیشتر در حقیقت خود، او را جستجو نماییم و با هر دیگری به او بیشتر نزدیک شویم.^۱

^۱ برای اطلاع بیشتر به باب هجدهم این رساله مراجعه فرمایید.

فصل دوم

باب ششم

تشریح فقره‌ی پنجم نماز کبیر

حرکت ششم

در قطعه‌ی اولِ صلوة کبیر از خدا خواستیم که این نماز را وسیله‌ی رسیدن به دریای وصال او نماید. در قطعه‌ی دوم به هدایت پروردگار آغاز این راه نمودیم و به شمشیر «لا» با انقطاع کامل ریشه‌ی همه‌ی علایق و آرزوها را بریدیم و چشم از غیر دوست برداشتیم. آنگاه لایق آن شدیم که در قطعه‌ی سوم سر به آستان الهی نهیم و نهایت درجه‌ی عرفان الهی را که اقرار به عدم شناسایی اوست، بر زبان رانیم.

بعد از رسیدن به این حالات، دوباره از خدا خواستیم که آن چه در آن دنیا برای نمازگزار مقدر شده، به ما نصیب فرماید و ما را به زندگانی جاودانی در جهان خود موفق دارد و چون مرغ دل در این فقره‌ی چهارم هوای پرواز به جهان لامکان کرد، آنگاه نمازگزار در قطعه‌ی پنجم به راز و نیازی خیلی عاشقانه و پرجذبه و شوق با خدای خود مشغول می‌شود و در حقیقت از این جا به بعد به «مناجات» در نماز می‌ایستد و دست‌ها را برای قنوت دوم به سوی آسمان بلند نموده، می‌گوید: «یا مَنْ فی فراقک

ذابت القلوب والاکباد و بنارِ حُبِّکِ اَشْتَعَلَ مَنْ فِی الْبِلَادِ، اسأَلْکَ
بِاسْمِکَ الَّذِیْ بِهٖ سَخَرْتَ الْاَافَاقَ بَانَ لَا تَمْنَعْنِیْ عَمَّا عِنْدَکَ یَا مَالِکَ
الرَّقَابِ. ای رَبِّ تَرِی الْغَرِیْبَ سَرَّعَ الِیْ وَطَنِهٖ الْاَعْلٰی ظَلَّ قِبَابَ عِظْمِکَ
وَجَوَارِ رَحْمَتِکَ وَ الْعَاصِیَ قَصَدَ بَحْرَ غَفْرَانِکَ وَ الذَّلِیْلَ بِسَاطِ عِزِّکَ وَ الْفَقِیْرَ
اَفَقَ غِنَائِکَ. لَکَ الْاَمْرِ فِی مَا تَشَاءُ. اَشْهَدُ اَنَّکَ اَنْتَ الْمَحْمُودُ فِی فِعْلِکَ وَ
الْمَطَاعُ فِی حَکْمِکَ وَ الْمَخْتَارُ فِی اَمْرِکَ. « مضمون این بیان پرچندبه و
شوق آن که: ای کسی که در دوری تو دل‌ها و جگرها آب شده و سوخته
است و به آتش محبت تو همه‌ی اهل عالم مشتعل شده‌اند، از تو می‌طلبم
به آن اسمی که به وسیله‌ی آن همه‌ی دنیا را مسخر کردی که مرا از آن چه
نزد توست، بازمداری. ای پروردگار، می‌بینی غریبی را که بسوی وطن
اعلای خود در سایه‌ی خیمه‌های بزرگی و عظمت و رحمت تو می‌شتابد و
(می‌بینی) گناه کاری را که آرزوی دریای بخشش تو را دارد و بیچاره‌ای که
بساط عزت تو را می‌جوید و فقیری که افق غنای تو را می‌طلبد. تو در آن
چه که بخواهی صاحب امری. شهادت می‌دهم به این که تو محمودی در
کار خود و مطاعی در دستور خود و مختاری در فرمان خود.

قسمت اول این فقره در شرح درد فراق و آتش هجران عاشقان روی
جانان است که در آیاتی بسیار شاعرانه و عاشقانه، سوزش دل‌های مشتاقان
و اشتعال جان دوستداران حق را بیان نموده و به زبان دل از خدا می‌خواهد
که به فضل و رحمت خود ما را از آن چه نزد اوست، محروم نسازد و
مأیوس ننماید.

قسمت دوم شامل بیان حال روح انسانی است که چون غریبی در این عالم مادی گرفتار و در این قفس دنیا محبوس است و آرزوی پرواز به آشیانه‌ی الهی خود در جوار رحمت الهی دارد، و همین وصف حال و شرح احوال به کلمات و اشارات دیگری ادامه می‌یابد. گاهی صحبت از گناهکاری است که آرزوی بخشش دارد و زمانی بیچاره‌ای است که بارگاه بزرگی خداوند را می‌جوید و یا فقیری است که ثروت و غنای الهی را می‌طلبد.

اصطلاح زیبایی که در این فقره به طور مخصوصی جلوه می‌کند، این بیان مبارک است که در آن حال «غریبی» را بیان می‌دارند که آرزوی وصول به «وطن اعلا» خود را دارد و این «وطن» او در سایه‌ی سرافرده‌های عظمت و جوار رحمت الهی قرار دارد. این غریب الهی چیزی جز روح انسانی نیست، روحی که ودیعه‌ی الهی و صادر از امر اوست.^۱ از این روح گاهی بنام «بلبل معنوی»^۲، گاهی بعنوان «امانت الهی»^۳، گاهی بعنوان «هدهد سلیمان عشق»^۴ و یا «عنقای بقا»^۵ یاد می‌شود. مولوی در ابتدای مثنوی خود آن را تشبیه به «نی»^۶ می‌کند و می‌گوید:

^۱ سوره‌ی الاسراء، آیه‌ی ۸۵.

^۲ کلمات مکنونه‌ی فارسی، شماره‌ی ۱.

^۳ در مناجاتی که جهت متصاعدین الی الله نازل شده است، تسبیح و تهلیل، چاپ تهران، ۱۰۵ بدیع، ص ۱۷۶.

^۴ کلمات مکنونه‌ی فارسی، شماره‌ی ۱.

^۵ کلمات مکنونه‌ی فارسی، شماره‌ی ۱.

^۶ در شرح مثنوی شریف از نیکلسون، تهران ۱۳۷۴، ص ۱۸.

بشنو از نی چون حکایت می کند
وز جدایی ها شکایت می کند
کز نیستان چون مرا ببریده اند
از نفیرم مرد وزن نالیده اند

در این اشعار عرفانی پرمعنی مولانا روح انسانی را که حقیقتش از جهان بالاست و در دوران زندگی در این دنیا در واقع دور از وطن و آشیانه‌ی اصلی خود، غریب و تنهاست تشبیه به شاخه‌ای از نی نموده که او را از نیستان بریده و جدا کرده‌اند و در بقیه‌ی ابیات شرح این دوری و فراق را بیان داشته و در حقیقت حال همان «غریب» را که در نماز کبیر آمده است، شرح می‌دهد.

حال اگر این غریب در ایام زندگی بتواند نفس ناطقه‌ی خود، یعنی روح انسانی، را به روح ایمانی تبدیل کند، به مقصد و مرام زندگی در این دنیا رسیده و در «وطن» حقیقی منزل و مأوی گزیده است. رمزرسیدن از عالم نفس به آن مرتبه‌ی روحانی به نام‌های مختلف در آثار و ادبیات عرفانی وارد شده و از آن جمله به سفر از «وطن خاکی به وطن الهی» در هفت وادی مبارک اشارت رفته است و یا به مدینه‌ی الهیه در کتاب ایقان نامیده شده است.^۱

^۱ شماره‌ی ۲۱۳ تا ۲۱۷ کتاب ایقان.

در تفسیر آیات مکاشفات یوحنا در مفاوضات از جمله این نی را
«نی چون عصا» (مکاشفات یوحنا ۱، ۲) یعنی «انسان کامل که دلش از
ماسوی الله تهی است» تفسیر می‌کنند.^۱

از این موقع و مقام روحانی و وصول به بارگاه الهی و راحت و امان
یافتن در جوار رحمت روحانی گاهی به «وطن اعلی^۲»، گاهی به
«آشیانه‌ی باقی^۳»، گاهی به «مدینه الله^۴»، گاهی به «ساحت لولاک^۵»
گاهی به «مدین بقا»، گاهی به «وادی ایمن»، گاهی به «باب دوست^۶»
و گاهی به «عالم قدم» یاد شده است.

^۱ مفاوضات مبارک، ص ۳۴.

^۲ «وطن اعلی» از جمله در صلوة کبیر می‌فرمایند: «...تری هذا الغریب سرع الی وطنه الاعلی».

^۳ «آشیان باقی» در کلمات مکنونه فارسی شماره‌ی ۲ نازل: «به تراب فانی قانع شده از آشیان
باقی دور مانده‌اند».

^۴ «مدینه الله» از جمله نگاه کنید به ایقان شریف، شماره‌های ۲۱۳ تا ۲۱۷.

^۵ «ساحت لولاک» در کلمات مکنونه‌ی فارسی، شماره‌ی ۸ نازل: «قلب را به صیقل روح پاک
کن و آهنگ ساحت لولاک نما».

^۶ «باب دوست» کلمات مکنونه‌ی فارسی، شماره‌ی ۲۹، «... و از باب دوست به ایوان دشمن
مقر یافتی».

فصل دوم

باب هفتم

نام‌های خداوند و ذکر آن

حرکات هفتم، چهاردهم، و هفدهم نماز کبیر

همان طور که در فصل اول اشاره شد، و در ترتیب حرکات‌های نماز نیز دیده می‌شود، در نماز کبیر ۳ بار ذکر «الله ابهی» و یک بار ذکر «الله اعظم من کل عظیم» تلاوت می‌شود که هر یک از این حرکات شامل سه بار تکرار ذکرها می‌باشد. در این رساله، این ذکرها همراه حرکت اول نماز که ایستاده و به چپ و راست توجه می‌کنیم، «حرکات» نماز و «اذکار» خوانده شده و از بقیه‌ی قسمت‌ها که در آن آیات و عباراتی را تلاوت می‌کنیم به عنوان «آیات» و «فقرات» یاد شده است.

در این باب مختصری در تشریح ذکر «الله ابهی» که آن را جمعاً نه بار در حرکات هفتم و چهاردهم و هفدهم نماز تلاوت می‌کنیم، صحبت خواهد شد و در عین حال چون «عمل ذکر» عبارت از یاد نمودن نام‌ها و اسم‌های خداوند است و ما از جمله خداوند را در نماز کبیر به عبارت «ای خدای اسم‌ها و شکافنده‌ی آسمان» می‌نامیم، لازم است، بحث مختصری نیز درباره‌ی اسماء و صفات الهی به میان آید، تا رابطه‌ی «ذکر»

با مسئله‌ی اسماء و صفات الهی بیش از پیش روشن گردد. در شرح قطعه‌ی چهارم، در اهمیت ذکر و تأثیر آن به مناسبت مطالب آن فقره، مطالبی نوشته شد. در این مقام سعی می‌شود، بعضی از نکاتی که مربوط به اسماء الهی، به خصوص ذکر «الله ابهی» می‌باشد، تشریح گردد.

همان طور که از قبل اشاره شد، عرفای همه‌ی ادیان همیشه در جستجوی «اسم اعظم» الهی کوشا بودند و هر یک از مکاتب عرفانی، اسمی از اسماء الهی را طلسم اعظم و راه وصول به جمال قدم می‌دانستند.

در اهمیت «اسم» و «اسماء» الهی در همه‌ی ادیان و در این امر مبارک، آثار بی‌شماری موجود است. اگر به مناجات‌های حضرت ربّ اعلی و جمال اقدس ابهی دقت نماییم، بیش از پیش متوجه می‌شویم که در این مناجات‌ها و در سایر آثار مبارکه از اسماء الهی و صفات او به تکرار یاد شده است. این اسم‌های مبارک همیشه حکایت از صفاتی می‌کند که به خداوند نسبت داده می‌شود. چون شناسایی ذات و حقیقت خداوندی برای بشر ممکن نیست، این است که ما خداوند را از طریق صفات و نام‌های او توصیف و تعریف می‌کنیم.

در این مقام توجه به این نکته لازم است که نه تنها شناختن ذات و حقیقت خداوندی برای بشر که مخلوق است ممکن نیست، بلکه شناخت ذات و حقیقت اشیای مادی نیز برای ما امکان پذیر نمی‌باشد. این است که وقتی بخواهیم یک شیء مادی را معرفی و شناسایی نماییم، آن شیء را نیز از راه گفتن صفاتش تعریف می‌کنیم. مثلاً اگر کسی بپرسد، نمک

چیست، می‌گوییم: ماده‌ای است سفید به صورت سنگ یا پودر که مزه‌ی آن شور است. و اگر باز از حقیقت خود نمک سؤال شود، ترکیب شیمیائی آن را بازمی‌گوییم، ولی این که حقیقت آن اتم‌ها و مولکول‌ها چه هستند، همیشه پنهان می‌ماند. به همین شکل شکر را به ماده‌ای سفید و به شکل پودر تعریف می‌کنیم که مزه‌ی آن شیرین است در این مورد نیز در مرتبه‌ی شرح صفات باقی مانده‌ایم.

در مورد خداوند و شناسایی او نیز راهی جز این نداریم که او را از راه شناسایی اسماء و صفاتش توصیف کنیم. این است که در همه‌ی مناجات‌ها از جمله می‌گوییم: تویی دانا، تویی شنوا و تویی مقتدر و توانا. و یا این که اغلب مناجات‌ها و الواح به جملات و آیاتی مثل: انک انت المقتدر العلیم الحکیم، یا انک انت المهیمن القیوم و یا لا اله الا انت العزیز الکریم، پایان می‌یابد.

از طرف دیگر می‌دانیم که خداوند از وصف هر عارفی و از شناسایی هر هوشمندی و از هر وصفی و اسمی و صفتی منزّه و مقدس است و نیز می‌دانیم که گفته‌اند: «کمال التوحید نفی الصفات عنه»، یعنی نهایت درجه‌ی توحید و شناسایی پروردگار نفی همه‌ی صفات از اوست.

عقیده‌ی تنزیه خداوند و پاکی و تقدس او از هر اسم و صفتی، چند بار در نماز کبیر تکرار می‌شود. از جمله در اولین سجده که می‌گوییم: «سبحانک من آن توصف بوصف ما سواک او تعرف بعرفان دونک»، یعنی پاک و مقدسی از این که به وصف غیر از خودت وصف شوی یا به شناسایی غیر از خودت شناخته شوی. همین مفهوم چنان که از قبل گفته

شد، در فقره‌ی هشتم نماز مفصل‌تر بیان شده است که مرغ دل قلوب مؤمنین به آسمان شناسایی تو پرواز نتواند و ذکر و ثنای مقربین، به بارگاه قدس تو نرسد.

چون راه شناسایی آن جوهر الجواهر و حقیقه الحقایق بر اهل عالم مسدود و درک مقام او غیر ممکن بود، خداوند به جود و رحمت خود پیامبران را از بین بشر برگزید و آن واسطه‌های فیض اقدس و شاریان جام وحی مقدس از طریق آیات و کتب و آثار خود راه شناسایی را بر ما گشودند و اسماء الهی را به ما آموختند و صفات او را به ما بازگفتند.

جمال اقدس ابهی در کتاب مستطاب ایقان این رمز الهی و سرّ ربانی را چنین بیان فرموده‌اند، قوله الاحلی: «و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد، لهذا به اقتضای رحمت واسعه... جواهر قدس نورانی را از عوالم روحانی به هیاکل عز انسانی در میان خلق ظاهر فرمود و این مرایای قدسیه و مطالع هویه به تمامها از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می‌کنند.»^۱

از طرف دیگر چون شرط شناسایی و درک هر چیز آن است که انسان بهره‌ای از آن شیء داشته باشد و یا نصیبی از آن برده باشد، این است که از همه‌ی صفات و آثار خداوندی ذره‌ای و نمونه‌ای و پرتوی در انسان به یادگار گذاشته شده است، تا شناسایی او برای ما ممکن باشد. مثلاً اگر خداوند را به صفات علم و قدرت و اختیار و رحمت و محبت یاد می‌کنیم، برای آن که درک و فهم این صفات برایمان ممکن باشد، خداوند در

^۱ ایقان، شماره‌ی ۱۰۶.

حقیقت وجود انسانی پرتوی از علم و قدرت و اختیار و رحمت و محبت را به ودیعه گذاشته و فرموده است: «یا ابن الروح خلقتک غنیاً کیف تفتقر... و من جوهر العلم اظهرتک لم تستعلم عن دونی و من طین الحب عجتک کیف تشتغل بغیری فارجع البصر الیک لتجدنی فیک قائماً قادراً مقتدرأً قیوماً.»^۱ مضمون آن که ای پسر روح، تو را غنی خلق کردم، چرا خود را فقیر می‌سازی و از جوهر دانایی تو را ظاهر کردم، چرا از غیر من علم می‌طلبی و از خاک محبت تو را عجین کردم، چرا به غیر من مشغول می‌شوی. دیده‌ات را به سوی خودت برگردان، تا مرا در خودت پابرجا و توانا و قیوم بینی.

حال چون از آن آهنگ رحمت و موسیقی دلنواز نفس رحمانی نشانه‌ای و پرتوی و نوایی در خانه‌ی دل و ضمیر انسانی موجود است، این است که وقتی به «ذکر قلبی» مشغول می‌شویم و فقط نام‌های خداوند و صفات او را به تکرار به «یاد» می‌آوریم، در حقیقت وجود اصیل و حقیقت انسانی خود را با آن پرتو الهی و نور ابدی و تجلیات آن حقیقت همیشگی نزدیک و نزدیک‌تر می‌کنیم و از این «درنوردیدن» در جهان لامکان فضل و رحمت الهی حالات و کیفیاتی به وجود می‌آید که در آن حالات بتوانیم در مقامی بالاتر از ظاهر کلمات و بیان جملات چنان در تجلیات الهی غرق شویم که تمامی وجود در مقابل تجلیات حضرت معبود نابود و مفقود گردد.

^۱ مکنونه عربی، شماره‌ی ۱۳.

به این حقیقت عالیه که نهایت درجه‌ی پرواز مرغ دل به هواهای خوش رحمانی است، حضرت عبدالبهاء، مرکز عهد و میثاق، در مناجاتی اشاره می‌فرمایند. دقت در مفاهیم این مناجات نشان می‌دهد که حضرت عبدالبهاء بالاترین درجات حالت «ذکر» و «مناجات» را در جملاتی کوتاه بیان فرموده و در حقیقت شاهکاری در عالم عرفان برای اهل ایمان به یادگار گذاشته‌اند. قوله الجمیل:

هوالله

ایرب ثبت اقدامنا علی صراطک و قو قلوبنا علی طاعتک و وجّه
وجوهنا بجمال رحمانیتک.... و تجلّ یا الهی علینا بالخطاب الرحمانی و
السّر الوجدانی حتی تطربنا لذّة المناجات المنزهة عن همهمة الحروف و
الکلمات المقدسة عن دمدمة الالفاظ و الاصوات حتی تستغرق الذوات
فی بحر من حلاوة المناجاة و تصبح الحقایق متحققة بهویة الفناء و
الانعدام عند ظهور التجلیات.... عع^۱

مفهوم و مضمون بیانات مبارک آن که: هوالله ای پروردگار، قدم‌های
ما را در راه خودت ثابت فرما و قلب‌های ما را در راه اطاعت خودت قوت
بده و روی‌های ما را به زیبایی رحمانیت خودت متوجه ساز... و بر ما ای
خداوند به خطاب رحمانی خود و به سرّ وجدانی خودت تجلی فرما، تا آن

^۱ مناجات‌های حضرت عبدالبهاء، کراچی، سنه ۱۹۶۵، ص ۵۲.

که لذت مناجات ما را به طرب آورد. مناجاتی که از همه‌ی حروف و کلمات منزه و پاک است و از دمدمه‌ی الفاظ و اصوات مقدس می‌باشد. تا این که ذات‌ها و حقیقت وجود ما در دریایی از شیرینی مناجات مستغرق شود و حقایق متحققه در مقابل ظهور تجلیات تو نیست و نابود مشاهده شوند...

رابطه‌ی ذکر با حرکت بعد از ذکر

درباره‌ی رابطه‌ی «ذکر» با حرکات بعد از ذکر در فصل اول این رساله گفته شد که نمازگزار، بعد از حرکت ذکر، چون نام مبارک خداوند و اسم اعظم او را «یاد» می‌کند، بعد از این حالت که درونی‌ترین حالت روحانی نمازگزار و نزدیکی او با پروردگار است، از شدت خضوع و خشوع و افتادگی در پیش حق دست‌ها را پایین آورده، در مقابل عظمت و بزرگواری خداوند خم شده، به حالت رکوع می‌رود و یا در نهایت درجه‌ی افتادگی سر به سجده می‌گذارد.

تداوم همین حرکات در نماز اسلامی نیز به چشم می‌خورد. می‌دانیم که «ذکر» معمول در دوره‌ی اسلام به جای «الله ابهی»، «الله اکبر» بوده است. در شرح رابطه‌ی لطیف حرکت ذکر با رکوع و سجود، در نماز اسلامی به یادداشت شماره‌ی (۴) از فصل دوم مراجعه فرمایید.

فصل دوم

باب هشتم

تشریح فقره‌ی ششم نماز کبیر

حرکت هشتم

در صورت نماز از قلم جمال قدم نازل، قوله الاحلی: «ثم یرفع یدیه و یکبر ثلاث مرات ثم ینحی للركوع لله تبارک و تعالی و یقول:» که ترجمه‌ی آن این که: پس دو دست خود را بردارد، سه بار الله ابهی گوید و آنگاه به قصد رکوع برای خدای تبارک و تعالی خم شود و گوید:^۱
«یا الهی تری روحی مهتراً فی جوارحی و ارکانی شوقاً لعبادتك و شغفاً لذكرك و ثنائک و یشهد بما شهد به لسان امرک فی ملکوت بیانک و جبروت علمک. ای رب احبّ ان اسئلک فی هذالمقام کلّ ما عندک لاثبات فقری و اعلاء عطائک و غنائک و اظهار عجزی و ابراز قدرتک و اقتدارک»^۲.

همان طور که در آخر تشریح درباره‌ی «ذکر» گفته شد، حالت رکوع نشان دهنده‌ی خضوع و افتادگی و عبودیتی است که در اثر «ذکر» در قلب

^۱ صلوة بهائی، نشر اول لجنه‌ی ملی نشر آثار امری، طهران، ص ۹.

^۲ همان کتاب.

انسان به وجود می‌آید و هرچه انسان به خدا نزدیک‌تر می‌شود، این حالت که آن را به «فناى افعال و صفات بنده در افعال و صفات پروردگار»^۱ نیز تعبیر کرده‌اند، بیشتر بر انسان حاکم می‌شود.

در چنین حالتی نمازگزار مطالبی می‌گوید که مناسبت با چنین حالتی روحانی و چنین شوق و اهتزازى روانی دارد. حالتی است که انسان دیگر از دوری و بیگانگی صحبت نمی‌کند، بلکه از اهتزاز روح در حال عبادت و ذکر الهی حکایت نموده، به این مضمون شرح احوال خود را می‌گوید که: ای خدای من، می‌بینی روح مرا که در جوارح و ارکان من از شوق عبادت تو و شغف ذکر و ثنای تو به اهتزاز و پرواز درآمده و شهادت می‌دهد به آن چه لسان امر تو در ملکوت^۲ بیان تو و در جبروت^۳ علم تو به آن گواهی داده است. خداوندا! دوست دارم در این مقام از تو به آن چه که نزد توست، سؤال نمایم و بخواهم، تا فقر خود و بلندی بخشش و غنای تو را اثبات نمایم و عجز خود و قدرت و اقتدار تو را اظهار و ابراز کنم.

دقت در مضمون بیانات مبارکه این نکته را روشن می‌کند که در این موقع از نماز به جایی رسیده‌ایم که «روح» و «روان» ما به شوق و هیجان عبادت و نزدیکی به پروردگار به پرواز درآمده است و این شوق و شغف در

^۱ عارفی از الجزایر، ص ۲۲۲.

^۲ اصطلاحات ملکوت و جبروت و نیز ملک و لاهوت و ناسوت در نماز کبیر و سایر آثار مبارکه به تکرار نازل شده است. شرح این عوالم الهی به مناسبت مطلب در صفحات بعد و نیز در آخر کتاب، در شرح اصطلاحات عرفانی خواهد آمد.

^۳ ن.ک. به توضیح بالا.

حقیقت مایه و قوه‌ای است که به ما در طی نماز یاری می‌دهد، تا به درجات و مراتب بالاتر پرواز نماییم و در هر لحظه به حقایقی روحانی و اسراری عرفانی نزدیک‌تر شویم که پایه‌ی اساسی ایمان نمازگزار بوده و خواهد بود.

از طرف دیگر در همین حالت رکوع، چنان که گفته شد، «افعال و صفات بنده در افعال و صفات پروردگار» نیست و فانی می‌گردد.^۱ بیان حضرت بهاء‌الله در این فقره، آن جا که در حال راز و نیاز در آخر فقره، نمازگزار از فقر و فنای خود و عطا و غنای الهی صحبت می‌دارد و یا به عجز خود و اقتدار و قدرت پروردگار اقرار می‌کند، مطابقت با «فنا‌ی افعال و صفات بنده در افعال و صفات پروردگار» دارد، به خصوص که قبل از آن از خدا به «آن چه در نزد اوست»، می‌خواهد که این حالت فدا و فنای او را بپذیرد. در این جا رمز و رازی لطیف نهفته است: چون نمازگزار از خود دیگر چیزی ندارد که در دربار الهی تقدیم و از او تمنا و خواهشی کند، پس خداوند را به آن چه مال خود اوست، قسم می‌دهد که این مقام فقر و فنا و این اظهار عجز را از بنده‌اش بپذیرد.

ملکوت بیان و جبروت علم

اگرچه شرح عوالم الهی بعداً تشریح خواهد شد، ولی مناسب است که در این رابطه به شرح مختصر دو اصطلاح «ملکوت بیان» و «جبروت علم» که در این فقره آمده است، پرداخته شود.

^۱ عارفی از الجزایر، ص ۲۲۲.

عالم جبروت عالمی است که در آن عالم، پیامبران الهی با عالم بالاتر از خود که عالم لاهوت باشد، در رابطه بوده و امر الهی و وحی حق را در این عالم جبروت از خداوند باری تعالی گرفته و آن را از عالم ملکوت به عالم خلق که عالم انسانی است، صادر و نازل می‌فرمایند. در ارتباط عوالم جبروت، ملکوت و ناسوت حضرت بهاء الله در لوح ورقای شهید می‌فرمایند، قوله العزیز: «... مقصود از ملکوت در رتبه‌ی اول و مقام اول منظر اکبر بوده و در مقام آخر عالم مثال است. مابین جبروت و ناسوت. آن چه در آسمان و زمین است، مثالی از آن، در آن موجود. تا در قوه بیان مستور و مکنون، به جبروت نامیده می‌شود و این اول مقام تقیید است و چون به ظهور آید، به ملکوت نامیده می‌شود، کسب قوت و قدرت از مقام اول می‌نماید و به مادونش عطامی‌کند.»^۱

اگر در آیات حضرت بهاء الله دقت نماییم، می‌بینیم که هر وقت صحبت از نزول وحی و کلام الهی است، این وحی و امر در ارتباط با «عالم جبروت» بیان شده است. یکی دو مثال در این باره این مطلب را روشن‌تر می‌سازد. مثلاً در اول کلمات مکنونه می‌فرمایند: «هذا ما نُزِّل من جبروت العزّة بلسان القدرة و القوّة علی التّیین من قبل»، مضمون آن که این (اشاره به کلمات مکنونه) آن چیزی است که از جبروت عزت به زبان قدرت و قوت بر پیامبران قبل نازل شده است. پس نزول آیات وحی از جبروت علم و عزت الهی در این بیان روشن می‌گردد.

^۱ مائده‌ی آسمانی، جلد اول، صفحه‌ی ۱۸، نقل از کنز اسرار، جلد اول، چاپ اول، صفحه‌ی

در کتاب مستطاب اقدس نیز همین اصل به چشم می‌خورد، آن جا که می‌فرمایند: «قد تکلم لسان قدرتی فی جبروت عظمتی ان اعملوا حدودی حباً لجمالی»^۱، یعنی به تحقیق تکلم کرد لسان قدرت من در «جبروت عظمت» من که عمل کنید احکام مرا به خاطر دوستی و زیبایی جمال من. در این آیه‌ی مبارکه نیز لسان عظمت در جبروت قدرت، بیان مطلب فرموده و آن امر و دستور از راه عالم ملکوت به شکل کتاب و بیان برای اهل بشر نازل شده است. در این جا نیز می‌توان دید که آن چه «جبروت قدرت» به آن تکلم می‌کند، در ملکوت بیان ظاهر می‌گردد و به صورت آیات و کلمات الهیه برای نوع انسان نازل می‌شود.

بنابراین، امر الهی از عالم جبروت که عالم علم الهی است، توسط عالم ملکوت برای بشر بیان می‌شود. آن عالمی که در علم الهی پنهان و برای ما پوشیده است، از جمله «جبروت قدرت»، «جبروت عزت» و یا «جبروت علم» نامیده می‌شود و از آن عالمی که احکام و دستورات الهی برای ما بیان می‌شود، از جمله به «ملکوت بیان» یاد می‌گردد.

^۱ کتاب اقدس، بند ۳.

فصل دوم

باب نهم

تشریح فقره‌ی هفتم نماز کبیر

قنوت سوم، حرکت نهم

بعد از حرکت رکوع، نمازگزار دوباره ایستاده و دست‌ها را برای قنوت بعدی به سوی آسمان بلند نموده، می‌گوید: «لا اله الا انت العزيز الوهاب لا اله الا انت الحاكم في المبدء والمآب. الهی الهی! عفوک شجعنی و رحمتک قوتنی و ندائک ایقظنی و فضلک اقامنی و هدانی الیک و الا ما لی و شأنی لا قوم لدی باب مدین قریک او أتوجه الی الانوار المشرقة من افق سماء ارادتک. ای رب تری المسکین یقرعُ بابَ فضلک و الفانی یُرید کوثر البقاء من آیادی جودک. لک الامر فی کل الاحوال یا مولی الاسماء ولی التسلیم و الرضا یا فاطر السماء.» مضمون آن که: نیست خدایی مگر تو که عزیز و بخشنده هستی. نیست خدائی مگر تو که حاکم در آغاز و انجام

¹ عین بیان حضرت بهاءالله در مقدمه‌ی این قنوت که قنوت سوم (مره بعد اخری) در نماز کبیر است، این است: «ثم يقوم و یرفع یدیه للقنوت مره بعد اخری و یقول» و در کتاب صلوة بهائی چاپ اول، لجنه‌ی آثار امری، طهران، ص ۱۰ چنین ترجمه شده است: «پس برخیزد و دو دست خود را یک بار دیگر به قصد قنوت بردارد و بگوید».

هستی. ای خدای من، ای خدای من، بخشش تو مرا جرأت داد و رحمت تو به من توانایی بخشید و ندای تو مرا بیدار کرد و فضل تو مرا برپاداشت و به سوی تو راهنمایی نمود، وگرنه در شأن و حال من نیست که در مقام قرب تو بایستم یا بسوی انوار افق آسمان اراده‌ی تو توجه نمایم. ای پروردگار من، می‌بینی بیچاره‌ای را که باب فضل ترا می‌کوبد و می‌بینی فانی را که آب حیات جاودانی تو را از دست جود تو می‌طلبد. در همه‌ی احوال، امر از آن تو است، ای صاحب نام‌ها و تسلیم و رضا شایسته‌ی من است، ای شکافنده (خالق) آسمان‌ها.

چون نمازگزار در قسمت قبل‌ی نماز در حالت رکوع بود، در نهایت درجه‌ی اهتزاز روح و هیجان جان و روان به عبادت و اظهار بندگی موفق گردید و در مقابل بزرگی و سلطنت و قدرت خداوندگاری اظهار عجز و فقر نمود و خود را در ساحت کبریایی ناچیز دید، پس به بارگاه قرب او راه یافت و به مقامی رسید که دوباره دست‌ها را بسوی آسمان بلند کند و به ذکر و ثنای خداوند پردازد و در ابتدای این مدح و ثنا به شهادت اصلی نماز در ادیان توحیدی، شهادت دهد و بگوید که نیست پروردگاری مگر خداوند یکتا که حاکم آغاز و انجام است. در حقیقت در آیات فقرات قبل‌ی به شمشیر «لا» همه‌ی تعلقات دنیایی را بریده بود و وجود خود را نیز در مقابل تابش آفتاب حقیقت هیچ و ناچیز شمرده بود و بعد از خالی شدن از همه‌ی بندها، حال لایق آن شده است که شهادت به یکتایی و فردانیت خداوند دهد.

بعد از این شهادت «لا اله الا انت العزيز الوهاب»، باز هم با خدا به راز و نیاز مشغول می‌شود و می‌گوید که: اگر این فضل نصیب من شد و توفیق این حرکت روحانی رفیق من گردید، همه‌ی اینها از بخشش و بزرگواری و فضل و عطای توست، نه از لیاقت و کفایت و استعداد من.

آن چه در آیات بعدی این فقره نازل شده است، در واقع همه‌ی حرکات روحانی یک انسان را از ابتدای حرکت طلب، تا هدایت به شاهراه حقیقت در تابلویی بی‌نهایت زیبا ترسیم می‌کند.

این تصویر ابتدا از آن جا شروع می‌شود که بخشش خداوند به ما جرأت و شجاعت بخشیده، یعنی نیروی اولیه‌ی حرکت را در ما ایجاد کرده است و سپس رحمت او به ما توانایی داده و چون قدرت و توانایی یافتیم، آنگاه ندای الهی ما را از خواب غفلت بیدار نموده و چون بیدار شدیم، ولی هنوز راه و رسم رسیدن به مقصود را نمی‌شناختیم، دست فضل و رحمت او ما را برپا داشته و به سوی او رهبری نموده است، والا ما از خود شأن و حالی نداشتیم که به شهرهای نزدیکی خداوند برسیم و یا از پرتو نوری که از افق اراده‌ی او می‌درخشد، روشن شویم.

در آخر این قطعه، بار دیگر بعد از اظهار فقر و فنای خود آرزوی نوشیدن از آب حیات جاودانی نموده و در عین حال اقرار می‌کنیم که امر و فرمان در دست اوست و برای ما جز تسلیم و رضا چاره‌ای نیست.

این آیات لطیف که در نهایت درجه‌ی زیبایی کلام و علو مفاهیم روحانی و عرفانی است، در حقیقت حالت مناجات در نماز است و به چنان رقت و لطافت نازل شده که هر نمازگزار متوجهی را در جهان‌های

خوش الهی سیر می دهد و مرغ دل را پرواز جدید و الحان بدیع عنایت می فرماید. (ر.ک. یادداشت ۵، فصل دوم)

در این مقام بیان حضرت مولی الوری درباره‌ی حالت مناجات در نماز و تأثیر روحانی آن، شاهد سبیل و بهترین دلیل است، قوله الاحلی: «صلوة اس اساس امر الهی و سبب روح و حیات قلوب رحمانی. اگر جمیع احزان احاطه نماید، چون به مناجات در صلوة مشغول گردیم، کل غموم زائل و روح و ریحان حاصل گردد.»^۱

به این لذت روحانی و خطاب الهی در بعضی از آیات کلمات مبارکه‌ی مکنونه نیز اشاره شده است. از جمله می فرمایند، قوله العزیز: «از لسان شکرینم کلمات نازنینم شنو و از لب نمکینم سلسبیل قدس معنوی بیاشام»^۲. و نیز: «خوش ساحتی است ساحت هستی اگر اندر آبی و نیکو بساطی است بساط باقی اگر ساغر معانی از ید غلام الهی بیاشامی.»^۳ و هم چنین: «ای پسر حب! از تو تا رفر امتناع قرب و سدره‌ی ارتفاع عشق قدمی فاصله. قدم اول بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار پس بشنو آن چه از قلم عزّ نزول یافت.»^۴

^۱ گنجیه‌ی حدود و احکام، ص ۱۱-۱۲، مؤسسه‌ی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۸ بدیع.

^۲ کلمات مکنونه‌ی فارسی، شماره ۳۳.

^۳ کلمات مکنونه‌ی فارسی، شماره ۷۰.

^۴ کلمات مکنونه‌ی فارسی، شماره ۷.

فصل دوم

باب دهم

تشریح ذکرالله اعظم من کل عظیم

حرکت دهم نماز کبیر

همان طور که در فصل اول این رساله گفته شد، در نماز کبیر رویهم رفته چهار ذکر نازل شده است که در سه بار آن، هر دفعه سه ذکر «الله ابهی» یاد می‌گردد که جمعاً ۹ بار اسم اعظم را تکرار می‌کنیم که مطابق با عدد کلمه‌ی «بهاء» است. در ذکر دیگر سه مرتبه «الله اعظم من کل عظیم» می‌گوییم.

پس در مجموع ۱۲ بار ذکر در نماز کبیر تلاوت می‌شود که عدد ۱۲ از نظر تاریخ ادیان اهمیت فراوان داشته و دارد. اسباط دوازده‌گانه‌ی قوم اسرائیل و ۱۲ حواری حضرت مسیح و ۱۲ امام در دوره‌ی اسلام و ۲ بار ۱۲ نفر یعنی ۲۴ پیر که در مقابل کرسی الهی در دور حضرت بهاءالله ایستاده‌اند، همگی از اهمیت رمزی و روحانی عدد ۱۲ حکایت می‌کنند. حضرت عبدالبهاء در لوح صافی علیشاه صوفی، عارف همزمان ایشان، اهمیت عدد ۱۲ را تشریح فرموده‌اند که در فصل اول این کتاب نقل شده است، مراجعه فرمایید.

غیر از نکات بالا، نکته‌ی دیگری نیز درباره‌ی ذکر «الله اعظم من کل عظیم» موجود است و آن این که این ذکر مبارک ارتباط کامل با مسائل و مطالبی دارد که در دو فقره‌ی بعد از آن نازل شده است. در حقیقت این سه حرکت نماز (یعنی ذکر «الله اعظم من کل عظیم» و بعد از آن سجده و سپس فقره‌ی قعود) که حاوی مهمترین مسائل اعتقادی اهل بهاء است، مطالبش باید در ارتباط کامل با یکدیگر مورد نظر قرار گیرد، چه که ابتدا در این ذکر مبارک، مقام و مرتبه‌ی خداوندگار و عظمت و بزرگواری او در نهایت درجه‌ی وضوح و روشنی بیان شده است و اعتقاد اهل بهاء به این نکته‌ی دقیق که هر مقام، هر چه دارای عظمت و سلطنت باشد، باز هم در ظل عظمت خداوند و در سایه رحمت او قرار دارد، تأکید گردیده است. پس هر ذکری و هر اسمی و هر صفتی که به انبیاء و رسولان حق و یا حضرت بهاءالله داده شود، نمی‌تواند بالاتر یا هم‌رتبه‌ی ذات الوهیت گردد.

بعد از این ذکر مبارک، باز هم چون نام خداوند «الله» را بر زبان آورده‌ایم، سر بر سجده نهاده و در نهایت درجه‌ی اعتلاء و بلندی حضرت احدیت را وصف کرده، بر مقدس بودن او از شناسایی خلق شهادت می‌دهیم و سپس از حالت سجده خارج شده، در حالت قعود نیز ابتدا شهادت به یکتایی خداوند داده و بعد از آن شهادت به مقام حضرت بهاءالله را تلاوت می‌کنیم.

در این سه حرکت نماز کبیر، در حقیقت شهادت‌های اصلی نماز که در ادیان یهودی و مسیحی و اسلام نیز پایه و اساس اعتقاد است، بیان

گردیده و آن در ابتدا شهادت به توحید پروردگار = عالم حق، سپس
شهادت به مقام پیغمبر او = عالم امر و در مقام سوم شهادت به وجود عالم
خلق می باشد.

فصل دوم

باب یازدهم

تشریح فقره‌ی هشتم نماز کبیر

حرکت یازدهم

در این حرکت برای دومین بار در نماز سر به سجده نهاده، می‌گوییم:
«سبحانک من ان تصعد الی سماء قریبک اذکار المقربین، او ان تصل الی
فناء بابک طیور افئدة المخلصین. اشهد انک کنت مقدساً عن الصفات و
منزهاً عن الاسماء. لا اله الا انت العلی الابهی».

در این آیات مبارکه نیز به تنزیه و تقدیس و پاکی مقام خداوند به
زیباترین و لطیف‌ترین بیانی شهادت داده شده و این نکته تأیید گردیده که
نه تنها به ساحت قرب خداوند راهی نداریم، بلکه حتی ذکرها و
مناجات‌های مقربین و نزدیکان به خدا نیز به آسمان نزدیکی او پرواز نتوانند
کرد، تا چه رسد به این که به بارگاه او راه یابند.

در آخر این بیان، دوباره شهادت می‌دهیم که نیست خدایی مگر تو
که علی و ابهی هستی.

بنابراین در این قسمت از نماز به طور صریح و روشن اعتقاد اهل بهاء
به این مطلب که خداوند بزرگتر از هر بزرگی است و نیز به این حقیقت که

هیچ تصویری و هیچ ذکر و ثنایی به ساحت قرب او و به درگاه وصال او راهی ندارد، بیان شده است.

در فقره‌ی نهم که مخصوص بیان مقام مظهر ظهور در این دور مبارک است، باز هم ابتدای آن با شهادت به مقام خداوندی شروع می‌شود. با این تأکید شدید که این سه قسمت نماز پشت سر هم نازل شده است، جای هیچ شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که اهل بهاء، مقام حضرت بهاءالله را هرگز با مقام خداوند، خالق آسمان‌ها و زمین، یکی ندانسته و در نماز روزانه‌ی خود نیز بارها به این حقیقت شهادت می‌دهند.^۱

^۱ شرح و بسط این مسئله را در باب چهارم این رساله می‌توانید مطالعه کنید.

فصل دوم

باب دوازدهم تشریح فقره‌ی نهم نماز کبیر حرکت دوازدهم

فقره‌ی نهم نماز کبیر در حقیقت یگانه قسمتی از نماز است که در آن به طور واضح و روشن به مقام حضرت بهاءالله اشاره شده است. همان طور که در فصل اول گفته شد، نمازگزار در حالت ایستاده بیشتر مطالبی که مربوط به خود او و خواست‌های او از پروردگار است، بر زبان می‌راند. در حالت سجده درست بر عکس است، چه که آیات مربوط به حالت سجده همگی در وصف حضرت باریتعالی و توجه به سوی خداست. حالت نشسته که حالتی است بین ایستادن و سجده کردن، مخصوص وصف مقام پیامبران است، چه که در عوالم روحانی نیز پیامبران واسطه‌ی بین حق و خلق می‌باشند. این حکم نه تنها در نماز بهائی، بلکه در نماز اسلامی نیز صادق است. (ر.ک. یادداشت ۶، فصل دوم)

بعد از ذکر این مقدمات، آیات فقره‌ی نهم نماز کبیر را که مخصوص شرح مقام حضرت بهاءالله می‌باشد، زیارت می‌کنیم و می‌بینیم که پس از تسلیم اراده‌ی خود به اراده‌ی الهی و رضا به رضای او و شهادت به

وحدانیت و یگانگی خداوند، آن وقت این حالت و مقام را به دست آورده‌ایم و سزاوار آن گشته‌ایم که به مهمترین درجه‌ی عرفان در این عالم برسیم و این مرتبه از عرفان، عبارت از شناسایی پیامبر هر زمان است، چه که بدون شناسایی مظهر حق و بدون وجود پیامبری که ما را به معرفت خداوند رهنمون شود، هیچ راهی برای شناسایی پروردگار وجود ندارد و به همین دلیل است که در آیه‌ی اول کتاب مستطاب اقدس: عرفان مشرق وحی و مطلع امر خداوند، یعنی پیامبر او را اولین وظیفه‌ی هر انسانی معین فرموده‌اند، چه که این مظهر امر در حقیقت «مقام نفس الهی» را در عالم امر و عالم خلق دارا می‌باشد و جانشین خداوند در این دو جهان است. بنابراین حقیقت است که فقره‌ی نهم صلاة کبیر در واقع اوج عرفان و اوج حقیقت شناسایی پروردگار است و منبع و سرچشمه‌ی معرفت را بر نمازگزار ارزانی می‌دارد. شاید به همین دلیل است که در بین ۱۹ حرکت نماز، این قسمت که مخصوص شناسایی مظهر ظهور در این دور مبارک می‌باشد، در فقره‌ی نهم نازل شده است که عدد ۹ نیز در حروف ابجد مطابقت با عدد «بهاء» دارد. (ب = ۲ + ه = ۵ + الف = ۱ + همزه = ۱ مساوی است با ۹).

در ابتدای این فقره، شهادت می‌دهیم به آن چه که همه‌ی اشیاء عالم به آن شهادت داده‌اند و ملاء اعلیٰ آن را گواهی کرده‌اند و اهل بهشت علیا بر آن مقرر و معترفند و بالاتر از همه آن که لسان عظمت و بزرگی نیز از افق ابهی به آن شهادت داده است که: «انک انت الله لا اله الا انت»، یعنی به درستی که تو خداوند هستی و نیست خدایی مگر تو. این شهادت در حقیقت تفصیل همان شهادتی است که اهل اسلام در بیان

ایمان خود و در اذان و در نماز، هر روز به صورتی مختصر به آن شهادت داده، می‌گویند: «اشهد ان لا اله الا الله»، یعنی شهادت می‌دهم به این که نیست الهی و معبودی مگر خداوند یگانه.

بعد از این شهادت اول، اهل اسلام در شهادت دوم اعتقاد خود را به مقام رسالت و پیامبری حضرت محمد بیان کرده، می‌گویند: «اشهد ان محمداً رسول الله»، یعنی شهادت می‌دهم به این که محمد پیامبر خداوند است و با این شهادت در ۱۷ رکعت نماز روزانه به مقام رسالت حضرت محمد اقرار و اعتراف می‌کنند.

در نماز کبیر این شهادت دوم که اقرار به مقام پیغمبر زمان باشد، در فقره‌ی نهم به تفصیل بیان شده و اهل ایمان را با حقایق بیشتر و معارفی بدیع و لطیف آشنا نموده است که شرح و بسط آن حقایق عرفانی و دقائق حکمت و معرفت الهی که در این چند آیه نهفته است، خود کتابی مفصل شود که از عهده‌ی این رساله‌ی مختصر خارج است. با این همه به مناسبت اهمیت مطلب شرح مختصری در این باره مفید فایده خواهد بود.

در فقره‌ی نهم حضرت بهاء‌الله بعد از شهادت بر یکتایی ذات پروردگار، مقام نفس مقدسی را که ظاهر شده است، بیان کرده، می‌فرمایند: «والذی ظهرانه هو السر المکنون والرمز المخزون الذی به اقترن الکاف برکنه النون. اشهد انه هو المسطور من القلم الاعلی والمذکور فی کتب الله رب العرش والثری» که مضمون آن به فارسی چنین است: و آن کسی که ظاهر شد (اشاره به حضرت بهاء‌الله است) به درستی که اوست راز مکنون و رمز پنهانی که به واسطه‌ی او حرف «کاف» به «نون» اقتران پیدا

نمود (یعنی بهم رسیده، با هم متصل شدند). گواهی می‌دهم که او از قلم اعلیٰ مذکور بوده و در کتب خداوند آسمان و زمین یاد شده است. این شهادت دوم که در واقع شرح مقام حضرت بهاءالله است، با شهادت اول که در قسمت قبل گفته شد و اقرار به یکتایی خداوند بود، در حقیقت اصل نماز و اوج عرفانی و مقصد و مرام در هر دیانتی می‌باشد. حضرت بهاءالله در این فقره از نماز ظهور خود را ظهور آن حقیقتی می‌داند که به وسیله‌ی آن حرف «کاف» و حرف «نون» به یکدیگر متصل شده‌اند. چون این دو حرف را به هم وصل کرده، با هم بنویسیم، یا ادا کنیم، از ترکیب این دو حرف در عربی کلمه‌ی «کن» به وجود می‌آید که معنی آن «بشو!» می‌باشد و این اشاره به جمله‌ی معروف «کن فیکون» است که در معارف دینی از دیانت حضرت موسی تا به امروز به عنوان رمز خلقت و آغاز آفرینش شناخته شده است و معنی آن این است که خداوند گفت: «بشو!» و در اثر این امر و فرمان خداوند همه چیز «شد» و به وجود آمد.

اهل ادیان سامی این امر و فرمان خداوند را مبدء و آغاز خلقت می‌دانند و در ادیان گذشته صدور این فرمان را که همان «امر الهی» است، به خداوند یگانه نسبت می‌دادند و این پایه‌ی درک و فهم عمومی از این آیه بود.

در عین حال فلاسفه و حکمای الهی و آگاهان بر دانش و بینش عرفانی و نفوس مقدسه را عقیده بر آن بوده و هست که خداوند یکتا و خالق ارض و سماء و غیب منیع لایدرک که در مقام یکتایی و یگانگی

خود از ابتدایی که ابتدایش را تصور نتوان کرد، تا ابدیتی که آخرش را نتوان - حتی در عالم خیال - به فکر آورد، این چنین خداوندی هیچ نوع ربطی و وصلی و ارتباطی و دخالتی در عالم محدود آفرینش نتواند کرد، چه که ارتباط محدود با غیر محدود و رابطه‌ی حادث و خلق با قدیم و حق و دخالت ذات الهی در خلق بشری، خدا را از مرتبه‌ی خدایی به مرتبه‌ی خلق پایین آورده و هم نوعی و هم جنس بودن این دور را لازم می‌شمارد و از این نظر هرگز نمی‌توان خداوند تبارک و تعالی را به طور مستقیم با عمل خلق و آفرینش ارتباط داد.

برای حل این معما و بیان این مشکل، پایه و اساس تفکر فلسفی و حکمت دینی بر این گذاشته شد که خداوند بدون هیچ علت و واسطه و سببی، آن «مشیت اولیه» یا «کلمه‌ی علیا» و یا «فیض اقدس» و یا «عقل اول» (Logos) یا کلمه‌ی «امر» را خلق فرمود که آن را «اول صادر از حق» و به اصطلاح اهل بهاء «مشیت اولیه» می‌نامند.^۱ و بعد به واسطه‌ی این «مشیت اولیه»، خلق همه چیز ممکن شد^۲ و کلمه‌ی «امر الهی» و «کلمه‌ی علیا» واسطه‌ی نزول جود و رحمت و خلق همه چیز گردید و این مقام «مشیت اولیه» که همان مقام ظهور خداوند در این عالم باشد، مقام حضرت بهاء‌الله در این دور نورانی است که همه ظهورات الهی از پرتو این «مشیت اولیه» به نور ظهور منور شده‌اند و امروز با «ظهور کلی» الهی پرده از وجه «جمال قدم» برداشته شده و اهل عالم به نور آن «سرّ مکنون» و

^۱ برای شرح بیشتر به مفاوضات مبارک حضرت عبدالبهاء ۱۴۴ - ۱۴۵ رجوع فرمایید.

^۲ از جمله به لوح حکمت از حضرت بهاء‌الله رجوع فرمایید.

«رمز مخزون» که در همه‌ی کتب آسمانی به آن بشارت داده شده است، رسیده‌اند.^۱

برای درک بهتر مقام حضرت بهاءالله در ارتباط با راز «مشیت اولیه» این بیان حضرت باب فصل الخطاب است: «ظهورالله در هر ظهور که مراد مشیت اولیه باشد، بهاءالله بوده». در بیان مبارک فوق ابتدا صحبت از «ظهورالله» یعنی ظاهر شدن خداوند در میان است و بلافاصله حضرت باب مسئله را روشن می‌فرماید که مقصود از «ظهور خدا» ظهور و نمایان شدن خود خدا نیست، بلکه مراد و مقصود «مشیت اولیه» است.^۲

همین فلسفه و درک روحانی در نقش نگین اسم اعظم نیز ترسیم و تصویر شده است، چه که در این نقش مبارک نیز بقاء عمودی سه سطح موجود در این نقش را که اشاره به عوالم حق، امر و خلق می‌باشد، به یکدیگر متصل می‌کند و این بقاء عمودی به فرموده‌ی حضرت عبدالبهاء اشاره به: «...حقیقت کلیه» که «...در مراتب ثلاثه از ذروه‌ی اعلی تا به مرکز ادنی نزول و تجلی کرد، جامع جمیع عوالم شد...» و در حقیقت

^۱ برای مطالعه در شرح بشارات کتب مقدسه در همه‌ی ادیان گذشته درباره‌ی ظهور حضرت بهاءالله و ذکر نام آن حضرت از جمله نگاه کنید به: دزد در شب از ویلیام سرز، گلشن حقایق از حاج مهدی ارجمند، موعود کتاب‌های آسمانی از علاءالدین قدس جورابچی و رجوع مسیح از هوشیدر مطلق که همه به فارسی است و یا به فارسی ترجمه شده است.

^۲ بیان فارسی، باب ۱۵، واحد ۳. به شرح مسئله‌ی لقاءالله در ایقان و لوح ابن ذئب نیز مراجعه فرمایید.

واسطه‌ی نزول و تجلی فیض الهی از عالم حق به واسطه‌ی عالم امر به عالم خلق گردید.^۱

با مثالی از کارهای روزانه نیز می‌توان مطلب را بیشتر روشن نمود. مثلاً وقتی اطاقی تاریک است، با یک حرکت جزئی که عبارت از روشن کردن کلید برق باشد، اطاق کاملاً روشن می‌شود و آن چه که تا آن دقیقه دیده نمی‌شد، «ظاهر» می‌گردد. همین طور می‌توان دستگاه عظیمی را در کارخانه‌ی بزرگی در نظر گرفت. موتورهای مختلف در آن موجود، ولی همه ایستاده و بی حرکت هستند، چه که هنوز به نیروی برق وصل نشده‌اند، ولی در همان لحظه که دو شاخه با یک حرکت جزئی به برق متصل شود، تمام آن کارخانه‌ی بزرگ و دستگاه‌های آن به کار می‌افتد. به همین شکل چون کلمه‌ی «امر» الهی صادر شود، نیروی خلق‌کننده‌ی این کلمه، عالمی جدید و خلق بدیع به وجود می‌آورد.

شاید مثالی از تاریخ این امر مبارک، دریچه‌ای برای درک قدرت خلاقه‌ی کلمه‌ی الهیه باشد و تصور چنین خلقی را آسان‌تر نماید. این حقیقت را می‌توان در خلق بدیع و روح جدیدی که در اثر ظهور امر الهی در عالم به وجود می‌آید، مشاهده نمود. به طور مثال در شب پنجم جمادی الاولی ۱۲۶۰ هجری قمری (۲۳ می ۱۸۴۴) قبل از آن دقایقی که حضرت نقطه‌ی اولی امر بدیع را به جناب ملاحسین بشروه‌ای اظهار فرمودند، حرفی و کلمه‌ای از دیانت باب و امر بهائی در عالم نبود، ولی در آن لحظه با اظهار امر حضرت باب خلق جدیدی شد و قدرت کلمه‌ی الهیه

^۱ به شرح نگین اسم اعظم در آخر فصل اول رجوع فرمایید.

در عالم، حرکت بدیعی به وجود آورد و نفوس مقدسه‌ای مبعوث شدند و خلق جدیدی در جهان روح و روان آشکار گردید که امروزه در تمام جهان آثارش هویدا است و میلیون‌ها نفر مؤمن به دیانت بهائی هستند و تشکیلات عظیمی در دنیا بر اساس آن کلمه‌ی الهی که در آن شب صادر شد، به وجود آمده است. پس اظهار یک کلمه و ظهور یک امر باعث خلق روحانی و جسمانی عظیمی شد که هنوز در پس پرده‌ی عظمت پنهان است و روز به روز گسترش یافته و می‌یابد و قبل از آن اثری ظاهری در این عالم از آن دیده نمی‌شود.

باش تا صبح دولتش بدمد

کاین هنوز از نتایج سحر است

بیانی دیگر از حضرت بهاءالله افق جدیدی در جهت درک وسیع‌تری از مفهوم «خلق» و «خلق جدید» می‌گشاید، بیانی که درباره‌ی جناب بدیع، شهید مجید نازل شده است، قوله العزیز: «...قل انا قبضنا قبضة من التراب وعجناه به مياه القدرة والاطمینان ونفخنا فيه روحاً من لدنا.»^۱ مضمون آن که ما گرفتیم مشتی خاک را و عجین کردیم آن را به آب‌های قدرت و اطمینان و دمیدیم در آن روحی از سوی خود. این اشاره‌ی لطیف به خلق جدید جناب بدیع با دمیدن روح قدرت و اطمینان در مشتی خاک نیز گویای مفهوم روحانی عمیقی از خلق روحانی می‌باشد، چه که جناب

^۱ محمد علی ملک خسروی، تاریخ شهدای امر و وقایع طهران، ص ۳۷۷، مؤسسه‌ی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.

بدیع قبل از آن نیز به ظاهر موجود بود و حال او را به مستی خاک تشبیه فرمودند که به روح الهی خلق جدید گشت و زندگی تازه یافت.

فصل دوم

باب سیزدهم

تشریح فقره‌ی دهم نماز کبیر

حرکت سیزدهم

دقت در سیر و حرکت روحانی و عرفانی از اول نماز کبیر، تا آخر قطعه‌ی نهم، ما را متوجه‌ی این نکته می‌سازد که آیات نازل در قطعه‌ی نهم در واقع اوج مرتبه‌ی روحانی و دانش و بینش معنوی را که شناسائی مظهر ظهور و راه عرفان الهی است، به ما ارزانی می‌کند و بالاتر از آن مطلب و مسئله‌ای نیست که در راز و نیاز خود با خدای مهربان به آن مناجات نماییم.

درباره‌ی حکمت و فلسفه‌ی کلی آیات فقره‌ی دهم، تا آخر نماز که فقره‌ی چهاردهم باشد، می‌توان دو نوع دید و نظر داشت که هر دو نظر شایسته توجه و تفکر بسیار است.

نظر اول آن که چون در قطعه‌ی نهم به معرفت «مطلع امر» و «مشرق وحی» رسیده‌ایم، از این به بعد باید «عمل به احکام و اوامر الهیه» مورد نظر باشد، تا «عرفان» و «عمل» مؤید یکدیگر گردند و شخص نمازگزار به آن چه در ابتدای کتاب مستطاب اقدس نازل شده، متوجه گردد که عرفان

و عمل همراه یکدیگر مورد رضا و قبول خداوند بوده و «لایقبل احدهما دون الآخر»^۱ یعنی یکی از آن دو بدون آن دیگر مورد قبول نخواهد بود. بنابراین نظر می‌توان بسیاری از آیات قطعاً دهم، تا چهاردهم را تشریح و بیان نمود که ناظر به عصیان و ناتوانی انسان در عمل به دستورات الهی می‌باشد.

نظر دیگر که آن هم شایان تأمل و تفکر است، آن که در همه‌ی ادیان، نماز روزانه از جمله حاوی اشارات و بشاراتی به ظهورات آتیه بوده است. پس نمی‌توان گفت که نماز کبیر در دور بهائی خالی از این حقیقت است. در فصل اول این رساله از جمله اشاره شد که در نماز متداول بین امت حضرت مسیح از جمله وارد آمده که: «ملکوت تو بیاید و اراده‌ی تو همان طور که در آسمان‌هاست در زمین نیز مستقر گردد»^۲ که بشارتی روشن به آمدن ملکوت الهی و استقرار اراده‌ی خداوند بر روی زمین در آتیه می‌باشد.

در نماز اهل اسلام نیز آیه‌ی «اهدنا الصراط المستقیم» آرزویی صریح است که خداوند راه راست را به نمازگزار نشان دهد و او را به آن «صراط» مستقیم راهنمایی نماید که معنی آیه و اصطلاح «صراط مستقیم» در آیات قرآنی اشاره‌ی صریح به روز آخر و سختی‌های گذشتن از پل صراط می‌باشد که در وصف آن پل گفته‌اند که از موی سرباریک‌تر و از

^۱ کتاب اقدس، بند ۱.

^۲ انجیل لوقا، باب ۱۱، آیه ۲.

شمشیر تیزتر است که این خود اشاره به امتحانات و مشکلاتی است که در راه ایمان به ظهور بعد سر راه مؤمنین دیانت قبل قرار دارد.

حال اگر به دیده‌ی دل به آیات لطیف و پرمعنی فقره‌ی دهم نگاه کنیم و عمق عرفانی بعضی از کلمات و اصطلاحات این آیات را بررسی و تحقیق نماییم، شاید به دیده‌ی بصیرت و با بینشی دیگر بعضی از این آیات را اشاراتی لطیف و پوشیده بیابیم که در آن نمازگزار در حالت مناجات با خدای خود از خدا می‌خواهد که او را به زیارت جمال معبود و محبوب فائز فرماید و در این خواهش و آرزو خداوند را به «لبیک» اصفیای او، به «نفحات وحی» او و به «نسمات فجر ظهور» او سوگند می‌دهد.

آرزوی نمازگزار در این فقره در مناطق و محل‌هایی رخ می‌دهد که یک بار به «بیدا» و بار دیگر به «فضا» نامیده شده‌اند. می‌دانیم که در عوالم روحانی بیدایی وجود ندارد و فضایی به مفهوم جسمانی و جغرافیایی نیز موجود نیست و باز می‌دانیم که «بیدا» به معنای صحرا و بیابان و «فضا» به معنای جا و محل در کتب عرفانی و فرهنگ‌های اهل عرفان، معانی روحانی عمیقی دارند.

در آثار بهائی نیز بر اساس بیانات حضرت عبدالبهاء بعضی از معانی عرفانی این کلمات توضیح داده شده است. از جمله در تشریح فقره‌ی نوزدهم کلمات مکنونه فارسی در تشریح آیه‌ی «حال آن صحرا و آن فضا را به نظر درآرید و بیان من بر همه‌ی شما معلوم گردد»، حضرت عبدالبهاء از جمله می‌فرماید که: «اما مراد از آن عبارت فقره‌ی کلمات مکنونه، یعنی صبح صادق روشن، فجر ظهور است که حضرت اعلی تجلی فرمودند

و مراد از شجره‌ی مبارکه جمال قدم است مراد از آن فضا فضای دل و جان است و حضور خلق عبارت از حضور روحانی است، نه حضور جسمانی و ندای الهی در فضای دل و جان بلند شد و چون خلق هوشیار نشدند، لذا مدهوش گشتند.^۱

در قاموس اصطلاحات عرفانی از استاد سید جعفر سجادی نیز درباره‌ی تعبیر عرفانی کلمه‌ی صحرا که همان بیدا نیز تواند بود، آمده است که: «مراد از صحرا، عالم روحانی است که صحرای روحانی هم گویند. سنائی گوید:

باش تا حسن نگارم خیمه بر صحرا زند
شورها بینی که اندر جنۃ المأوی زند

عراقی گوید:

رمزی از اسرار باده کشف کرد
راز مستان جمله بر صحرا نهاد^۲

و در کتاب مقدس عهد جدید نیز چون از بشارت یوحنا معمدانی به ظهور حضرت مسیح صحبت می‌شود، همیشه به نام ندایی در صحرا بلند شد که روز خداوند نزدیک است، یاد شده است.

^۱ کنز اسرار، جلد دوم، ص ۶۳ - ۶۴.

^۲ سید جعفر سجادی، قاموس اصطلاحات عرفانی، ص ۳۰۰، چاپ دوم، ۱۳۵۴، تهران.

با در نظر گرفتن این تعبیرات عرفانی و بیانات حضرت عبدالبهاء در معنی فضا، چون دوباره آیات فقره‌ی دهم صلوة کبیرا زیارت و تلاوت نماییم، می‌بینیم که در این فقره از لیبیک، لیبیک گفتن برگزیدگان خداوند در آن فضای روحانی صحبت رفته و از اثر اقدام (جای پاهای) خداوند در آن صحرا یاد شده است. نکته‌ی قابل توجه آن که این فضا و صحرای روحانی در ارتباط با نفحات وحی الهی و نسیم‌های فجر و سحر ظهور ربانی بیان گردیده است. همه‌ی این حالات و این جوّ روحانی و این حالت شوق و ذوق زیارت در «فجر ظهور» نشان می‌دهد که این فجر ظهور و این نسیم‌های خوش الهی که در سحرگاهی می‌وزد و نمازگزار آرزوی رسیدن به آن را دارد، نمی‌تواند متوجه‌ی گذشته باشد، بلکه به نظر این عبد اشارت و بشارت به نسیم ظهوری است که در موقع خود بعد از دور بهائی خواهد وزید و عالم وجود را به «خلعت هستی»^۱ مزین خواهد ساخت.

دلیل دیگری که این نظر را تأیید می‌کند، تعبیر اصطلاحاتی مثل سحر و فجر و صبح صادق است که در بیانات حضرت عبدالبهاء وارد آمده، از جمله در بیان مبارک زیر «سحر» را نشانه‌ی «روز رستاخیز» دانسته و فرموده‌اند: «هوالبهی ای مقبل الی الله! ظلمت شب هر چند شدید و غفلت انگیز است، لیکن مناجات اسحار و تلاوت آیات نشانه‌ی یوم رستاخیز...»^۲

^۱ خلعت هستی اصطلاحی است که در کلمات مکتوبه‌ی فارسی، شماره‌ی ۷۳ نازل شده است. به تشریح این فقره در کنز اسرار، جلد دوم مراجعه فرمایید.

^۲ مناجات‌های حضرت عبدالبهاء، کراچی ۱۹۶۵، ص ۱.

چون ایام فجر و سحر اشاره به زمان قبل از ظهور و نشانه‌ی روز رستاخیز و اظهار امر مظهر ظهور جدید است^۱، و نماز کبیر اقلأً حدود ۳۰ تا ۴۰ سال بعد از این زمان که زمان قبل از ظهور حضرت باب باشد، نازل شده است، پس نمی‌توان طلب و آرزوی نمازگزار را که اشتیاق درک نسایم فجر ظهور را دارد و زیارت وجه محبوب را تمنا می‌کند به گذشته نسبت داد. شاید به درک و فهم روحانی و عرفانی نزدیک‌تر، آن باشد که این شوق وصال و آرزوی دیدار را برای آینده‌ای بدانیم که در آن فجر ظهور الهی طلوع نماید و اصفیا در آن صحرا و فضای روحانی ندای الهی را لبیک لبیک گویان بپذیرند.

تعبیر حضرت عبدالبهاء که در جواب سؤال یکی از یاران در معنی «صبح صادق» در کلمات مکنونه‌ی فارسی، شماره‌ی ۱۹ صادر شده است، نیز مؤید درک صحیح زمان‌های مربوط به ظهور است، در آن جواب مبارک می‌فرمایند: «اما المراد من عبارة صبح صادق - الواردة فی الکلمات المکنونه فجر الظهور المنیر الذی تجلی فیہ حضرة الاعلی...»^۲ مضمون آن که مقصود از عبارت «صبح صادق» که در کلمات مکنونه وارد آمده، فجر ظهور منیری است که در آن حضرت اعلی تجلی فرمودند. در بیان دیگر می‌فرمایند: «ظهور حضرت باب مانند طلوع صبح صادق بود و ظهور جمال قدم ظهور آفتاب. هر صبح نورانی بشارت از شمس حقیقت

^۱ برای شرح بیشتر در ارتباط کلمات سحر، فجر، صبح صادق و امثال آن با ایام ظهور پیامبران به کتر اسرار در تشریح کلمات مکنونه، جلد دوم، ص ۶۲ تا ۶۵ مراجعه فرمایید.

^۲ مجموعه‌ی نصوص درباره‌ی کلمات مکنونه، مرکز جهانی، اکتبر ۱۹۸۱.

دهد...»^۱ این نکته که حضرت عبدالبهاء «هر» صبح نورانی را بشارت از طلوع شمس حقیقت بیان می‌فرمایند، عمومیت این تعبیر و تشبیه را در «هر» دور وزمانی تأکید می‌نماید.

بنابراین به جرأت می‌توان گفت که نماز بهائی نیز هم‌چون نماز روزانه‌ی اهل مسیحیت و اهل اسلام، دارای اشارات و بشاراتی درباره‌ی روز رستاخیز مظاهر بعد می‌باشد که شاید در این زمان درک و شناسایی آن بسیار مشکل باشد.

^۱ مجموعه‌ی خطابات، چاپ آلمان، ۱۹۸۴، ج اول، ص ۳۸۷.

فصل دوم

باب چهاردهم

تشریح فقره‌ی یازدهم نماز کبیر

حرکت پانزدهم

بعد از قیام که قطعه‌ی دهم نماز کبیر بود، نمازگزار سه بار ذکر «الله ابهی» را تکرار نموده و بر اساس سنت و قانون حرکات نماز، چون نام خداوند را یاد نموده، به حالت رکوع بدن را خم می‌نماید و دست‌های خود را روی زانو قرار داده، به مناجات در حال رکوع مشغول می‌شود. نکته‌ی جالب در ادامه‌ی این حرکات آن که نمازگزار در ذکر اول «الله ابهی» که حرکت هفتم نماز بود و بعد از آن نیز در ذکر دوم نماز که حرکت دهم است، و «الله اعظم من کل عظیم» را بر زبان می‌راند، در هر دو بار دست‌های خود را به سوی آسمان بلند می‌نماید. در ذکر سوم که حرکت چهاردهم نماز کبیر است و قبل از رکوع انجام می‌شود، دستوری برای بلند نمودن دست‌ها صادر نشده است و هم چنین در ذکر چهارم نماز که آخرین ذکر نماز و حرکت هفدهم می‌باشد و در آن نیز سه بار «الله ابهی» می‌گوییم، باز هم دست‌ها را به آسمان بلند نمی‌کنیم.

البته بسیاری از یاران عزیز بر سبیل عادت و بدون توجه به متن نماز و دستورات مربوط به حرکات^۱، دست‌های خود را در همه‌ی ذکرها بلند می‌کنند که البته بعد از آگاهی به اصل بیانات مبارک خود به خود به راه مورد نظر آگاه می‌گردند.

اما حکمت این که چرا در دو ذکر قبل از قطعه‌ی نهم دست‌ها را به سوی آسمان بلند می‌کردیم، ولی در دو ذکر بعد از آن با دست‌های افتاده نام بزرگ خدا را یاد می‌کنیم، بر نویسندگان تا به حال روشن نشده است. در یک مورد از این ذکرها، یعنی در آخرین ذکر «اللَّهُ اَبهى» (حرکت هفدهم) می‌توان علت بلند نکردن دست‌ها را در مطالب قطعه‌ی دوازدهم پیدا نمود که قبل از آن ذکر تلاوت می‌شود و آن این که در قطعه‌ی دوازدهم از جمله می‌گوییم: «و جمالک یا مقصود العالم انّ الوجه يستحیی ان يتوجه الیک و ایدای الرجاء تخجل ان ترتفع الی سماء کرمک». مضمون آن که: قسم به زیبایی تو ای مقصود عالمیان، بدرستی که روی من حیا می‌کند از این که توجه به سوی تو نماید و دست‌های رجای من شرمسار است از این که به سوی آسمان بخشش تو بلند گردد.

با اقرار و اعتراف به این نکته که دست‌های طلب و رجای ما از بلند شدن به سوی آسمان بخشش او خجالت می‌کشد، دیگر معلوم است که بلافاصله در حرکت بعد نمی‌توان دست‌ها را برای ذکر نام خداوند به سوی او بلند نمود.

^۱ دستورات مربوط به حرکات نماز و بلند کردن دست‌ها و امثال آن در لوح نماز از قلم حضرت بهاء‌الله نازل شده است.

نکته‌ی جالب آن که از این قطعه‌ی دوازدهم به بعد، دیگر تا آخر نماز دست‌ها را به سوی آسمان بلند نمی‌کنیم و این خود نکته‌ها و رمزها در بردارد که شرح آن خارج از بحث این رساله است.

شرح این حیرانی و خون جگر

این زمان بگذار، تا وقت دگر

بعد از توجه به ارتباط حرکت ذکر الله ابھی با این فقره و قطعات بعد، نظر را به اصل قطعه‌ی یازدهم متوجه می‌سازیم که در آن در حالت رکوع و در نهایت افتادگی و خشوع می‌گوییم: «لک الحمد یا الھی بما ایدتنی علی ذکرک و ثنائک و عرفتنی مشرق آیاتک و جعلتنی خاضعاً لربوبیتک و خاشعاً لالوهیتک و معترفاً بما نطق به لسان عظمتک.» مضمون این آیات آن که: حمد و ثنا سزاوار توست، ای پروردگار من که تأیید کردی مرا بر ذکر و ثنای خود و شناساندی به من محل اشراق آیات خود را و مرا در برابر پروردگاری خودت فروتن داشتی و در مقابل خداوندگاری خودت پذیرا و افتاده ساختی و معترف نمودی به آن چه که زبان بزرگی تو به آن نطق فرمود.

در این فقره که یکی از فقرات نزدیک به آخر نماز است، برای اولین بار به شکر و حمد خداوند پرداخته و برای تمام نعمت‌هایی که به ما ارزانی داشته است، او را سپاس گفته، حمد می‌نماییم.

در ارتباط با آن چه درباره‌ی تشریح فقره‌ی قبل گفته شد، این نکته جالب است که نمازگزار بعد از گفتن آیات فقره‌ی قبل (فقره‌ی دهم) که از

جمله شاید اشاره‌ای به مظهر امر در آتیه ایام باشد، خداوند را به این جهت سپاس می‌گویند، برای این که خدا به او «مشرق آیات» خود را شناسانده است.

در حقیقت نمازگزار در قطعه‌ی نهم به معرفت حضرت بهاء‌الله رسیده و مقام مبارک ایشان را که «سر مکنون و رمز مخزون» الهی است، شناخته و به آن شهادت داده بود.

اگر این حمد و شکر در قطعه‌ی یازدهم مربوط به شکر از شناسایی جمال قدم باشد، از نظر منطقی، می‌بایست بعد از قطعه‌ی نهم بیاید، در حالی که ابتدا در قطعه‌ی دهم است که اشاره به نسایم صبح ظهور و بلی بلی گفتن برگزیدگان در آن فضا و در آن صحرا می‌شود و بعد از ارزانی داشتن این نعمت، در قطعه‌ی یازدهم، خدا را برای معرفت و شناسایی آیات و نشانه‌هایش شکر و حمد و سپاس می‌گوییم. پس این حمد و سپاس می‌تواند معطوف به مطالب فقره‌ی اخیر، یعنی فقره‌ی دهم، باشد.

نکته‌ی جالب آن که این آیات حمد و سپاس در قطعات آخر نماز کبیر نازل گشته و دلیل آن است که بنده‌ی نمازگزار بعد از نزول این همه فضل و جود و دریای معرفت که در این نماز بر او ارزانی گشته، به حمد و سپاس خداوند مشغول می‌شود.

شیخ احمد العلوی که از او در این رساله چند بار یاد شده است، درباره‌ی «حمد» در نماز اسلامی در ارتباط با سوره‌ی فاتحه و مناجاتی که در سوره‌ی فاتحه با خدا می‌کنیم و آیه‌ی «الحمد لله رب العالمین» را بر زبان می‌رانیم، می‌گوید: «بهترین چیزی که نمازگزار از خدای خود

می‌شنود، این است که: آیا هنوز چیزی از قرب مانده است که بخواهی؟ در پاسخ، آن که مستغرق انوار مشاهده است، می‌گوید: «الحمد لله رب العالمین»، چه که او به چیزی رسیده است که دیگران بدان نرسیده‌اند و حتی به فکر خود او نیز نمی‌رسد.^۱

با در نظر گرفتن این تعبیر لطیف از حالت شکر و سپاس، دقت در این نکته لازم است که این شکر بعد از چه قطعاتی و به چه مناسبتی گفته می‌شود و چه نعمت و برکتی به ما ارزانی شده که بعد از آن به حمد و سپاس آن نعمت می‌پردازیم. همان طور که گذشت، این حمد و ثنا در قطعه‌ی یازدهم، بعد از مطالب قطعه‌ی دهم نازل شده است و در قطعه‌ی دهم صحبت از شوق و وله و شور و شعفی است که نمازگزار برای درک زیارت جمال مقصود و رسیدن به نسیم‌های صبح ظهور دارد.

^۱ عارفی از الجزایر، ص ۲۲۱.

فصل دوم

باب پانزدهم

تشریح فقره‌ی دوازدهم نماز کبیر

حرکت شانزدهم

پس از حمد و سپاس خداوند و شکر به درگاه او که ما را از نعمت شناسایی مشرق آیات خود برخوردار نموده است، از حالت رکوع درآمده، دوباره راست ایستاده و قطعه‌ی دوازدهم را تلاوت می‌کنیم. در این فقره که یکی از قطعات طولانی نماز کبیر است، ابتدا در مقابل درگاه الهی به عصیان و گناه و اعمال و رفتار بد خود اقرار و اعتراف نموده و حسن عمل و جود و کرم الهی را می‌ستاییم.^۱

^۱ می‌دانیم که در دیانت بهائی توبه و اقرار به گناه فرد مؤمن، نزدیک شخص روحانی، چه کشیش باشد، چه مجتهد، چه رهبر دینی باشد، چه عارف پاکدل، ممنوع شده است و شخص مؤمن هر وقت اراده‌ی توبه کند، باید با قلب پاک و نیت خالص به حق توجه نموده و از مناجات‌هایی که مخصوص این حالت نازل شده است، تلاوت نماید. در عین حال، مطالب این فقره‌ی دوازدهم و هم‌چنین فقره‌ی دهم در حقیقت توبه و اقرار و اعترافی است به اعمال سوء و گناه و عصیانی که شخص ممکن است در زندگی روزانه به آن گرفتار گردد و چون حضرت بهاء‌الله دوست نداشتند که شخصی در مقابل انسانی دیگر توبه کند و خود را

حالت نمازگزار در این نوبت از نماز به اندازه‌ای لطیف و رقیق و قلب و جان او به اندازه‌ای حساس و آگاه شده است که بی‌اختیار اشک از دیده‌ی او جاری است و در این حال است که به زبان دل می‌گوید: می‌بینی ای خدای من که اشک‌های من مرا از ذکر و ثنای تو باز می‌دارد. و در همین حالتِ اوج روحانیت و صفای قلب و حساسیت و آمادگی جان است که از خداوند خواهش و آرزوی مهمی می‌کند و این رجا و آرزو آن است که خداوند به «اولیاء» خود به جود و رحمت معامله نماید و به فضل و احسان خود رفتار کند.

این مطلب که «اولیاء» چه کسانی هستند و چگونه است که هم در این نماز کبیر و هم در نماز وسطی در حق «اولیاء» دعا شده و از خدا خواهش و تمنا می‌کنیم که «اولیاء» خود را در زیر بال‌های فضل و رحمت خود قرار دهد و در صلوة وسطی بر «اولیاء» او صلوة و سلام و تکبیر و بهاء می‌گوییم، مطالبی است که بعد از زیارت اصل فقره دوازدهم تشریح خواهد شد.

اصل قطعه‌ی دوازدهم:

«الهی الهی عصیانی انقض ظهري و غفلتی اهلکتی. کُلِّمًا اتفکرفی سوء عملی و حسن عملک، یندوب کبدی و یغلی الدّم فی عروقی. و جمالک یا مقصود العالم انّ الوجه یستحیی ان یتوجه الیک و ایادی الرجاء تخجل

خوار و ذلیل نماید و به خاطر بلندی مقام انسان و یکسان بودن انسان‌ها نزد خداوند، طبقه‌ی روحانیون را از میان برداشتند و همه‌ی افراد بشر را در مقابل دستورات دینی یکسان نمودند.

ان ترتفع الی سماء کرمک. تری یا الهی عبراتی تمنعی عن الذکر والثناء. یا ربّ العرش والثری! اسألك بآیات ملکوتک واسرار جبروتک بان تعمل باولیائک ما ینبغی لجودک یا مالک الوجود ویلیق لفضلک یا سلطان الغیب والشهود». مضمون مطالب عالیہ فوق چنین است کہ: ای پروردگار من! ای پروردگار من! گناہان من پشت مرا خم کرده است و غفلت من مرا ہلاک نموده است. ہر وقت بہ بدی رفتار خود و خوبی کردار تو می اندیشم، جگرم آب می شود و خون در رگہایم بہ جوش می آید. قسم بہ زیبایی تو، ای مقصود عالمیان کہ روی من از آن شرم دارد کہ بہ سوی تو توجہ نماید و دستہای طلب و آرزوی من خجالت می کشد کہ بہ سوی آسمان بخشش تو بلند شود. می بینی ای خدای من اشکہای مرا کہ مانع از ذکر و ثنای من می شوند، ای خداوندی کہ صاحب آسمان و زمینی! سؤال می کنم از تو بہ آیات ملکوت تو و اسرار جبروت تو بہ این کہ رفتار کنی با اولیاء خود (دوستان خود، برگزیدگان تو) آن چہ کہ شایستہی جود تو است، ای مالک وجود و درخور فضل توست ای سلطان آن چہ پنهان و آن چہ آشکار است (غیب و شہود).

غیر از مطالبی کہ در قسمت اول این فقرہ دربارہی اقرار و اعتراف بہ اعمال و رفتار شخص نمازگزار و راز و نیاز او با خداوند نازل شدہ است، مطالب مهم دیگری در آخر این قطعہ بیان شدہ است کہ شایان دقت و تفکر بسیار است و این مسئلہی مهم همان طور کہ اشارہ شد، مسئلہی دعا و مناجات برای «اولیاء» الهی است، چہ کہ در آیات مربوطہ، این «اولیاء» بہ خداوند نسبت دادہ شدہ اند و از آنها بہ عنوان «اولیاء تو» صحبت شدہ

است. در حق آنها گفته شده: «...بان تعمل باولیائک ما ینبغی لجدک...»
الی آخر، یعنی عمل نما با اولیاء خودت آن چه شایسته و سزاوار جود و
فضل توست.

در آخر نماز وسطی نیز ذکر «اولیاء» خداوند آمده است و از نظر
بحث شناسایی این نکته که «اولیاء» چه اشخاصی هستند، این آیات نماز
وسطی حد اقل یکی از تعاریف و معانی «اولیاء» را بیان نموده و صفت آن
دسته از «اولیائی» که مورد سلام و صلوة و تکبیر و بهاء هستند را روشن
ساخته است، چه که در آن نماز می فرمایند: «...والصلوة والسلام والتکبیر
والبهاء علی اولیائک الذین ما منعهم شؤونات الخلق عن الاقبال الیک
وانفقوا ما عندهم رجاء ما عندک.» یعنی صلاة و سلام و تکبیر و بهاء بر
اولیاء تو، آن اولیائی که شؤونات خلق آنها را از روی آوردن به سوی تو باز
نداشت و آن چه که داشتند به خاطر آن چه نزد تو بود، انفاق نمودند و از
آن گذشتند.

از این آیات به طور وضوح معلوم می شود که این ذکر و ثنا و درود و
سلامی که بهائیان دنیا روزی سه بار در نماز روزانه‌ی خود در حق «اولیاء»
الهی بر زبان می رانند، برای آن نفوس پاک و مقدسی است که نه تنها
خواست‌ها و زینت‌ها و شهرت‌ها و ثروت‌های دنیا آنها را از توجه به سوی
خداوند باز نداشته، بلکه بعد از اقبال و ایمان، آن چه داشته‌اند، جان
برکف نثار راه جانان نموده و بخاطر آن چه نزد حق وجود دارد، از آن چه
خود داشته‌اند، صرف نظر نموده‌اند. رسیدن به این مقام بلند و به این درجه

از فنا و فدا در مقابل حضرت کبریا، صفت و راه و رسم کسانی است که در نماز به «اولیاء» خدا نامیده شده‌اند.

بعد از شرح مطالبی که در دو نماز کبیر و وسطی درباره‌ی «اولیاء» نازل شده است، از نظر اهمیت موضوع، لازم است، اندکی درباره‌ی ذکر «اولیاء» و معانی مختلف آن گفته شود، تا بعضی روابط درباره‌ی ذکر «اولیاء» در این فقره‌ی دوازدهم با مطالبی که در فقره‌ی بعد نازل شده، روشن گردد.

در الواح و آثار، «اولیاء» به طور عام به عموم مؤمنین خطاب می‌شود، ولی چون دقت کافی در آیات الهی و نصوص مبارکه نماییم، روشن می‌شود که در اکثری از آثار مبارکه، وقتی صحبت از عموم یاران باشد، کلماتی مثل «احبای الهی» یا «دوستان حق» و یا «حزب الله» و امثال آن از لسان مبارک صادر می‌گردد و چون صحبت از افراد و اشخاص مخصوصی در میان باشد، کلمات و اصطلاحاتی مثل «اصفیاء» و «ابرار» و «احرار» و «اولیاء» به چشم می‌خورد.

با دقت کافی در آثار مبارکه معنی بسیاری از این اصطلاحات رفته رفته به دست می‌آید و معلوم می‌شود که مقصد از این کلمات در آثار و الواح چیست! مثلاً چون در کلمات مکنونه صحبت از «ابرار» به میان می‌آید، در همان فقره معنی «ابرار» به صورتی که مقصد جمال مبارک

^۱ معانی چنین کلمات و اصطلاحاتی همراه معنی صدها اصطلاح عرفانی دیگر که همه از آیات و نصوص مبارکه استخراج شده، در کتابی از نویسنده به نام «فرهنگ اصطلاحات عرفانی در آثار مبارکه» جمع آوری شده که انشاءالله به زیور چاپ مزین گردد.

است، نازل شده است، زیرا که می‌فرمایند: «زیرا که ابرار جام باقی از کف ساقی خلد نوشیده‌اند و قلب مردگان را چون صبح صادق، زنده و منیر و روشن نمایند.»^۱ و این مطابقت دارد با وصف عمل اولیاء که در بیان مبارک دیگری نازل شده است.

اصطلاح «اهل بهاء» نیز اصطلاحی است که از طرفی جنبه‌ی عمومی داشته، شامل حال همه‌ی بهائیان می‌شود و از طرف دیگر در مواقعی مخصوص فقط شامل حال اعضاء بیت العدل اعظم می‌گردد، چه که ایشان آن اهل بهائی هستند که در سفینه‌ی الله ساکنند.

نکته‌ی جالب این است که در اکثری از آثار چون ذکر «اولیاء» به میان می‌آید، همراه آن طلب و رجای «حفظ» آن نفوس نیز نازل شده است. چنان چه در مناجاتی می‌فرمایند: «الهی! الهی! اولیای خود را حفظ فرما. تویی آن کریمی که عفوت عالم را احاطه نموده. بر عبادت رحم فرما و تأیید نما بر اعمال و اخلاق و اقوالی که لایق ایام توسست...»^۲ و نیز در نماز کبیر اهل بهاء هر روز دعا در حق «اولیاء» نموده، رجا می‌نمایند که خداوند با آنها به جود و بخشش خود عمل نماید.

بعد از ذکر این مقدمات بعضی از آیات که در آن اصطلاح «اولیاء» به افراد خاصی خطاب شده و از جمله «اولیاء» و «ایادی امرالله» و «امنای بیت عدل» در یک ردیف نام برده شده‌اند، زیارت می‌شود:

^۱ کلمات مکنونه‌ی فارسی شماره‌ی ۵۸.

^۲ ادعیه‌ی حضرت محبوب، سنچری پرس، استرالیا، ص ۳۴۱.

اولیاء

۱- اولیاء را بحر حیوان قرار فرمود

حضرت بهاء الله در بیانی می فرمایند، قوله العزیز: «... اولیای خود، هر یک را بحر حیوان قرار فرمود و از سلسبیل لسان جاری نمود و بر عالمیان مبدول داشت، تا کل به زندگی دائمی و حیوة ابدی فائز گردند.»^۱

۲- اولیاء شامل نعمت های ابدیه

در بیانی دیگر می فرمایند: «حقیقت و کینونت حمد و ثنا مخصوص بساط امجد اقدس حضرت محبوب را لایق و سزااست که اولیاء خود را از نعمت های ابدیه و مائده های سرمدیه محروم نساخت. قلب عطا فرمود، تا به افقش اقبال نماید و وجه بخشید، تا به شطرش توجه کند، لسان کرم نمود، تا به ذکرش ناطق و سمع عنایت شد، تا به اصغاء ندا که در این یوم مابین ارض و سماء مرتفع است، فائز گردد.»^۲

بنابر بیانات فوق، هم صفات و حالات و اعمال و رفتار اولیاء روشن شده و هم مراتب حفظ و شمول جود و کرم الهی نسبت به اولیاء معلوم می گردد.

در بیان مبارک دیگری، حضرات ایادی امرالله و امناء بیت العدل را همراه اولیاء الهی که به اسم اعظم منسوبند، ذکر فرموده، در حق آن نفوس

^۱ آیات الهی، جلد ۲، ص ۱۹۱.

^۲ آیات الهی، جلد ۲، ص ۱۹۱. به بیان مبارک در صفحه ۸۴ نیز مراجعه نمایید.

می‌فرمایند: «حمد مولی العالم را و شکر ایادی امرش را و ثنا امناء بیت عدلش را که در مقامات ارتفاع کلمه و ارتقاء بیان، از خود و من فی الامکان گذشته‌اند و بما یرتفع به امرالله ناظر و متمسکند. امید آن که اولیاء الهی که باسم اعظم منسوبند، از ایشان ظاهر شود، آن چه که در عمل سید اعمال و در بیان مولی البیان. به یمن همت آن نفوس، عالم به نور عدل و انصاف روشن و منیر. جلت عظمة الله ربنا و رب العرش العظیم.»^۱

ملاحظه می‌شود که در این بیان نیز امید و آرزوی جمال قدم دربارهی حفظ اولیاء اظهار شده است. از طرف دیگر در بیان اخیر، تعریف اولیاء شبیه به وصفی که در نماز وسطی در آن مورد آمده است، نازل شده، چه که می‌فرمایند، آنها از «خود و من فی الامکان گذشته‌اند» و در نماز وسطی نیز در شرح اولیاء آمده است که «الذین ما منعتهم شؤونات الخلق عن الاقبال الیک....»

در عالم اسلام و به خصوص نزد اهل عرفان بحث «اولیاء» و «انبیاء» از مسائل بسیار مهم به شمار می‌رود و صدها رساله و کتاب در این زمینه نوشته شده و نظریات افراطی زیادی در مقام اولیاء اظهار شده است. این زیاده روی به جایی رسیده که بعضی از اهل تصوف و عرفان مقام «اولیاء» را از مقام انبیاء بالاتر دانسته و گفته‌اند که نبی و پیامبر به امر الهی قیام نموده و اجبار در رسالت دارد و از خود اختیاری ندارد و مقام نبوت او

^۱ در ارض اقدس از روی نسخه‌ی دستی جناب مولوی ساکن هلند رونویس شد.

خدادادی است، ولی اولیاء به سعی و اجتهاد و کوشش خود به مقامات عالی رسیده‌اند. پس ارزش و مقامی بالاتر دارند.

حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء در آثار مبارکه این قبیل عقاید افراطی را به کلی رد فرموده به صراحت بیان داشته‌اند که ولایت و مقام «اولیاء» به کلمه‌ای از جانب انبیاء خلق شده و اگر «اولیاء» در سایه‌ی ادیان الهی به مقامات عالی‌ی روحانی برسند، هرگز شأن و مقام آنها با انبیاء الهی قابل قیاس نیست. (ر.ک. یادداشت ۷، فصل دوم)

فصل دوم

باب شانزدهم

تشریح فقره‌ی سیزدهم نماز کبیر

حرکت هجدهم

پس از اتمام قطعه‌ی دوازدهم، بدون این که دست‌ها را به سوی آسمان بلند کنیم، سه بار ذکر «الله ابهی» گفته و سپس چون در این ذکر نام بزرگ، یعنی اسم اعظم خداوند را بر زبان رانده‌ایم، در مقابل عظمت او به سجده افتاده، به زبان جان مناجات کرده، می‌گوییم: «لک الحمد یا الهنا بما انزلت لنا ما یقرّبنا الیک و یرزقنا کل خیر انزلتہ فی کتبک و زبرک. ایرب نستلک بان تحفظنا من جنود الظنون و الاوهام. انک انت العزیز العلام.» مضمون آن که حمد و سپاس ترا سزاوار است، ای خداوند ما، به خاطر آن که نازل فرمودی برای ما آن چه را که نزدیک می‌کند ما را به سوی تو و مرزوق کردی ما را به همه‌ی خوبی‌هایی (کل خیر) که آن را در کتاب‌ها و زبور خود نازل کرده‌ای. خداوندا! از تو سؤال می‌کنیم که حفظ فرمایی ما را از لشگرهای ظنون و اوهام (شک‌ها و خیالات واهی). به درستی که تو عزیز و متّان هستی.

نکته‌ی دقیق در این قطعه آن است که برای اولین و آخرین بار در نماز کبیر در این قسمت به صیغه‌ی جمع نماز می‌گزاریم. در این جا دیگر صحبت از آمال و آرزوی شخص نمازگزار در میان نیست و خواست‌ها و تمنای فردی بیان نمی‌شود، بلکه آرزویی که می‌کنیم، و طلب و خواهشی که از خدا داریم، برای همه بوده و حالت عمومی و اجتماعی دارد، چه که صحبت از «حفظ من» در میان نبوده، بلکه از خدا می‌خواهیم که «ما» را، یعنی همه اهل بهاء، یا همه‌ی اهل ایمان را از لشگرهای ظنون و اوهام حفظ نماید.

چون در ترتیب و نظم کلمات و مطالبی که در این فقره‌ی سیزدهم نازل شده است، دقت و بررسی نماییم، به حکمت‌ها و اسرار بیشتری برخورد می‌کنیم.

اول آن که این فقره را که تقریباً در آخر صلوة کبیر نازل شده، با حمد و سپاس به درگاه خداوند شروع می‌کنیم و او را شکر می‌گوییم. به علت آن که همه‌ی خوبی‌های عالم را به ما ارزانی بخشیده و تقرب درگاه الهی را برای ما ممکن ساخته است. از این آیات مبارک اقلأً دو مطلب اصلی آشکار می‌شود. اول آن که همه‌ی خوبی‌ها، یعنی «کل خیر» در این نماز به ما ارزانی شده، و دوم آن که این نماز راه نزدیکی و تقرب ما را به خداوند هموار و آماده نموده است.

چون به معانی مختلف «کل خیر» دقت نماییم، از جمله به این نکته برخورد می‌کنیم که حضرت رب اعلی، ظهور حضرت بهاءالله را به ظهور

«کل خیر» تعبیر نموده، می‌فرمایند: «وفی سنة التسع کل خیر تدرکون»^۱ بنابراین می‌توان چنین استنباط کرد که از طرفی نمازگزار، خداوند را در آخر نماز حمد می‌گذارد که او را به شناسایی مظهر ظهور «کل خیر»، حضرت بهاءالله، موفق نموده و از طرف دیگر می‌توان تصور کرد که در قطعات اخیر نماز اشارات و بشاراتی مخفی و پنهانی بوده که می‌تواند ما را به ظهور «کل خیر» در آتیه‌ی ایام و پایان دور بهائی نیز رهبری نماید.

مؤید این نظر اخیر آن که نمازگزار بعد از تلاوت قطعه‌ی نهم که مخصوص معرفت و شهادت به مقام حضرت بهاءالله می‌باشد، در قطعه‌ی یازدهم حمد و ثنا و شکر و سپاس خود را از این که خداوند او را به «معرفت مشرق آیات» خود موفق داشته، ابراز می‌دارد و می‌گوید: «لک الحمد یا الهی بما ایدتنی علی ذکرک و ثنائک و عرفتنی مشرق آیاتک...» بنابراین، این شکرگزاری دوباره در آخر نماز و اشاره به «کل خیر» می‌تواند شکر نعمت‌های دیگری باشد که ما را به راه راست در آخر زمان و دور بعد رهنمون تواند بود.

بعد از ذکر این مقدمه و امکان وجود این اشارات می‌توان مطالب بعدی قسمت سیزدهم را که آن هم به صیغه‌ی جمع نازل شده است، از دیدی دیگر و نقطه نظر عمیق‌تر زیارت نمود و آن این که به صورت جمع دعا کرده، از خدا مسئلت می‌نماییم که ما را از لشگرهای ظنون و اوهام حفظ نماید.

^۱ بیان عربی، واحد ششم، در بهاءالله، موعود کتاب‌های آسمانی، علاءالدین قدس جورابچی، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع.

معمولاً ظنون و اوهام مسائل و مطالبی هستند که اهل ادیان، به خصوص بزرگان و علمای هر زمان و هر دینی آنها را به فکر و سلیقه و بر اساس خیالات و شک‌ها و باورهای غلط و درست خود به اصل دین اضافه می‌کنند و این ظنون و اوهام هرچه از زمان ظهور دیانت می‌گذرد، شدیدتر و قوی‌تر می‌شود و وقتی دور دیانت به پایان می‌رسد و صبح ظهور حقیقت پرتو می‌افکند، این ظنون و اوهام به صورت ابرهای تیره و تار مانع از تابش شمس حقیقت می‌شود و یا به صورتی که در این قطعه از نماز نازل شده است، به شکل لشگرهای ظنون و اوهام به مخالفت با مظهر ظهور برمی‌خیزد.

مؤید این مطلب آن که حضرت بهاءالله از جمله علمای عصر را «مظاهر ظنون و اوهام» دانسته، می‌فرمایند: «و سبحات تیره مظاهر ظنون و اوهامند، یعنی علمای عصر...»^۱ و در کتاب مستطاب ایقان نیز یکی از معانی ابرهای تیره در ایام ظهور را تیرگی حال علمای دین و ظنون و اوهام آنها دانسته، می‌فرمایند: «پس نیست این امورات محدثه، مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت می‌نمایند و در صحراهای بُعد سیر می‌نمایند و به ظنونات خود و هرچه از علمای خود شنیده‌اند، همان را تاسی می‌نمایند.»^۲

بنابراین واضح می‌شود که به چه علت همه‌ی اهل ایمان در دور بهائی که حد اقل هزار سال ادامه خواهد داشت، هر روز به صورت دسته

^۱ اسرار الآثار در معنی کلمه‌ی سحاب، کنز اسرار، جلد اول، چاپ اول، ص ۲۴۰.

^۲ ایقان، شماره‌ی ۱۴.

جمعی برای حفظ خود و همه‌ی اهل بهاء از خداوند مسئلت می‌نمایند که خداوندا، ما را از این لشگرهای ظنون و اوهام نجات ده و چون این لشگرها، تا به حال و در وقت ظهور همه‌ی ادیان بزرگترین مانع اقبال و ایمان مردم به دیانت جدید شده‌اند، این است که این خطر، یک خطر عمومی و اجتماعی است و شاید به همین حکمت و دلیل است که از بین تمام قطعات صلوة کبیر، فقط همین یک قسمت به صیغهی جمع نازل شده است، شاید اهل بهاء مؤید و موفق شوند که به «حفظ» الهی مقاومت «لشگرهای ظنون و اوهام» نمایند و از رنج و درد و امتحاناتی که در هر ظهور موجود بوده، در امان باشند.

بیان مبارک حضرت بهاء‌الله که حزن و اندوه خود را از بلائی وارد به ظهور بعد اظهار می‌فرمایند، مؤید این مطلب است، قوله العزیز: «انی ما أخاف لنفسی بل لمن یأتی من بعدی بسطان عز مکیناً»^۱

دقت در این نکته جالب است که در نماز کبیر، در این قطعه سیزدهم نیز وقتی خدا را «حمد» می‌کنیم، یعنی در واقع همان «الحمد لله رب العالمین» را بیان می‌داریم، باز هم خدا را به خاطر آن چه که او برای «تقرب» ما به سویش نازل کرده است، «حمد» می‌کنیم.

بعضی از یاران مطالب این فقره را در ارتباط با فقره‌ی قبل یک‌جا در نظر گرفته، بیان می‌دارند که چون فقره‌ی قبل از خدا خواسته‌ایم که با «اولیاء» خود به آن چه سزاوار جود و کرم اوست رفتار نماید، این است که

^۱ حضرت شوقی ربانی، دور بهائی، ص ۳۷، چاپ آلمان، ۱۹۸۸. برای زیارت نصوص بیشتر در این باره، به همین کتاب مراجعه فرمایید.

در این فقره‌ی سیزدهم دسته جمعی دعا می‌کنیم که خداوند ما را از لشگرهای ظنون و اوهام حفظ نماید، چه که اولیاء و برگزیدگان هر دوری بیش از همه در معرض طوفان‌های امتحان بوده و سقوط و تزلزل آنان اسباب گمراهی امت و ملت در هر دوره‌ای می‌باشد و به همین علت برای حفظ جامعه دعا می‌شود، تا اولیاء در ظل جود و کرم الهی محفوظ مانند.

فصل دوم

باب هفدهم

تشریح فقره‌ی چهاردهم نماز کبیر

حرکت نوزدهم و آخر نماز

بعد از سجود آخر که سومین سجده در نماز کبیر است، به حالت نشسته برگشته می‌گوییم: «اشهد یا الهی بما شهد به اصفیاءک و اعترف بما اعترف به اهل الفردوس الاعلی و الجنة العلیا و الذین طافوا عرشک العظیم. الملک و الملکوت لک یا اله العالمین.» و در این جا نماز پایان می‌یابد. مضمون آیات فوق آن که گواهی می‌دهم ای خدای من به آن چه که برگزیدگان تو به آن گواهی داده‌اند و اعتراف می‌کنم به آن چه اعتراف کرده‌اند به آن اهل بهشت اعلی و جنت علیا و کسانی که عرش عظیم تو را طواف می‌کنند. ملک و ملکوت از آن تو است ای خداوند عالمیان.

در این قطعه که فقره‌ی آخر نماز است، نمازگزار به طور مختصر به آن چه که در تمام نماز شهادت داده بود، دوباره شهادت داده و به آن چه که برگزیدگان الهی و اهل بهشت و طائفین عرش اعتراف و اقرار کرده‌اند، گواهی می‌دهد و بار دیگر در آخرین آیه‌ی نماز اعتقاد به سه عالم ملک و ملکوت و حق را که جوهر اصلی نماز است، تأکید می‌کند.

چون عوالم حق و امر و خلق در قعود اول که قطعه‌ی نهم نماز بود، به طور مفصل شرح و بیان شده است، در این قسمت از شرح مجدد آن صرف نظر می‌شود.

در رمز عرفانی سجود و قعود در آخر نماز

در فصل اول این کتاب درباره‌ی حکمت حرکت قعود مفصلاً صحبت شد و روشن گردید که این حالت نشسته از نماز، حالتی است بین ایستادن که در آن انسان بیشتر از خود صحبت می‌دارد و حالت سجده که در آن سر تعظیم و تسلیم در مقابل خداوند فرود می‌آورد. چنان که از پیش گفته شد، همان طور که حالت نشسته حالتی است بین حالت قیام و حالت سجود، می‌توان آن را نیز اشاره‌ای دانست به مقام انبیاء که مقام ملکوت است و ملکوت نیز عالمی است بین عالم حق و عالم خلق که مقام انسانی است. در این حالت است که به خصوص مقام پیامبر الهی بیان می‌گردد، چنان که در شرح قعود اول، قطعه‌ی نهم به طور کامل به چشم می‌خورد.

در عین حال روشن شد که نماز در حالت نشسته تمام می‌شود، تا نمازگزار در زندگی با مردم و در حیات روزانه‌ی خود حالت اعتدال و میانه‌روی را در پیش گیرد و قیام به جلب رضای خلق نماید و رضای حق را در رضای خلق بجوید، چه که: رضای او در خلق او بوده و خواهد بود.^۱ این تمام شدن نماز در حالت نشسته که بین قیام و سجود است، نیز اشاره‌ای به این اعتدال تواند بود. (ر.ک. یادداشت ۸، فصل دوم)

^۱ کلمات مکنونه‌ی فارسی، شماره‌ی ۴۳.

فصل دوم

باب هجدهم

شرح بعضی اصطلاحات عرفانی در نماز کبیر

در شرح اصطلاحاتی مانند اصفیاء، اهل فردوس اعلی و جنت علیا، طائفین عرش، ملک، ملکوت و نظایر آن، بعضی از آثار مبارکه زیارت می‌شود:

اصفیاء

در وصف اصفیاء و مقربین و مخلصین از جمله نازل، قوله الاحلی: «... الهی، الهی، ان المقربین من عبادک والمخلصین من اصفیائک الذین جعلتهم آیات التوحید و آیات التفرد فی ملکک و القیت علیهم کلمة التقدیس و علمتهم المعانی الکلیة الساریة الجاریة فی بواطن کلماتک ... تراهم یا الهی یرتلون آیاتک و یتلون کلماتک و یحشرون تحت رایاتک و یقصون احسن القصص فی کتابک و یقتبسون من نورک و یتاهجون بنار محبتک و یتمنون الفداء فی سبیل الهدی و یتحملون کل بلاء

طلباً للرضاء و یرضون بالقضاء حباً لجمالک الابهی... ع»^۱ که مضمون آن به فارسی چنین است: ای خدای من، ای خدای من، به درستی که بندگان مقرب تو و اصفیای مخلص تو، کسانی که قرار دادی آنها را نشانه‌های یگانگی خود و پرچم‌های یکتایی خود در مملکت خود و القا کردی بر آنها کلمه‌ی پاکی خود را و آگاه کردی آنها را بر معانی کلیه که در کلمات تو جاری و ساری است... می‌بینی آنها را ای پروردگار من، ترتیل می‌کنند آیات تو را و تلاوت می‌کنند کلمات تو را و جمع می‌شوند زیر پرچم‌های تو و حکایت می‌کنند بهترین قصه‌ها را از کتاب تو و اقتباس می‌کنند از نور تو و از آتش محبت تو و تمنای فدا را در راه هدایت دارند و هر بلایی را در راه رضای تو تحمل می‌کنند و به قضای تو به خاطر محبت به جمال ابهای تو راضی هستند.

باری، این است صفات و کمالات و حالات اصفیاء و مقربین درگاه

کبریاء.

اهل فردوس اعلی

درباره‌ی اهل فردوس اعلی و صفات آن نفوس نازل، قوله الحکیم:

«...جميع نسبتها اليوم مقطوع و مردود است، چه که ایام، ایام نسبة الله است، هر که به این نسبت فائز شد، او از اهل فردوس اعلی بوده و خواهد

^۱ مناجات‌های حضرت عبدالبهاء، شماره‌ی ۱۳۹، نقل از قاموس اصطلاحات عرفانی، داریوش معانی، نسخه‌ی شخصی.

بود.»^۱ بنابراین همه‌ی احبای الهی که نسبت خود را به امر الهی حفظ نموده، به آن وفا دارند، از اهل بهشت و جنت علیا و فردوس اعلی بوده و خواهند بود.

و در مقامی دیگر می‌فرمایند: «این است مقام اجل محتوم، اگرچه حق جل جلاله قادر است بر تغییر آن، ولیکن ضرراً آخر ظاهر. لذا اگر انسان به روح و ریحان و توکل و تسلیم در این مقام فائز شود، لعمرالله از اهل فردوس اعلی مذکور گردد.»^۲

طائفین عرش

درباره‌ی طائفین عرش از جمله نازل: «احقر اهل ارض، اگر نفعه‌ی خلوص از او متضوع شود، از طائفین عرش و از اهل بهاء لدی الله محسوب و مقبول است...»^۳

ملک و ملکوت

درباره‌ی ملک و ملکوت آثار و الواح بيشماری موجود که فقط به یکی دو بیان مبارک اشاره می‌شود.

^۱ آیات الهی، جلد ۲، ص ۳۲.

^۲ آیات الهی، جلد ۱- ۲۱ فوریه.

^۳ آیات الهی، جلد ۲، ص ۱۷۲.

ملکوت

«ملکوت به اصطلاح ظاهر به آسمان گفته می‌شود. اما این تعبیر و تشبیه است، نه حقیقی و واقعی، زیرا ملکوت موقع جسمانی نیست، مقدس است از زمان و مکان. جهان روحانی است و عالم رحمانی و مرکز سلطنت یزدانی است. مجرد از جسم و جسمانی است و پاک و مقدس از اوهام انسانی.»^۱

شرح بیشتر سه عالم جبروت، ملکوت و ملک یا ناسوت در تشریح فقره‌ی نهم آمده است، مراجعه فرمایید.

می‌دانیم که در آثار مبارکه‌ی بهائی در بسیاری از مواقع، اصطلاح عالم «امر» و «امرالله» وارد آمده است. در صلوة وسطی نازل: «له الامر و الخلق» و در کتاب اقدس در وصف مطلع امر و مظهر ظهور فرموده‌اند: «الذی کان مقام نفسه فی عالم الامر و الخلق» به این معنی که پیامبر الهی، مقام خود خداوند را در عالم امر و در عالم خلق دارا می‌باشد و خلیفه و مظهر او در این دو عالم است. بیان زیر از حضرت عبدالبهاء ارتباط عالم امر را با «مشیت اولیه» روشن می‌سازد: «اهل حقیقت وجود را در سه مرتبه بیان نموده‌اند. حق و امر که عبارت از مشیت اولیه است و خلق. و مشیت اولیه که عالم امر است، باطن اشیاء است و جمیع کائنات مظاهر مشیت الهیه هستند، نه مظاهر حقیقت و هویت الهیه. الا له الامر و الخلق.»^۲

^۱ امر و خلق، جلد اول، ص ۸۹.

^۲ مکاتیب، ج ۳، ص ۳۵۴ و ۳۵۶.

نکته‌ی جالب دیگر تأیید این مطلب است که تمام کائنات، یعنی عالم خلق مظاهر مشیت الهیه هستند، نه مظاهر حقیقت و ذات الهی که شرح این نکته در تشریح فقره‌ی نهم و مسئله‌ی کن فیکون به طور مفصل آمده است.^۱

^۱ برای اطلاعات بیشتر می‌توانید به «فرهنگ اصطلاحات عرفانی در آثار مبارکه» که شامل بیش از ۷۰۰ واژه بر اساس نصوص مبارکه است و در دست انتشار می‌باشد، مراجعه نمایید.

فصل دوم

باب نوزدهم ذکر ۹۵ بار الله ابھی

در معنی ذکر: کلمه‌ی «ذکر» که به طور معمولی و عمومی به معنی گفتن و یاد نمودن به یاد آوردن و امثال آن می‌باشد، معنی مخصوصی نیز در ادیان و به خصوص در بین اهل تصوف و عرفان دارد و آن عبارت است از یاد نمودن یک یا چند نام از نام‌های خداوند که هم انتخاب آن نام‌ها و هم شماره‌ی تکرار آن اسم و هم مراسم و آداب گفتن ذکر در بین شعبه‌های مختلف عرفانی متفاوت بوده و فرقه‌های عرفانی در عالم یهود و مسیحی و اسلام هر یک بر اساس آداب مخصوص خود در تکیه‌ها و خانقاه‌ها و دیرها به انجام آن می‌پردازند.

در عالم اسلام از جمله صحبت از آن است که خداوند ۹۹ نام مختلف دارد که در کتاب مقدس قرآن به آن اشاره شده است و بحثی مفصل و تاریخی در این باره موجود است که کدام نام و کدام اسم از این اسماء، «اسم اعظم» خداوند، یعنی نام بزرگ او می‌باشد و بر همین پایه است که انتخاب رمز و اسم و طلسم مخصوصی در بین هر یک از مکاتب تصوف معمول است که آن رمز و اسم مخصوص را طبق مراسم خود به

طالب و مریدی که استعداد و قابلیت دخول در آن فرقه و خانقاه را پیدا کند، می‌آموزند و از آن پس او نیز جزء مریدان شیخ و پیر طریقت به حساب می‌آید.

از جمله ذکرهای معمول و متداول بین اهل تصوف اسلامی می‌توان یا هو، الله، لا اله الا الله، یا رحمان، یا رحیم، سبحان الله و امثال آن را یاد نمود.

۲- «ذکر» در امر بهائی

در مورد تاریخچه‌ی «ذکر» در ادیان الهی و نیز اهمیت آن در دیانت بهائی انشاءالله رساله‌ی جداگانه‌ای تهیه خواهد شد. در این مختصر فقط به این نکته اشاره می‌شود که حکم «ذکر» به صورت یک فریضه‌ی دینی و یک حکم و دستور عمومی برای همه‌ی مؤمنین تا به حال در هیچ دیانتی جزء واجبات نبوده و فقط اهل طریقت و عرفان و برگزیدگان روحانی ادیان مراسم «ذکر» را به جا می‌آوردند.

حضرت بهاءالله این فضل و رحمت الهی را در دور بهائی عمومیت بخشیده، دستور «ذکر» را جزء احکام دیانت بهائی در کتاب مستطاب اقدس نازل فرمودند.

۳- اسم اعظم خداوند

در این جا ذکر این نکته لازم است که اهل عرفان در همه‌ی ادیان در جستجوی «اسم اعظم» خداوند بوده‌اند. این «اسم اعظم» و نام بزرگ

خداوند که به خصوص در احادیث اسلام و اشعار عرفا به آن اشاره شده است، همان اسم و کلمه‌ی و صفت «بهاء» و مشتقات آن مثل «یابهاء الابهی» و «الله ابهی» و امثال آن می‌باشد. حافظ شیرازی در وصف «اسم اعظم» می‌گوید:

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش
که به تلبیس و ریا دیو مسلمان نشود

و شیخ احمد عاملی حکیم و شاعر و فیلسوف دوران صفویه چون به رمز «اسم اعظم» پی برد و دانست که «اسم اعظم» خداوند «بهاء» می‌باشد، از آن پس به «شیخ بهائی» معروف و موصوف گردید.^۱

در بین اهل تشیع، دعای سحری برای ماه رمضان موجود است که هنوز در ایام رمضان سحرگاهان از رادیوی ایران پخش می‌شود. از ائمه‌ی اطهار روایت شده است که «اسم اعظم» خداوند در این دعای سحر وارد آمده است. حضرت بهاء‌الله در لوحی این نکته را تصدیق فرموده و می‌فرمایند که نزد هر عاقل بصیری روشن است که «اسم اعظم» الهی از

^۱ شیخ بهائی نام اصلی او بهاء‌الدین محمد عاملی و متولد ۹۵۳، وفات ۱۰۳۱ هجری قمری است. از آثار معروف او نان و حلوا و موش و گربه را می‌توان نام برد و ساختمان‌های اعجاب آوری که بنای آن را به او نسبت می‌دهند، از جمله منارجنبان اصفهان است.

نظر احترام و مقام باید در اول همه‌ی اسم‌ها ذکر شود و اولین اسمی که در این دعا ذکر شده است، ذکر «بهاء» می‌باشد.^۱

در لوح مذکور که به افتخار میرزا عباس استرآبادی نازل شده، جمال مبارک می‌فرمایند: «بنام خدا... کتابت در سجن حاضر... و صدر آن به این کلمه‌ی مبارک مزین بود: «اللهم انی اسئلك من بهائک با بهاء» مشاهده در غفلت اهل فرقان نماید مع آن که از قبل فرموده‌اند که اسم اعظم الهی در دعا مذکور است، و نزد صاحبان بصر بسی واضح و مشهود است که مقام ذکر اسم اعظم در اول و ابتدا بوده و در صدر دعای مذکور واقع شده، با وجود این جمیع انکار نمودند و عارف به حق او نشدند.»^۲

۴- در مورد تأثیر و اهمیت «ذکر»

در مورد اهمیت «ذکر» و تأثیر آن از جمله گفته‌اند که اگرچه «ذکر» عبارت از گفتن یک کلمه و یا یکی از نام‌های خداست، ولی تکرار آن به تعدادی معین و عددی مخصوص با حالتی روحانی و متوجه به حق، تأثیرات روحانی شدیدی در روح انسانی دارد و سبب تزکیه‌ی نفس و تحسین اخلاق و اعتدال رفتار می‌گردد.

^۱ شیخ بهائی درباره‌ی «اسم اعظم» و این که این نام سروری بر همه‌ی اسماء دارد با اشاره به این که بهاء اولین اسم وارد در دعای سحر است، می‌گوید:

اسم اعظم چون کسی بشناسدش سروری بر کل اسماء باشدش

(در ملحقات کتاب موش و گریه، چاپ مصر، ص ۲۳۰، نقل از الهام شعرا، روح‌الله مهرباخانی، ص ۷۳).

^۲ کنز اسرار، جلد اول، چاپ اول، ص ۱۵۹ از مائده‌ی آسمانی، جلد ۴، ص ۲۳.

از جمله «ذکر» را به قطره‌های آب لطیفی تشبیه کرده‌اند که به تدریج بر سنگی فرومی‌ریزد. هرچه هم سنگ سخت و محکم باشد، ریزش مداوم قطرات آب بالاخره در شکل سنگ تأثیر کرده و در آن فرورفتگی ایجاد می‌نماید. به همین صورت، مداومت در «ذکر» رفته رفته هر قلب سختی را صفا و لطافت می‌بخشد و اسباب پاکی نفس و تلطیف باطن می‌شود.^۱

در بیان اهمیت ذکر «الله اکبر» در نماز روزانه‌ی اهل اسلام از قول عارف بزرگ، شیخ محی‌الدین العربی، از جمله نوشته‌اند که: «این حالت عالی وصال که هدف نهائی شخص عارف و کمال حیات بشری است، ثمره‌ی به کار بستن آدابی روحانی است که از انجام نمازهای فریضه آغاز می‌شود و با ذکر قلب و نیایش خلاق به اوج خود می‌رسد که در آن درونی‌ترین مرکز وجود عارف به آهنگ توسل به ذکر نام الهی که خلاصه‌ی هر نیایش و دعاست، به ذکر درونی می‌پردازد. «محی‌الدین مکرر در مکرر اهمیت حیاتی ذکر قلبی و درونی را تأیید می‌کند و از تطهیر درونی سخن می‌گوید که به تدریج حق را به وسیله‌ی آن «محبت» که همه‌ی تجلیات را به مبدأ و منشأ آنها می‌کشاند، به داخل خود جذب می‌کند.»^۲

چنان چه ملاحظه شد، ذکر نام‌های الهی در حالی که گوینده غرق دریای توجه به محبوب و معشوق باشد، در حقیقت باعث اتصال آن جوهر اصلی وجود است که اسباب آفرینش انسان شده است و آن علت چیزی

^۱ برای شرح بیشتر به کنزاسرار، جلد اول، کلمه‌ی «ذکر» مراجعه فرمایید.

^۲ نقل از سه حکیم مسلمان، سید حسین نصر، ترجمه‌ی احمد آرام، چاپ سوم، طهران ۱۹۷۵، شرکت سهامی چاپ کتاب.

جز محبت الهی نیست، چنان که در کلمات مکنونه می فرمایند: «کنْتُ فی قدم ذاتی و ازلیة کینونتی عرفْتُ حَبی فیک خلقتک...»^۱، مضمون آن که من در ازلیت ذات و کینونت خود بودم، محبت خود را نسبت به تو یافتم، پس ترا خلق نمودم.

در حالت ذکر قلبی و توجه کامل باطنی، نور آن محبت که خداوند به فرموده‌ی «شمع دلت برافروخته‌ی دست قدرت من است.»^۲ در قلب انسان روشن نموده، با تکرار نام محبوب و معشوق رفته رفته به نور محبت الهی اتصال می‌یابد و پرتوی از آن بر آینه‌ی پاک دل او می‌تابد، تا این که به تدریج غرق در انوار او می‌شود و جز او نمی‌بیند، تا حدی که همه‌ی موجودات در مقابل این تجلیات به هیچ تبدیل شوند و در مقابل تجلی شمس حقیقت در دریایی از نور فرو رفته، ناپدید گردند و مصداق این مناجات شوند که از اوج لذت مناجات نشانی بدست می‌دهد. بقوله تعالی: «حتی تستغرق الذوات فی بحر من حلاوة المناجات و تصبح الحقایق متحققه بهویة الفناء والانعدام عند ظهور التجلیات...»^۳ مفهوم و مضمون آن که مناجات ما را در اثر تجلیات رحمانی خود به جایی رساند که ذات ما در دریایی از شیرینی مناجات مستغرق گردد و حقایق وجود در مقابل ظهور تجلیات تو به هویت نیستی و فنا تبدیل شود.

^۱ کلمات مکنونه‌ی عربی، شماره‌ی ۳.

^۲ کلمات مکنونه‌ی عربی، شماره‌ی ۳۲.

^۳ مناجات‌های حضرت عبدالبهاء، کراچی، ۱۹۶۵، ص ۵۲.

شرط رسیدن به این حالات و مقامات روحانی و غوطه‌ور شدن در لذت مناجات و ذکر الهی، همانا پایداری در عشق و محبت الهی و تفکر و تمعن در آیات و کلمات ربانی و خدمت بی‌ریا به نوع انسانی و ثبوت و رسوخ در عهد و پیمان رحمانی است.

بیانی پر حلاوت از حضرت بهاء‌الله بحث اهمیت ذکر و تأثیر آن را بیش از پیش روشن می‌سازد، قوله اللطیف: «دوست، باقی و مادونش فانی. ای حسین، به ذکرالله مشغول شو و از دونش غافل، چه که ذکرش انیسی است بی نفاق و مونس است با کمال وفاق، میهمانی است بی خیانت و همدمی است بی ضرر و جنایت، مجالسی است امین و مصاحبی است با ثبات و تمکین، رفیقی است با وفا، به شأنی که هر کجا روی با تو آید و هرگز از تونگسلد. غم را به سرور تبدیل نماید و زنگ غفلت را بزداید.»^۱

۵- درجات توجه در حالت ذکر

چون ذکر یکی از درونی‌ترین حالات توجه به سوی حق و یاد نمودن نام اوست، بنابراین برای رسیدن به این مقصد و مقام تمرکز کامل و توجه مخصوص و جمع نمودن همه‌ی قوای روحانی برای ذکر و فراموش کردن همه‌ی وابستگی‌های روزانه در حالت ذکر، لازم و ضروری می‌باشد. اگر زیارت الواح و آثار و کلمات الهیه برای درک مقصد الهی و اطلاع بر تعالیم و احکام عملی باشد که در مرتبه و سطح عقل و دانش معمول انجام

^۱کنز اسرار، جلد اول، چاپ اول، ص ۱۵۷ به نقل از مائده‌ی آسمانی، جلد ۴، ص ۱۰۳.

می‌گیرد، می‌توانیم حالت دعا و مناجات را مرحله‌ای از نظر روحانی بالاتر تصور کنیم که در این حالت، قلب انسان متوجهی عوالم روحانی شده و آیات و جملات در حالت توجه قلبی و روحانی تلاوت می‌شود و لحن و صوت مناجات نیز بر تأثیر آن می‌افزاید. حال می‌توان گفت که حالت ذکر حالتی است که نه تنها قلب، بلکه روح انسانی که یادگار خداوند و ودیعه‌ی ربانی است، از ذکر الهی متأثرگشته و تکرار نام خداوند «ضمیر» و «وجدان» و «فؤاد» انسان را به پرتو تجلیات رحمانی روشن و زنده نگه می‌دارد.

بعضی از بیانات مبارکه شاهد این گفتار است که «ذکر» در رتبه‌ی ضمیر و وجدان و فؤاد مؤثر بوده و در واقع در حالت ذکر باید توجه طوری باشد که انسان از «ته دل» و با کمال توجه «فؤاد» خود را که مقام درک حقایق عرفانی و معرفت حقیقی قلب است، برای ذکر آماده سازد. از جمله بیاناتی که در مقام ذکر مورد توجه تواند بود، آیات مبارکه‌ی زیر است: «...تو آگاهی که در ضمیر جز ذکر نجویم و در قلب جز محبت نخواهم»^۱ که در این بیان مبارک ارتباط ذکر با «ضمیر» که محل تجلی ذکر الهی است، روشن می‌گردد.

در بیان دیگری حضرت بهاءالله زندگی جان و روان انسان را از آب «ذکر رحمن» دانسته، می‌فرمایند: «حیات جان بماء ذکر رحمن بوده و اگر

^۱ مجموعه‌ی مناجات، مؤسسه‌ی ملی مطبوعات امری ۱۳۵ بدیع، ص ۸۰.

قلب انسانی از این ماء لطیف روحانی زنده شود، باقی و پاینده خواهد بود.»^۱ (ر.ک. یادداشت ۹، فصل دوم)

عرفای همه‌ی ادیان از جمله عرفای اسلامی درباره‌ی ذکر به تفصیل سخن رانده‌اند. به نمونه‌ای از افکار عارف شهیر عزیز نسفی در یادداشت شماره‌ی ۹ توجه فرمایید.

در این مقام توجه یاران را به مناجاتی از حضرت عبدالبهاء معطوف می‌دارد که در آن اشاره به حالتی از مناجات می‌فرمایند که از همه‌ی حروف و کلمات و اصوات مجرد بوده و حقیقت انسانی را در بحری از لذت مناجات فرو می‌برد که شرح آن در باب هفتم از فصل دوم آمده است.

۶- در حکمت تکرار ذکر

اهل عرفان و تصوف در همه‌ی ادیان نه تنها به انتخاب نام‌های مختلف خداوند برای ذکر خود اهمیت مخصوص می‌دادند، بلکه تعداد تکرار هر ذکری را بی‌نهایت مهم می‌شمردند.

در آثار حضرت باب ذکرهای مختلفی نازل شده است که هر کدام از آنها را بایستی به تعدادی معین تکرار نمود. از جمله‌ی آن اذکار یکی ذکر «اللهم یا سبوح یا قدوس یا حنان یا منان فرج لنا بالفضل و الاحسان انک رحمن منان»^۲ است. دیگر ذکری است که اصحاب قلعه‌ی شیخ طبرسی

^۱ آیات الهی، ج اول، ص ۲۶۱.

^۲ جزوه‌ی اذکار، یاران ایران، ص ۷.

دسته جمعی و به صدای بلند تلاوت می‌کردند: «سُبْحٌ قُدُوسٌ رِینَا وَ رَبُّ
الملائكة والروح.»

ذکرهای متعدد دیگری از حضرت نقطه‌ی اولی نیز نزد یاران موجود
است که اغلب تلاوت می‌گردد. از همه معروف‌تر ذکر «هل من مفرج
غیرالله...» می‌باشد. در مورد این ذکر در تاریخ نبیل آمده است که:
«حضرت بهاءالله در ایام بغداد در اوقاتی که از شدت بی‌وفایی مدعیان
ایمان و اعمال و رفتار بعضی همراهان در نهایت حزن و اندوه بودند، از
جمله به میرزا آقاخان خادم مبارک فرمودند: «به این عباد بگو، این ذکر را
بخوانند: "هل من مفرج غیرالله قل سبحان الله هو الله کلُّ عباد له و کلُّ بامرہ
قائمون." بگو، این اذکار منیعه را پانصد بار، بل هزار بار شب و روز در
حال نوم و یقظه تلاوت نمایند، شاید جمال الهی کشف نقاب کند...» بعد
دریافتیم که آن وجود اقدس نیز بلسانه الاطهر همین آیه را تلاوت
می‌فرمود.»^۱

در ایام سیاه چال و در آن حبس شدید حضرت بهاءالله به همراهان
ذکری آموختند که یک صف یاران در یک طرف زندان به صدای رسا
می‌گفتند: «هو حسبی و حسب کلّ شیء» و دسته‌ی دیگر می‌گفت: «و کفی
بالله حسیباً.»^۲ از همین ایام سیاه چال ذکر دیگری نیز در آثار بهائی به چشم
می‌خورد که صف اول می‌گفتند: «قل الله یکفی من کل شیء» و صف دوم

^۱ به نقل از تاریخ نبیل در قرن بدیع، مؤسسه‌ی معارف ۱۹۹۲، ص ۲۵۰.

^۲ حضرت شوقی ربانی، لوح ۱۱۰ بدیع.

جواب می‌دادند: «وعلی الله فلیتوکل المتوکلون»^۱ که این ذکر به این صورت با موسیقی مناسبی در کنفرانس بین المللی نیویورک در سال ۱۹۹۲ نیز اجرا گردید.

درباره‌ی حکمت تکرار ذکر «الله ابهی» به عدد ۹۵ بار از جمله می‌توان گفت که این عدد ترکیبی از عدد ۹ که عدد «بهاء» است و عدد ۵ که طبق حروف ابجد، مطابقت با کلمه‌ی «باب» دارد، می‌باشد و از این نظر عدد مبارکی است.

بسیاری از احبا سعی می‌کنند حکمت و علت تکرار ذکر را به عددی مخصوص برای خود توجیه نمایند، البته همه‌ی یاران بر این نکته آگاهند که جستجوی حکمت احکام و دلایل آن پایه‌ی اطاعت و اجرای احکام نمی‌باشد، چه که این احکام به صرف فضل و رحمت الهی برای پرورش نوع انسان نازل شده و اطاعت از آن به خاطر عشق و محبت به جمال و کمال الهی است و اگر در حکمت و فلسفه‌ی احکام جستجو و پژوهش می‌کنیم، برای محکم‌تر شدن و رسوخ در راه عمل و اجرای دستورات الهیه است و اگر در بعضی از دستورات به حل منطقی که امروزه به نظر ما می‌آید، نرسیدیم، باید آن را از عدم احاطه و علم و آگاهی خود نسبت به مقتضیات زمان بدانیم که این تحولات و تغییرات در عالم بشری در زمان حاضر و صدها سال آینده رمزا و حوادثش بر خاطر ما پوشیده است و این مظهر امر الهی و پیامبر آسمانی است که عالم بر بُعد زمان بوده و بر اساس

^۱ نگاه کنید به محمد افنان: سفینه‌ی عرفان، دفتر هفتم، ص ۲۰۶.

«روابط ضروریه‌ی منبعث از حقایق اشیاء» احکام لازم را به حکمت الهی برای آرامش و آسایش و ترقی فردی و اجتماعی نوع بشر صادر می‌فرماید.

با این همه، بعضی تصوراتی که یاران برای شرح مسئله‌ی ۹۵ بار ذکر الله ابهی بیان می‌کنند، می‌تواند کمک مؤثری برای مزید توجه یاران به این امر مهم باشد. اولین نکته آن است که هم معنی و محتوای ذکر که تلاوت می‌شود و هم تعداد تکرار آن در تأثیر ذکر بسیار مؤثر است.

علمای روانشناسی و متخصصین علم هیپنوتیزم که امروزه در درمان‌های پزشکی نیز از آن استفاده می‌شود، بر این نکته گواهی می‌دهند که تلقین کلمه یا جمله‌ای مخصوص با معنی و مفهوم خاص و به تعداد معین تأثیر خود را بجا می‌گذارد و در مغز شخص مورد نظر شبیه مواد شیمیایی و یا تخدیرکننده، مؤثر است. بعضی دیگر از دوستان چنین تصور می‌کنند که محبوب و معشوق دل و جان در بالای بنائی زیبا، بر کرسی عظمت و جلال جالس است و بین او و شخص گوینده، ۹۵ پله موجود است و هر بار که ذکر «الله ابهی» تکرار می‌شود، روح انسان پله‌ای به آن محبوب نزدیک شده و بالأخره در آخر ذکر به دریای وصال او می‌رسد.

همین مثال را می‌توان به این صورت ذکر کرد که بین ما و محبوب ۹۵ پرده و مانع و حجاب قرار دارد که عبارت از بستگی‌های ما به این دنیا و گرفتاری‌های ما در بند خودپرستی و صفات دنیایی دیگری است و با هر ذکر که می‌گوییم سعی می‌کنیم پرده‌ای از این پرده‌های غفلت را به کناری زده، تا در آخر کار چشم ما بدیدار محبوب روشن گردد.

از نظر این که چرا حتماً باید تعداد ذکر را که در ذکرهای مختلف مثلاً ۱۹ بار یا ۹۵ بار یا ۳۱۴ بار و امثال آن می‌باشد، مراعات کنیم نیز مثال جالبی می‌توان گفت و آن این که این شماره‌ی ذکرها مثل اسم رمز و یا مثل نقشه‌ی گنج نامه‌ای است که اگر بر اساس آن نقشه پیش رویم، به آن گنج پنهان دست می‌یابیم و اگر کوچکترین اشتباهی کنیم، راهی دیگر در پیش گیریم و پیروی از دستوراتی که در گنج نامه و نقشه‌ی آن داده شده، ننماییم، مطمئناً راه را گم کرده، به مقصد و مرام خود نائل نمی‌شویم.

در پایان این رساله نصیحتی از مربی اعظم عالم انسانی، جمال اقدس ابهی، زینت بخش این اوراق می‌گردد، قوله العزیز: «حیات جان به ماء ذکر رحمن بوده و اگر قلب انسانی از این ماء لطیف روحانی زنده شود، باقی و پاینده خواهد بود. مصباح دل حب الله بوده، او را به دهن ذکر برافروز، تا به اعانت دهن ذکریه، مصباح حیبه به کمال نور و ضیاء ظاهر شود و از آن نور باطن عالم ظاهر منور گردد. این است نصیحت حق که از قلم امر جاری شد.»^۱ امید آن که جمیع یاران در دعای صبح‌گاهی خود و در حالات ذکر و مناجات و راز و نیاز و در اقامه‌ی نماز به آن چه آرزوی دل و جان و رضای حضرت رحمن است، فائز و واصل گردند و این بنده را نیز از دعای خیر فراموش نفرمایند.

اطریش، ۹ فوریه ۲۰۰۵ میلادی

داریوش معانی

^۱ آیات الهی، جلد اول، ص ۲۶۱.